

ملاحظاتى در تاريخ ايران

(علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه، ايران)

على ميرفطروس

چاپ چهارم

ملاحظاتى در تاريخ ايران

علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه ايران
نگاهى به هجوم ايل ها، استقرار اسلام، زمينه هاى پيدايش
و فلسفه سياسى "اسلام راستين"

على ميرفطروس

چاپ چهارم

با تجديد نظر و اضافات

مركز فرهنگى اسلاميه - تهران

سال ۱۳۸۵ - شماره ۱

فصل سوم:

۹۷-۱۵۵

انقلاب مشروطیت و مسئله جدائی دین از حاکمیت دولت / سوسیال - دموکراسی ایران در برخورد با دین / التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم در جنبش مارکسیستی ایران / جلال آل احمد و "اسلام راستین" / رفرف ارضی و اجتماعی سال‌های ۴۰-۵۰ و رشد طبقه متوسط مدرن شهری / متزلزل شدن ساختار سنتی جامعه ایران و تأثیر آن بر دیدگاه‌های روحانیون / مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی و پیدایش "اسلام راستین" / آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی، مجاهدین خلق و وجوه اشتراک آنان / فلسفه سیاسی: آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی / امامت، امت و جامعه بی طبقه توحیدی / انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق / "اسلام راستین" و جدائی دین از دولت / "اسلام راستین" و توتالیتریزم / نتیجه و پایان سخن.

منابع و ماخذ:

۱۵۷-۱۷۹

فهرست راهنما:

۱۸۱-۲۰۲

نام‌های تاریخی، جغرافیائی، اسامی فرقه‌ها، نشریات و مقالات.

مقدمه چاپ سوم

حدود ۱۰ سال از تألیف و انتشار این کتاب می‌گذرد. عنایت خوانندگان ارجمند باعث گردید تا در فاصله یکسال، کتاب حاضر به چاپ دوم برسد. این استقبال با توجه به تیراژ چشمگیر کتاب و مشکلات عظیم انتشار و توزیع آن در خارج از کشور، برای مؤلف می‌تواند نوعی توفیق بشمار آید. سه ماه از جمله مسائل بر زمینه این عنایت و استقبال است که پس از سال‌ها تأخیر، مؤلف کوشیده است تا چاپ سوم کتاب را کامل‌تر و با حروف چینی جدید منتشر کند. مؤلف وظیفه خود می‌داند از دوستانی که در چاپ و انتشار این کتاب، همت کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری نماید. می‌ایران ضمن اینکه ما را با انجمنی از همکاران و دوستانه، با بسیاری از سفیران آزاداندیشان آشنا ساخت. موضوع این کتاب، جستجو و بررسی علل عقب ماندگی‌های جامعه ایران در پرتو حوادث و رویدادهای تاریخی است. شناخت این علل و عوامل می‌تواند زمینه روشنی برای درک بخشی از جریانات سیاسی-فکری ایران معاصر و از جمله پیدایش و گسترش نظریه "اسلام راستین" باشد. از آنجا که این کتاب

بقول فرزانه‌ای: تاریخ مردم ایران، نامه‌ای طولانی و پایان‌ناپذیر است که گذشته‌ی دور، آن را انشاء می‌کند و آینده‌ی دور آن را خواهد خواند و شک نیست که در عمر تاریخ "برین نامه بر سالها بگذرد..."

امید است که این کتاب کوچک، پرتو کم‌رنگی در شناخت تاریخ اجتماعی ایران بشمار آید.

۲۰۴

پاریس - اکتبر ۱۹۹۷

مقدمه

بررسی تاریخ اجتماعی ایران، شناخت جنبش‌ها و جریان‌های تاریخی - فرهنگی، آگاهی از چگونگی حملات و هجوم‌های پی‌درپی اقوام بیگانه و قبایل بیابانگرد و نتایج ویرانگر این حملات در فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی و گسست‌های فرهنگی جامعه ایران و خصوصاً آگاهی از حمله اعراب و چگونگی استقرار اسلام و نتایج اجتماعی - فرهنگی آن در حیات تاریخی جامعه ما، از جمله مسائل مهمی هستند که باید به آنها پرداخت، زیرا این گذشته تاریخی ضمن اینکه بخش بزرگی از هویت تاریخی و آگاهی ملی ما را شکل می‌دهد، در عرصه پراتیک اجتماعی نیز عامل مهمی در چگونگی رفتار اجتماعی و روحیه فرهنگی ما بشمار می‌رود.

بررسی تاریخ اجتماعی ایران ضمن اینکه ما را با انبوهی از جنبش‌های عدالتخواهانه و با بسیاری از متفکران آزاداندیش آشنا می‌کند، باعث غنای حافظه تاریخی جامعه نیز می‌گردد و ما را در برخورد با مسائل اجتماعی و مذهبی آینده، هوشیارتر می‌سازد.

کتاب حاضر - براساس "ملاحظات" خویش - تنها نگاهی کوتاه است بر پاره‌ای از مسائل تاریخ اجتماعی ایران. شرایط دشوار آشفته‌گی و آوارگی در خارج از کشور و فقدان امکانات، اسناد و مدارک لازم، باعث

گريده تا مسائل مطروحه در اين كتاب از انسجام كافي برخوردار نباشند، هم از اين رو است كه مؤلف معتقد است كه هريك از مسائل مطروحه در اين "ملاحظات"، تحقيق و تدقيق بيشتري را طلب مى كند. بى شك پاره اى از تحليل ها و نتيجه گيرى هاى اين كتاب، "خوش آيند" بعضى از خوانندگان نخواهد بود، اما مؤلف اميدوار است كه اين دوستان - با بردبارى و متانت - ضمن تأمل در محتوای كتاب و نقد و بررسى آن، در شناخت بهتر تاريخ ايران و اسلام همت نمايند. بقول عین القضاة همدانى:

بستردنى ست آنچه بنگاشته ايم

افكندنى ست آنچه افراشته ايم

علی میرفطروس

ژانویه ۱۹۸۸ - پاریس

فصل اول

نگاهی به تاریخی اجتماعی ایران این نکته را روشن می کند که تاریخ ایران - در مجموع - تاریخ هجوم های ویرانگر قبایل بیابانگرد و عشایر چادرنشین، تاریخ فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی حاکم و بازتولید مناسبات قبلی، تاریخ سرکوب های خشن نهضت ها و شورش های مردمی، سلطه استبداد سیاسی و اختناق فرهنگی، و تاریخ پسرفت های اجتماعی، گسست های فرهنگی و رکودها و وقفه های بلند تاریخی است. گروهی از شرق شناسان، جوامعی مانند ایران را فاقد "وضعیت تاریخی" می دانند و معتقدند که جامعه ایران نیز (مانند سایر جوامع شرقی) تنها دارای "وضعیت طبیعی" است. به عقیده آنان، تنها جوامع اروپائی (غربی) دارای "وضعیت تاریخی" می باشند. منظور آنان از "وضعیت طبیعی" حرکت گیاهی و دایره وار جوامع شرقی و مقصود از "وضعیت تاریخی" پویائی، تحول و تکامل اقتصادی-اجتماعی جوامع غربی است. در یک نگاه سطحی به تاریخ اجتماعی ایران این نظر - ظاهراً - درست می نماید، زیرا که تاریخ ایران - در کلیت ظاهری خود - تاریخ تداوم و تکرار مناسبات اقتصادی-اجتماعی واحدی است. تاریخی که بنظر می رسد در آن، جامعه وجود دارد اما زندگی اجتماعی، پویائی و

تکامل اجتماعی وجود ندارد. تاریخی که ظاهراً در یک "دور باطل" نهادهای اقتصادی و ساختارهای اجتماعی پیشین را تجدید و تکرار کرده است.

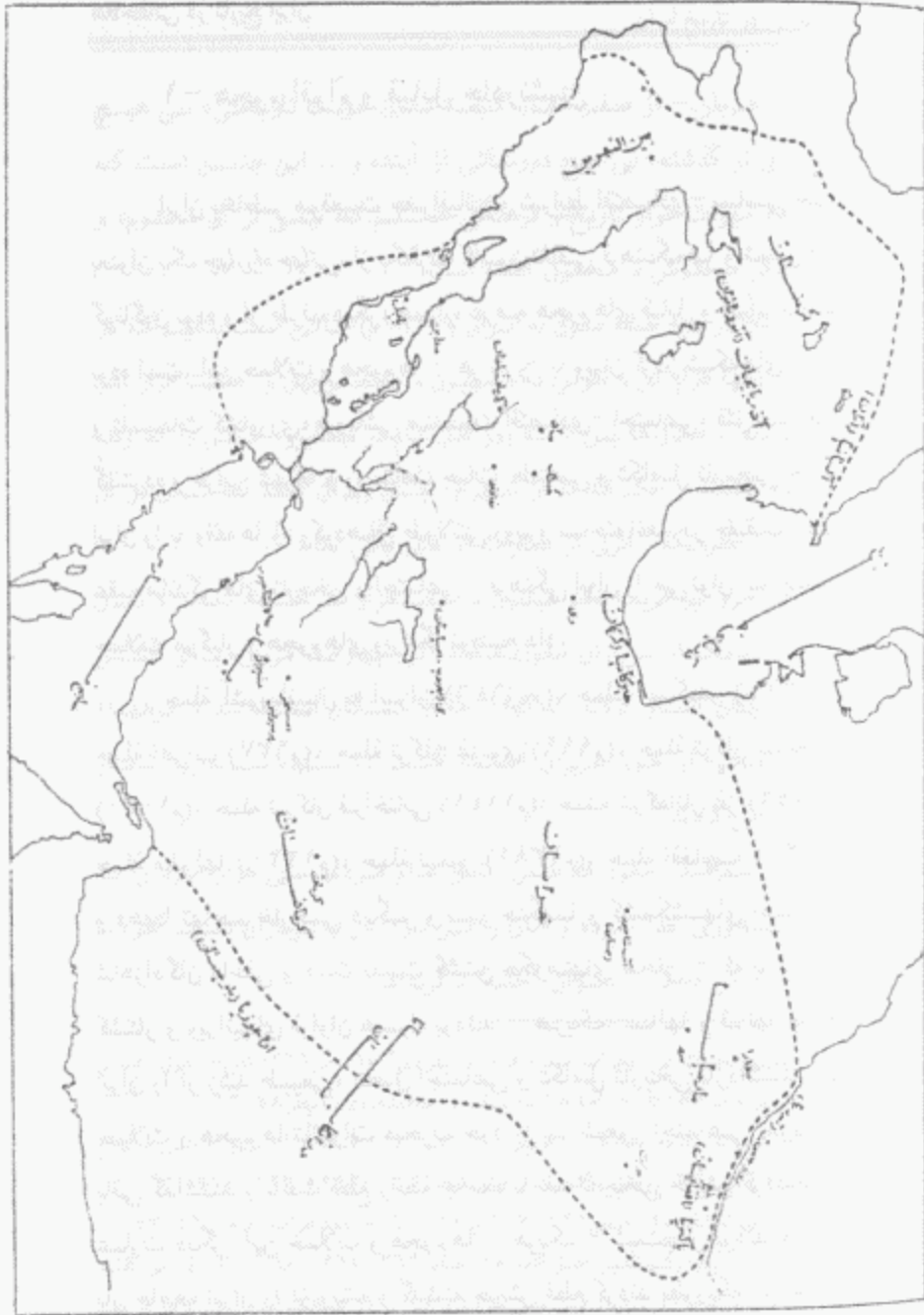
بررسی و نقد نظریه‌های موجود در باره علل این به اصطلاح "وضعیت طبیعی" و چرایی بازتولید و تکرار مناسبات اقتصادی-اجتماعی در ایران، موضوع "ملاحظات" ما نیست. هدف ما - در این بخش - ارائه گزارشی کوتاه از هجوم‌های متعدد قبایل و عشایر چادرنشین به ایران و نتایج سهمگین این هجوم‌ها در ویران‌سازی شهرها، فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی و ایجاد گسست‌های تاریخی-فرهنگی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران است. در این راستا به نقش حوادث طبیعی (قحطی‌ها، خشکسالی‌ها، زمین‌لرزه‌ها...) و نیز به تأثیر جنگ‌های داخلی امیران و شاهزادگان محلی و کشمکش فرقه‌های مذهبی در غارت و ویرانی شهرهای مهم ایران اشاراتی خواهیم کرد. بنظر ما این موارد، نکات بسیار مهمی هستند که در بررسی علل تاریخی عقب‌ماندگی جامعه ایران توجه چندانی به آن‌ها نشده است.

تمدن بیزانس

تمدن های آرامی و عبری

(روم شرقی، یونان، کرت)

(بین النهرین - سومر، آکاد، آشور)



تمدن های هندوچین

نقشه شماره (۱۱) جغرافیای تاریخی ایران در سلطنت ساسانی

۱- هجوم اقوام و قبایل چادر نشین

ايران بخاطر موقعیت جغرافیائی و شرایط اقتصادی-سیاسی خود، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی فرهنگ ها و تمدن های گوناگون بوده و از طرف دیگر، همواره عرصه هجوم های قبایل و اقوام مختلف بوده است. این حملات و هجوم ها - هر بار - با ویران کردن شبکه های آبیاری و تأسیسات کشاورزی، فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی، قتل عام های گسترده و خرابی شهرها و روستاها، حیات طبیعی و تکامل تاریخی جامعه ایران را با وقعه ها و رکودهای طولانی روبرو ساخته اند. در حقیقت، علت عقب ماندگی های تاریخی و اجتماعی - فرهنگی ایران را می توان با اینگونه حملات مرگبار و هجوم های ویرانگر توضیح داد:

حمله آشوربانیپال به ایران (۶۴۶ ق.م)، حمله اسکندر (۳۳۴ ق.م)، حمله اعراب (۶۳۷ م)، حمله ترکان غزنوی (۹۹۹ م)، حمله ترکان سلجوقی (۱۰۳۰ م)، حمله ترکان قراختانی (۱۱۴۱ م)، حمله ترکمانان غز (۱۱۵۶ م)، حمله مغولها (۱۲۲۰ م)، حمله تیمور (۱۳۸۱ م)، حمله افغانها (۱۷۲۰ م) و دهها تهاجم خارجی دیگر و نیز جنگها و کشمکشهای امیران و شاهزادگان داخلی و دست بدست گشتن حکومتهای محلی - که با تاراج و کشتار و ویرانیهای فراوان همراه بودند - هریک، سالها و قرنهای جامعه ایران را از رشد طبیعی، تحول اجتماعی و تکامل تاریخی بازداشتند. این حملات و هجوم ها تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی مردم ما باقی گذاشتند و باعث قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند. به عبارت دیگر: این حملات و هجوم ها - هریک - شمشیری بودند که هر بار جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور

شدیم - هربار - از صفر آغاز کنیم: بدون هویت تاریخی، بی هیچ خاطره ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و... این چنین است که ما اینک میراث خوار تاریخ و فرهنگی هستیم که نیمی از آن معدوم، و نیمی دیگر مخدوش و مجعول گشته است.

مثلاً در باره حمله مغول به ایران (۱۹۲۰م) کافی است بدانیم که در نیشابور، دهها هزار تن و بقولی یک میلیون و هفتصد و چهل و هشت هزار نفر بقتل رسیدند^۱. مغول ها پس از سه روز قتل عام در نیشابور، هرکس را که زنده مانده بود کشتند و حکم شد تا آن شهر را چنان ویران کنند که بتوان در آن زراعت کرد بطوریکه " اثری از عمارات آن شهر باقی نماند"^۲.

در مرو نیز قریب یک میلیون و سیصد هزار نفر کشته شدند و بقول جوینی: بهر یک از سربازان مغول سیصد الی چهارصد مروی برای کشتن رسید و "چنان کشتار کردند که گودال ها از کشتگان انباشته شد و کوهها؛ پشته و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت... سیزده شبانه روز شمار کشتگان می کردند"^۳.

در سمرقند، مغول ها ضمن قتل عام مردم، سی هزار مرد را به عنوان پیشه وری جدا نموده و آنان را بین سرداران و سربازان تقسیم کردند و سی هزار تن دیگر را بعنوان "حشر" برگزیدند.^۴

۱ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، اسفزاری، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷؛ تاریخ نامه هرات، سیف بن محمد هروی، صص ۵۸-۶۳.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ جهانگشا، جوینی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ طبقات ناصری، قاضی منهای السراج، ج ۲، ص ۱۲۱؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۵۵-۲۵۷ و ۲۶۳-۲۶۴.

۳ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۲۸؛ تاریخ نامه هرات، صص ۵۶-۵۷.

۴ - جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، ج ۱، صص ۳۶۳-۳۶۴. "حشر" به افرادی می گفتند که مغول ها از میان جوانان شهرها اسیر می کردند و آنان را در حملات خود به شهرها در جلو می راندند و در واقع "بلاگردان" یا "سپر بلا"ی خود می کردند.

در بخارا نیز تمامت شهر بمدت چند روز در آتش سوخت بطوریکه یکی از مردمان بخارا - که از واقعه گریخته و به خراسان آمده بود - وضعیت بخارا را چنین تعریف کرد: "آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند".^۵

جرجانیه (پایتخت خوارزم) نیز در حمله مغول بکلی ویران شد. این شهر - که از نظر آبادانی، کثرت جمعیت، رشد پیشه‌وری، حرفه و صناعت و داشتن کتابخانه‌ها و مدارس بزرگ از شهرهای بی نظیر و معروف آن عصر بود - پس از هفت ماه مقاومت و دفاع دلیرانه مردم، سرانجام بدست مغول‌ها افتاد بطوریکه: "لشکر مغول به قواریر (شیشه‌ها) ی نفت، دور محلات می سوختند... و تمام خلق را کشتند... و آنچه ارباب حرفه و صناعت بود - زیادت از صد هزار نفر - را جدا کردند و آنچه کودکان و زنان جوان بود، برده ساختند و به اسیری بردند". در خجند نیز "محرّفه و صناعت را معین کردند و جوانان را از میان دیگران به حشر بیرون آوردند".^۶ مغول‌ها، سدهای اطراف شهر جرجانیه را شکستند و شهر را به

۵ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۷۰ و ۸۲-۸۳ مقایسه کنید با جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۱-۳۶۲. در باره سمرقند و بخارا نگاه کنید به مقاله "نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا"، ابوالفضل آزموده، در: هنر و مردم، شماره ۱۱۰، ۱۳۵۰، صص ۵۹-۶۳.

۶ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۰۱: روضه الصفا، میرخواند، ج ۵، ص ۱۰۵ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۳. بنا به گزارش نظام الدین شامی، ۱۶۰ سال بعد در حمله تیمور نیز: پایتخت خوارزم آنچنان ویران شد که "در سراسر آن دیواری که در سایه آن کسی بیاساید نماند و بر ساحت ویران آن، جو کاشتند": ظفرنامه، صص ۶۶-۷۲ و ۱۰۷-۱۰۸. در باره خوارزم قدیم، نگاه کنید به مقاله های س.پ.تولستو در: یغما، سال هشتم، ۱۳۳۴، صص ۵۳۷-۵۴۱؛ آریانا، چاپ کابل، سال چهارم، ۱۳۲۵، صص ۱۲۳۸-۱۲۴۷.

آب بستند بطوریکه رود جیحون از مسیر عادی خود منحرف شد و تا سیصد سال بدریای خزر می ریخت.^۷

در هرات حدود ششصد هزار تن کشته شدند و این شهر - که از آبادترین و پرجمعیت ترین شهرهای ایران در آن عصر بود - بکلی ویران گردید.^۸

شهرهای دیگر ایران - بجز چند شهر - همگی بطور کلی با خاک یکسان شدند و مردم آنها قتل عام گردیدند.^۹

آنچه که در نقل قولهای فوق، اهمیت بسیار دارد اینست:

- در زمانی که بزرگترین شهرهای اروپا (در قرن ۱۳ میلادی) دارای بیست تا سی هزار تن جمعیت بودند. شهرهایی مانند بخارا، نیشابور و مرو و هرات - هریک - ششصد هزار تا یک میلیون نفر جمعیت داشتند. این ارقام اگرچه اغراق آمیز بنظر می رسند، اما بهرحال بیانگر کثرت جمعیت در شهرهای مذکور می باشند.

- همچنین: برده کردن بیش از صد هزار ارباب حرفه و صنعت، خود نشانه تکامل مناسبات اقتصادی، رونق شهرها و پیدایش پیشه‌وری و حرفه و صنعت - یعنی نطفه‌های بورژوازی - در آن عصر می باشد.

در زمینه فرهنگی نیز عواقب حمله مغول‌ها، بسیار سخت و سهمگین بود آنچنانکه - بار دیگر - فلسفه و علوم طبیعی (که شناخت

۷ - جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۲؛ سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۴۷۶-۴۷۷.

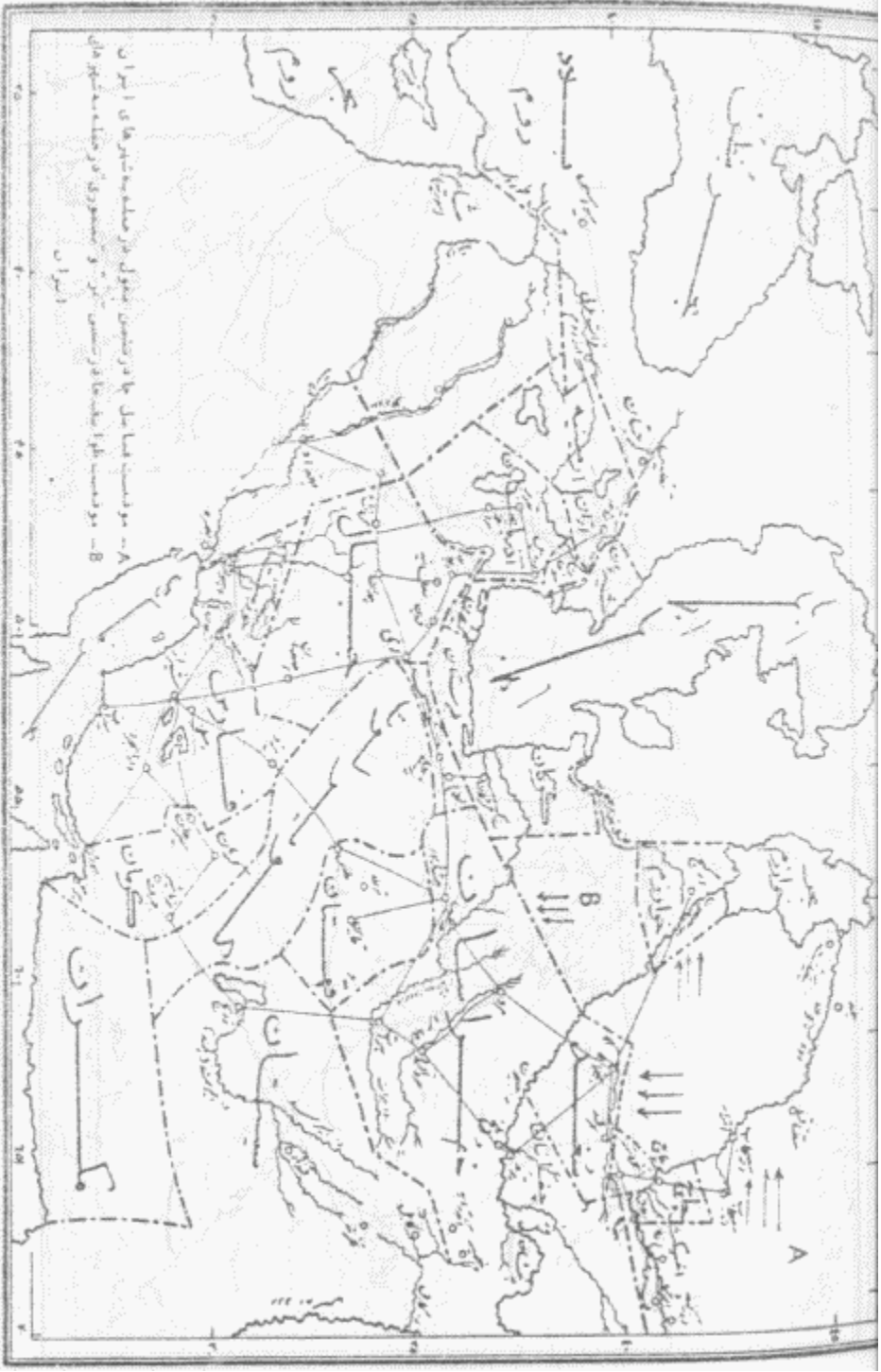
۸ - روضات الجنات... ج ۲، ص ۹۴؛ تاریخ نامه هرات، ص ۸۰.

۹ - از جمله نگاه کنید به: جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۸ و ۳۷۵-۳۷۷ و ۳۸۰ و ۳۸۱-۳۸۲.

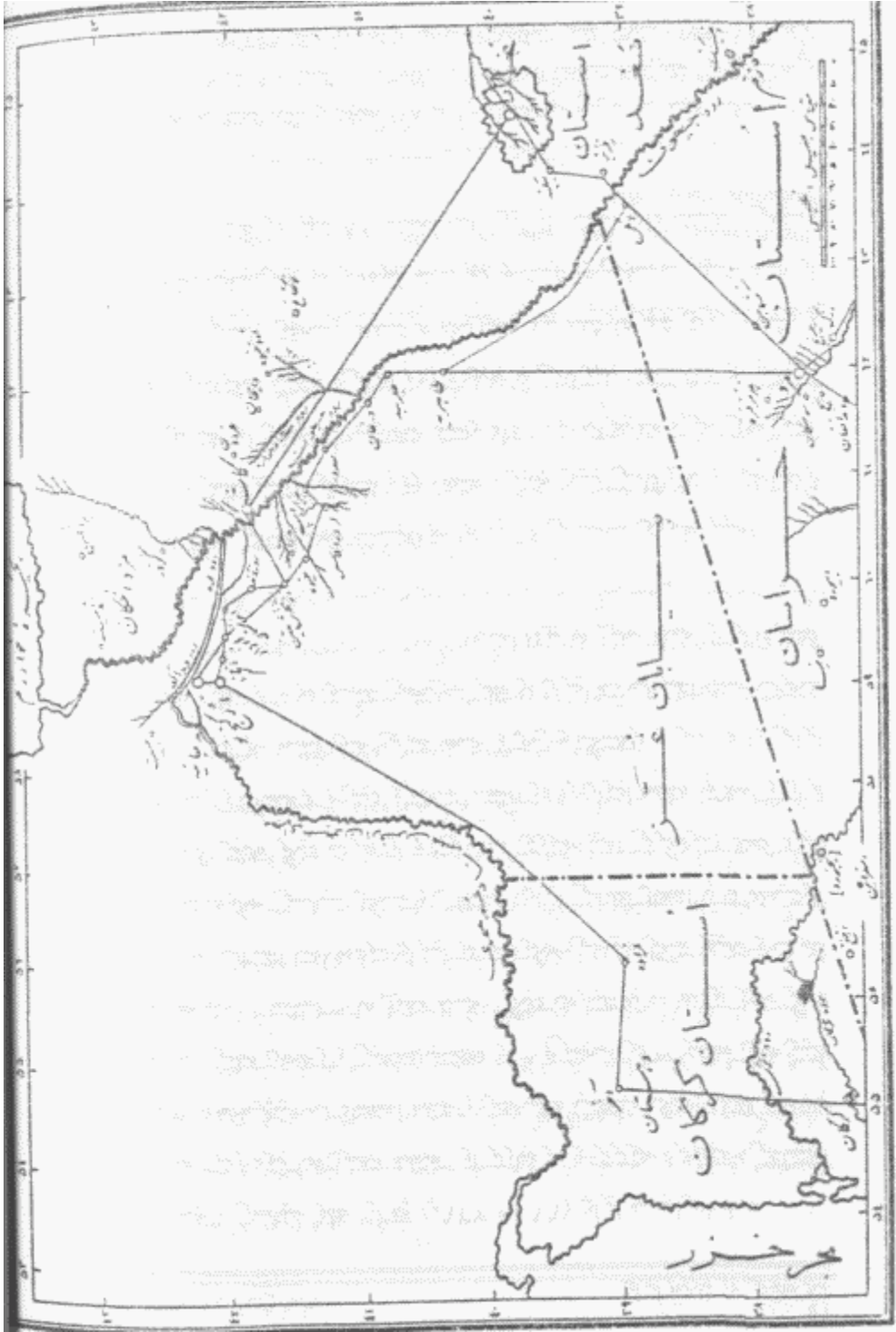
واقعی طبیعت و انسان را هموار می‌کرد) رو به انحطاط نهاد و صوفیگری و مذهب و مقوله های غیرعقلی - بار دیگر - رشد و پرورش یافت بطوریکه جوینی در باره وضع علم و فلسفه در این روزگار می نویسد: "مدارس درس؛ مندرس و عالم علم؛ منظمس (نابود شده) و طبقه طلبه در دست لگدکوب حوادث، متواری ماندند. هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد... اکنون بسیط زمین - عموماً - و بلاد خراسان - خصوصاً - خالی شد. کذب و تزویر را، وعظ و تذکیر دانند... هر کسی؛ هر نادی؛ قادری، هر آزادی؛ بی زادی و هر رادی؛ سردودی... و هر دستار بندی؛ بزرگوار دانشمندی..."^{۱۰}

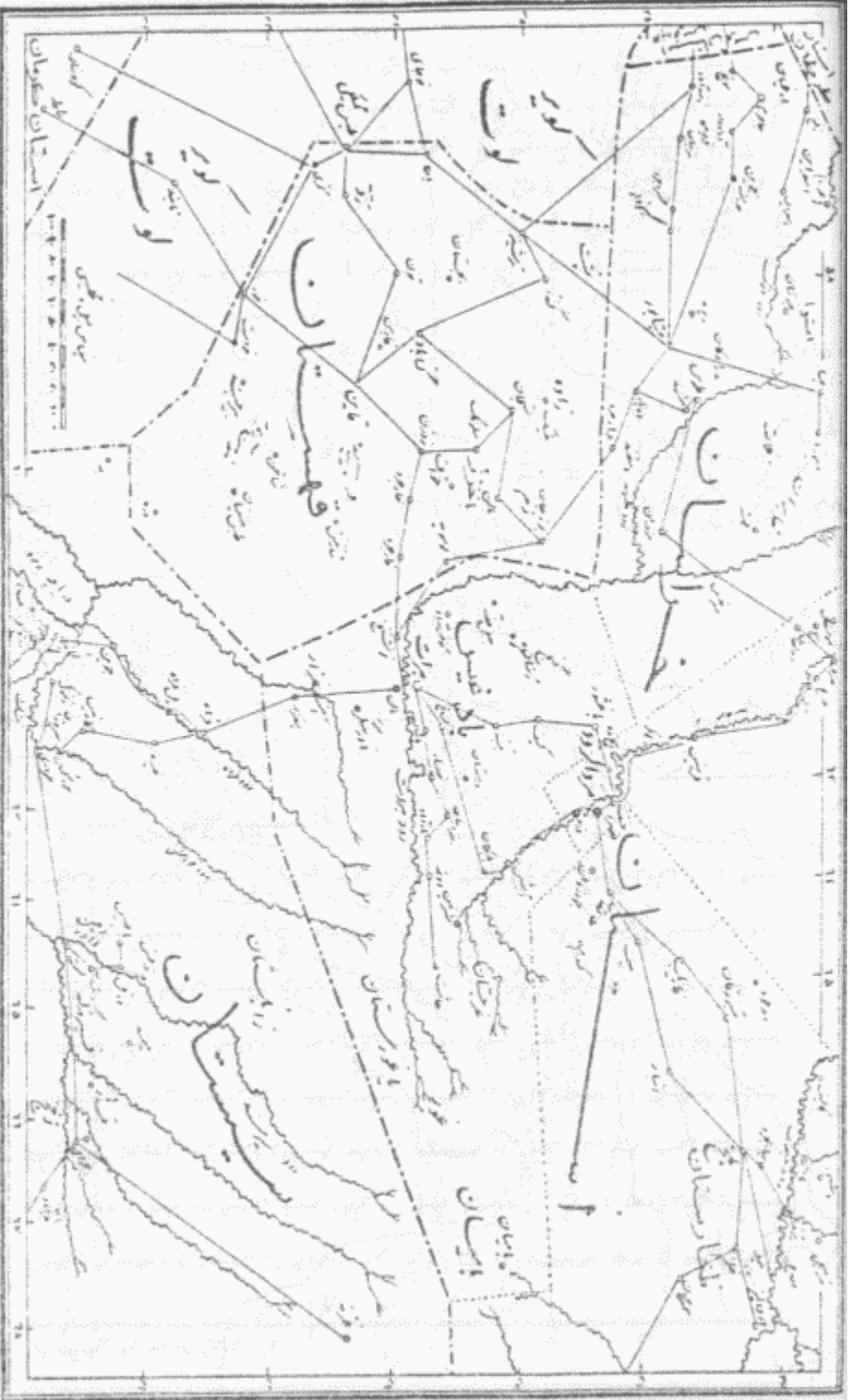
در این میان، شاید بتوان گفت که یکی از علل اصلی این انحطاط، فقدان یک نظام آموزشی منسجم و هدفمند است. در دوره ساسانی و ساسانیان، نظام آموزشی به گونه ای منسجم و هدفمند شکل گرفته بود که به تربیت نخبگان و کادری برای اداره کشور و ارتقاء فرهنگ می پرداخت. اما در دوره اسلامی، به ویژه در دوره ساسانیان، این نظام آموزشی به تدریج ضعیف و نامنظم گردید و به همین دلیل، سطح علمی و فرهنگی جامعه به کلی افتاد. این موضوع در آثار مورخان و نویسندگان ایرانی، از جمله ابن خلدون، به وضوح منعکس شده است. ابن خلدون در مقدمه تاریخش به این موضوع اشاره کرده و آن را یکی از علل انحطاط تمدن اسلامی در آن زمان دانسته است. او معتقد است که فقدان یک نظام آموزشی منسجم و هدفمند، منجر به کاهش سطح علمی و فرهنگی جامعه گردید و این امر، به نوبه خود، باعث تضعیف قدرت سیاسی و اجتماعی حکومتها گردید. این موضوع، به ویژه در دوره ساسانیان، به وضوح مشهود است. در این دوره، به دلیل فقدان یک نظام آموزشی منسجم و هدفمند، سطح علمی و فرهنگی جامعه به کلی افتاد و به همین دلیل، حکومتها نتوانستند از یک نظام آموزشی منسجم و هدفمند برای تربیت نخبگان و کادری برای اداره کشور استفاده کنند. این موضوع، به نوبه خود، باعث تضعیف قدرت سیاسی و اجتماعی حکومتها گردید. این موضوع، به ویژه در دوره ساسانیان، به وضوح مشهود است.

- ۱۰ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۳-۵، مقایسه کنید با گزارش معین الدین اسفزاری در حمله تیمور به نواحی خراسان: روضات الجنات، ج ۲، ص ۴۵. برای آگاهی از عواقب شوم حمله مغول ها به ایران، نگاه کنید به: تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۳، صص ۷۷-۸۶؛ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، بطروشفسکی، ج ۱، صص ۴۶-۶۳ و ۶۷-۷۴؛ مالک و زارع در ایران، لمبتون، صص ۲۰۱؛ تاریخ غزنویان، باسورث، صص ۲۶۳-۲۶۴؛ تاریخ فتوحات مغول، ساندرز، صص ۶۱ و ۶۸ و ۱۲۶-۱۲۷؛ دیدگاه ها، علی میرفطروس، صص ۶۵-۷۸.



نقشه استان‌ها و رود (۱۴) - شهرها و استان‌های مهم ایران بعد از قطعه ایران باط (اطلاعات عمده استان‌ها)





مطابق شماره ۳۰۰ (۳) شهرهای مهم استان خراسان، قلمستان و قسمتی از سیستان

حمله اعراب به ایران (۱۶ هـ = ۶۳۷ م) چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی، مهم‌تر، موثرتر و مرگبارتر از حمله مغول‌ها بود زیرا مغول‌ها بخاطر فقدان یک مذهب مشخص و عدم اعتقاد به هیچیک از ادیان و آئین‌های معتبر - در مجموع - از تعصب مذهبی و رجحان ملتی بر ملتی دیگر بدور بودند^{۱۱}. به عبارت دیگر: حمله مغول‌ها - اساساً - متوجه تصرف قدرت و تغییر شکل سیاسی حکومت در ایران بوده، اما اعراب از یکطرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراطوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملت ایران را در امت/اسلام و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی حل کنند. از این رو: نتایج مخرب حمله اعراب به ایران از نظر تاریخی عمیق‌تر و از نظر جغرافیائی گسترده‌تر از حمله مغول‌ها بوده است.

امپراطوری ساسانی در پرتو موقعیت جغرافیائی خویش، پل ارتباطی و بازرگانی بین چین، هند، روم شرقی (بیزانس) و دیگر کشورهای حوزه مدیترانه بود. داد و ستد تجاری با چین از طریق "جاده ابریشم" و مناسبات بازرگانی با بابل و روم شرقی، باعث شکوفائی اقتصاد و رشد و رونق شهرها شده بود بطوریکه هرتسفلد (محقق آلمانی) نام بیش از صد شهر ساسانی را ثبت و فهرست کرده و در این باب اطلاعات وسیعی بدست داده است. از این رقم، تعداد ۸۲ شهر در غرب ایران (در

۱۱ - نگاه کنید به: تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۸؛ همچنین نگاه کنید به مقاله جرج ورنائوسکی در: نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۲، سال ۱۱، ۱۳۳۸، صص ۱۵۱-۱۵۹؛ مسائل عصر ایلخانیان، منوچهر مرتضوی، صص ۲۵۹-۲۶۸.

مسیر حمله اعراب) قرار داشت.^{۱۲} این مسئله تا زمانه ساسانیان
تولید و تجارت منسوجات پشمی و ابریشمی و رونق صنعت
شیشه سازی و قالی بافی، موجب رشد کارگاهها، و بروز جنگ های
خارجی، باعث رشد صنایع یدی و افزایش صاحبان حرفه و فن
(دست ورزان) شده بود. ایجاد کارگاههای نساجی و کفش سازی
(کفشگری)، اسلحه سازی (نیزه و شمشیرسازی) و حرفه های مربوط به
امور اسب (زین نعل و غیره) سهم مهمی در اقتصاد کشور داشت و گروه
زیادی از مردم ولایات به این پیشه ها اشتغال داشتند. براساس منابع
موجود، محققان نشان داده اند که "پیشه وران ایرانی در این عصر،
تشکیلات مخفی و جشن های صنفی مخصوص داشتند"^{۱۳}.
روابط تجاری با کشورهای خارجی و آرامش و امنیت راههای
تجاری، باعث رونق تجارت و بازرگانی گردیده بود. در معاملات تجاری،
مسکوکات طلا و نقره و مس جریان داشت و بقول گیرشمن: "مبادله چک
و برات، نقش مهمی در مبادلات پولی داشت"^{۱۴}.
در عرصه فلسفه و علوم نیز ایران - قبل از حمله اعراب - از مراکز
مهم فرهنگ و تمدن جهانی بشمار می رفت. در این دوره، دانش طب،
ریاضیات، نجوم، فلسفه و هنر موسیقی رواج داشت.^{۱۵} بسته شدن مدرسه

۱۲ - تاریخ غزنویان، ک. ادموند باسورث، ج ۱، ص ۱۴۷. پیگولوسکایا نیز اطلاعات
ارزشمندی در باره شهرهای دوره ساسانی بدست می دهد. نگاه کنید به:

Pigulevskaja, N : Les villes de l'Etat iranien aux epoques Parthe et
Sassanide, Paris, 1963.

۱۳ - تاریخ ایران، پیگولوسکایا، پطروشفسکی و... ص ۱۸۱. نسخه انگلیسی از این کتاب

۱۴ - ایران از آغاز تا اسلام، صص ۳۴۳-۳۴۴. بهمن شهرت بهمنی، ایران ساسانی، صص ۳۴۳-۳۴۴.

۱۵ - در باره وضع علم، فلسفه و ریاضیات در این عصر نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در
تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، د. اولیری؛ فرهنگ

آتن و مهاجرت عده ای از فلاسفه یونان به ایران و به ویژه ترجمه آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی به پهلوی، باعث غنای فرهنگی و علمی جامعه شده بود. دانشگاه جندی شاپور (نزدیک دزفول - شوشتر) یکی از مراکز علمی آن زمان بود که بخاطر تجمع معروفترین و بزرگترین فلاسفه، اطباء و دانشمندان ایرانی و خارجی، دارای اهمیت علمی بسیار بود.^{۱۶} در این دوران، قبایل عرب از فرهنگ نازلی برخوردار بودند و به خط و کتابت و علم و دانش آشنائی نداشتند. شرایط سخت اقتصادی و علاقه اعراب به زندگی قبیله ای فرصتی برای تفکر و رشد و پرورش اندیشه ها باقی نمی گذاشت. بعد از اسلام نیز نوعی ممنوعیت و تعصب مذهبی باعث شد تا اعراب مسلمان، هیچ چیز - بجز قرآن - را لایق خواندن ندانند. اعتقاد به اینکه: "قرآن، ناسخ همه کتب، و اسلام، ناسخ همه ادیان و اندیشه هاست" (ان الاسلام یهدم ماکان قبله) و "هیچ دانشی نیست که در قرآن نباشد" (لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) باعث شد تا اعراب مسلمان به آثار علمی و ذخایر فرهنگی سایر ملت ها، به دیده حقارت و دشمنی بنگرند. با چنین خصلت قبیله ای و احساس و اندیشه ای بود که اعراب مسلمان، پس از حمله و اشغال کشورهای متمدن (مانند ایران و مصر) بی درنگ به نابود کردن ذخایر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند آنچنانکه در حمله به مصر، کتابخانه ها را به آتش کشیدند و محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله این ملت باستانی را به "تون" (آتشدان) حمام ها افکندند بطوری که مدت شش ماه حمام های مصر از

ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۲۰۳-۲۵۳؛ معارف اسلامی، شماره ۱۳، ۱۳۵۰، صص ۶۷-۷۱؛ سخن علمی، شماره ۷، ۱۳۴۷، مقاله کرلو نلینو، صص ۳۱۵-

۳۱۸.

۱۶ - در باره جندی شاپور نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، صص ۲۲۹-۲۵۳.

سوختن این کتابها گرم می شد.^{۱۷} در حمله به ایران نیز اعراب مسلمان از همین "سیاست آتش" استفاده کردند بطوریکه کتابخانه های ری و جندی شاپور را به آتش کشیدند زیرا عمر نیز معتقد بود که: "با وجود قرآن، مسلمین را به هیچ کتاب دیگری احتیاج نیست"^{۱۸}. با چنان خصلت قبیله ای و تعصب اسلامی بود که مثلاً قتیبه بن مسلم (سردار عرب) برای مسلمان سازی مردم خراسان و خوارزم، ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای این مناطق (سال ۹۰=۷۰۹م) مورخین، متفکرین و دانشمندان این نواحی را "بکلی فانی و معدوم الاثر کرد" و بسیاری را به شهرهای دوردست تبعید کرد و آثار و رسالات آنان را بسوخت آنچنانکه: "اخبار و اوضاع ایشان (مردم خراسان و خوارزم) مخفی و مستور ماند... و اهل خوارزم، امی (بیسواد) ماندند و در اموری که مورد نیاز آنان بود تنها به محفوظات خود استناد کردند"^{۱۹}. نابود کردن کتب علمی و فلسفی و ویران ساختن آثار هنری و بناهای تاریخی، سیاست عملی همه مهاجمین (از اسکندر تا اعراب، از ترکان

۱۷ - یاقوت حموی - سیاح عرب - تعداد حمام های مصر در این زمان را ۴,۰۰۰ ذکر کرده است که می توان از این رقم به کثرت کتابهای سوخته شده پی برد: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۱۸ - نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱، صص ۳۳-۳۴؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، صص ۴۳۴-۴۳۶؛ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۳۹-۶۴؛ حلاج، علی میرفطوس، چاپ سیزدهم، صص ۸۷-۸۹.

۱۹ - آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۴۸. مقایسه کنید با روایت ابن خلدون در حمله مغول ها به خراسان: مقدمه، ج ۲. در مورد قتل عام های قتیبه بن مسلم در خراسان و خوارزم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی این مناطق در فصل آینده سخن خواهیم گفت.

غزنوى تا سلجوقيان و مغول ها و تيموريان) بود و چنانكه خواهيم ديد، در نظر اقوام و قبائل مهاجم، ويران كردن شهرها و شبكه هاى آبيارى و آتش زدن كتابخانه ها نوعى "فتح" بشمار مى رفت. بهمين جهت اگر ما مثلاً از دوران اشكانيان و هخامنشيان آثار چندانى در دست نداريم عجيب نيست، گویا براى مصون ماندن از همين حملات و هجوم ها بود كه پادشاهان هخامنشى (مثل داريوش و شاپور) فرمان هاى خويش را بر فراز كوهها و بر سنگ هاى بيستون حك مى كردند و شگفتا كه اگر از اين دوران اطلاعات ناچيزى داريم، هم از بقايای همين سنگنبشته ها است.

آشوربانيپال در حمله به شوش (۶۴۶ ق.م) ضمن ويران كردن اين شهر پيشرفته و آباد، تمام آثار گرانبهائى را كه نشاندهنده درجه تمدن و هنر ايلامى بود با خود به نينوا برد و شهر را ويران كرد بطوريكه مى گفت: "آواى انسان و صدای سم چهارپايان بزرگ و كوچك و فريادهای شادی بدست من از شوش رخت بريست."^{۲۰}

اسكندر نيز در حمله به ايران، به ويرانى و نابودسازى مظاهر تمدن و فرهنگ پارسی پرداخت و به انتقام ويرانى آتن، شهر پرسپوليس (تخت جمشيد) را به آتش كشيد و مردم شهرها را قتل عام كرد بطوريكه در سغد، صدويست هزار نفر را از دم تيغ گذراند.^{۲۱} او كه پادشاهی فرهنگ دوست و دانش پرور بود در باره كتب موجود در كتابخانه هاى ايران، ابتدا فرمان داد تا كتب علمى و فلسفى را ترجمه نمايند و سپس دستور داد تا

۲۰ - تاريخ و تمدن ايلام، يوسف مجيدزاده، ص ۱۰۳، براى آگاهی از تمدن ايلام نگاه كنيد به: فصل هاى سوم و چهارم همان كتاب؛ تاريخ تمدن، ويل دورانت، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ ايران از آغاز تا اسلام، گيرشمن، صص ۵۴-۶۰؛ سخنرانى هاى نخستين كنگره تاريخ و فرهنگ ايران، مقاله شيرين بيانى، صص ۴۰-۵۱.

۲۱ - ايران باستان، صص ۱۹۴ و ۱۲۳۳؛ تاريخ گرديزى، ص ۵۹.

اين كتابخانه ها را آتش زدند. گردیزی (مورخ قرن ۵ هجری/ ۱۱ میلادی) در باره یکی از اين کتابخانه ها مى نویسد: "... دژنوشت که در آن کتاب بسیار بود - از علم دین زرتشتی و فلسفه و حساب و هندسه و نجوم و هر علمی - اسکندر فرمود تا آن همه را ترجمه کردند و به روم فرستاد و فرمود به مقدونیا بنهادند و آن دژنوشت را بسوختند با هرچه کتاب بود اندر وی. و اندر میان عجم (ایرانیان) کتاب نماند مگر اندک مایه که اندر دست مجهولان مانده بود اندر زاویه های ولایت"^{۲۲}.

آثار و اسناد تاریخی (کتابها، سنگنبشته ها، سندها و اوراق ارضی) همانند شهرهای ایران، در هجوم های قبایل و اقوام بیگانه و در کشمکش های شاهزادگان و امیران محلی دچار سرنوشتی شوم و غم انگیز گردیدند، مثلاً: از آنجائیکه سیستان از دوران داستانی و باستانی تا امروز گرفتار کشمکش های مرزی و مورد حمله های اقوام تورانی، مغولی، تیموری، ترکمن، ازبک، غز و افغان بوده، تقریباً تمام نوشته ها، اسناد و آثار تاریخی این سرزمین از میان رفته است و آنچه مانده فقط دو کتاب است: یکی "تاریخ سیستان" (مؤلف ناشناس) که در حدود سال ۷۰۰

۲۲ - تاریخ گردیزی، صص ۵۸-۵۹. نظامی گنجوی نیز در ذکر "بیران کردن آتشکده های عجم توسط اسکندر" به آتش زدن کتاب های پارسی اشاره کرده است. نگاه کنید به: کلیات خمسه نظامی، شرفنامه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱، صص ۹۷۰-۹۷۱. انتقال کتاب ها و نسخ خطی کتابخانه های ایران به کشورهای مهاجم در سایر حملات بیگانگان نیز جریان داشته، مثلاً: در جریان لشکرکشی به حدود شمالی ایران، پطر کبیر به کتابها و نسخ خطی فراوان دست یافت و آنها را به سن پترزبورگ منتقل ساخت. همچنین اوزپ سنکوسکی (استاد زبان عربی و ترکی دانشگاه سن پترزبورگ) در سال ۱۸۲۸ پس از ورود به اردبیل - که هنوز در اشغال نظامیان روسی بود - مقامات ذریبط را متقاعد کرد تا مجموعه نسخ خطی موجود در کتابخانه این شهر را به سن پترزبورگ منتقل کنند. نگاه کنید به مقاله "ایرانشناسی در شوروی" نوشته موریل اتکین در: نشر دانش، شماره ۴، خرداد- تیر ۱۳۶۸، صص ۱۳-۱۴.

هجری (۱۳۰۰م) تألیف شده و دیگری کتاب "احیاء الملوك" (تألیف ملک شاه حسین در سال ۱۰۲۷/۱۶۱۷م). اسناد و مدارکی که تا این اواخر یعنی دوران ملک بهرام خان (۱۷۹۰-۱۸۴۰م) از بازماندگان سلاطین کیانی در دست بود (شامل کتب، رسایل، شجره نامه های خاندان های محلی، فرمان ها، تقسیم نامه ها، دفترها و نوشته هائی نظیر آن) پس از فوت ملک بهرام خان، بدست پسرش (ملک جلال الدین) افتاد. کامران شاه این اسناد را به غارت برد و ملک جلال الدین را از این حق موروثی محروم کرد. آنچه از زیر دست و پای کامران شاه بیرون مانده بود، دوباره بدست ملک جلال الدین و برادرش حمزه خان افتاد. پاره ای از این اسناد باقی مانده را، عده ای - پنهان - از این دو برادر به یغما بردند و بقیه اوراق و اسناد را این دو برادر به پولی ناچیز فروختند. در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۴م) مظفرالدوله (حاکم سیستان) به سران و بزرگان خاندان های قدیمی سیستان دستور داد تا جمیع اسناد، مدارک و نوشته های مختلف را برای احراز مالکیت و اثبات حقوق قدیم خود، نزد او ببرند. ریش سفیدان، کدخدایان، میران، پاداران (توانگران)، اربابان، کلانتران و سران طایفه در ارائه اسناد و تسلیم مدارک خویش پیشدستی کردند و زمانی نگذشت که دسته ها و بسته ها و طومارهای متعددی از این گونه اسناد بدست مظفرالدوله افتاد. این حاکم نادان دستور داد تا جمیع نوشته های گردآمده (که هریک صدها بار از بیم دستبرد اقوام مهاجم به خاک سپرده شده بود و باز از خاک برآورده بودند) را پاره کردند و نابود ساختند.

سرنوشت سنگنبشته ها (سنگ های قبور، سنگ های مساجد و مدارس و بناهای عمومی که تاریخ بنا یا املاک موقوفه را بر آنها حک و

نقر کرده بودند) همانند سرنوشت اسناد و مدارکی است که بر کاغذ نوشته شده بود و سران خاندان کیانی که می دانستند این سنگ ها نمودار اعمال خیر گذشتگان ایشان است، آنها را در دهکده "کشان" گرد آورده و به نگهداری و حفاظت آنها پرداختند. در سال ۱۳۲۱ هجری (۱۹۰۳ م) بر اثر تحریک و اغوای چند تن از مأموران دولتی، حاکم سیستان دستور داد تا همه این سنگ ها را از اطراف و اکناف سیستان گرد آورند. پس از جمع آوری سنگها در یک محل، بدستور حاکم وقت، تمام سنگ ها را با پتک خرد کردند و از میان بردند.^{۲۳}

بعضی از حکام ایرانی خلافت عباسی نیز در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بی علاقه بودند، هندوشاه سمرقندی در ذکر حکومت عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰/هـ-۸۲۸-۸۴۴ م) می نویسد: "عبدالله بن طاهر به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور (به مسند) نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. (امیر) پرسید: این چه کتاب است؟ (مرد) گفت: این قصه *وامق و عنبرا* است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه انوشیروان جمع کرده اند. امیر فرمود: ما مردم، قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خوانیم و ما را از این نوع کتاب، در کار نیست. این کتاب، تألیف مغان (زرتشتی ها) است و پیش ما مردود است. (پس فرمود) تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او بهرجا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند"^{۲۴}.

در میان حکومت های ایرانی، می توان از صفاریان، سامانیان و آل

۲۳ - احیاء الملوک، مقدمه منوچهر ستوده، صص ۱۶-۱۷

۲۴ - تذکره الشعرا، ص ۲۶.

بویه یاد کرد که در ترویج علم و اندیشه و بزرگداشت فلاسفه و دانشمندان و حمایت از زبان و ادب فارسی کوشا بودند. در عصر سامانیان (۸۱۹-۹۹۹م) بخارا یکی از مراکز مهم علم و فلسفه بود. کتابخانه سلطنتی این شهر، دارای ذخائر عظیمی از کتب نفیس و ارزشمند بود که شهرتی بسیار داشت. بقول ابن سینا: "این کتابخانه عظیم، دارای بخش‌های جداگانه فلسفه، شعر، حقوق و غیره بود و در آن کتابهایی بود که من هیچگاه ندیده بودم. این کتب دارای فهرستی مخصوص بود". ابن سینا، خود از این کتابها استفاده بسیار کرد. این کتابخانه عظیم کمی پس از دیدار ابن سینا به آتش کشیده شد. کتابخانه صاحب بن عباد (وزیر نوح سامانی) در ری نیز حدود صد هزار جلد کتاب در فلسفه و منطق داشت بطوریکه فهرست آن، ده مجلد بود. بخش اعظم این کتابخانه در سال ۱۰۵۳ میلادی به آتش کشیده شد.^{۲۵} ثعالبی نیز در باره بخارا و وصف آن از جهت اجتماع دانشمندان و رواج علم، مطالب بسیاری دارد.^{۲۶} اما پیروزی ترکان غزنوی و انقراض سامانیان (۳۹۰هـ=۹۹۹م) بار دیگر کتابخانه‌های عظیم بخارا را دستخوش آتش و چپاول نمود و فلاسفه و دانشمندان آن شهر را دچار پریشانی و آوازی ساخت.

سلطان محمود غزنوی که بخاطر تعصب شدید مذهبی بقول بیهقی: "بهر عباسیان، انگشت در کرده بود و در همه جهان، قرمطی می جست و بر دار می کشید... و صد هزار کس از بددینان را از جهان برداشته بود"^{۲۷}،

در این باره می‌نویسد:

۲۵ - تاریخ یمنی، عتبی، ص ۱۷۸؛ معجم الادبا، ج ۲، ص ۳۱۵؛ همچنین نگاه کنید به:

A. Mazaheri : La vie quotidienne des musulmans au moyen-age, p 149.

۲۶ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۵۴؛ همچنین نگاه کنید به: بخارا؛

دستاورد قرون وسطی، ریچارد فرای، صص ۱۵۱-۱۵۲. که در مقدمه فصل پنجم، ص ۲۲

۲۷ - تاریخ بیهقی، ص ۲۲۷.

پس از شکست مجدالدوله دیلمی و تصرف ری (۴۲۰ه=۱۰۲۹م) ضمن قتل عام مردم و خرابی شهر، پنجاه خروار (=۱۵,۰۰۰ کیلو) از کتاب‌های فلسفه و نجوم و رسالات معتزله را آتش زد^{۲۸}. سلطان محمود در سرکوب ملحدین و فلاسفه آنچنان کوشا بود که ضمن قتل عام قرامطه ایران، در آخرین روزهای عمر خود آرزوی فتح مغرب و شام را داشت تا در آن نواحی نیز "... مبتدعان، فلاسفه و زنادقه و ملاحده و قرامطه که علم کفر و ضلالت برافراشته بودند" را سرکوب نماید^{۲۹}. عتبی تأکید می‌کند که سلطان محمود: "منکران توحید باری تعالی را به برهان قاطع شمشیر، مسخر گردانید و بوم اعتقاد ایشان را در دام اسلام افکند"^{۳۰}.

در سال ۴۴۴ ه (=۱۰۴۸م) کتابخانه معروف شمس‌الدین ابوالمظفر گیلکی در شهر طبس توسط اشرار و مهاجمان غارت گردید و در آتش سوخت. کتابخانه شهر شاپور (فارس) نیز در حمله سال ۱۰۵۹م توسط مسلمانان متعصب غارت شد بطوریکه ده هزار و چهارصد جلد کتاب خطی در آتش سوخت^{۳۱}.

در حملات متعدد ترکان غز به نیشابور، مرو و سرخس (بسال ۴۳۱ه=۱۰۲۹م و ۵۴۸ه=۱۱۶۸م و ۵۴۹ه=۱۱۶۹م) ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای مذکور، ۷ کتابخانه بزرگ نیشابور در آتش سوخت یا غارت گردید و کتاب‌های بسیار "مجموع به نرخ کاغذ و مقوا بفروختند"^{۳۲}.

۲۸ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۰۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱۹، حوادث سال ۴۲۰ه.

۲۹ - تاریخ بیهقی، صص ۳۸۶ و ۴۷۳.

۳۰ - تاریخ یمنی، ص ۳۳۲.

۳۱ - La vie quotidienne des Musulmans, p 149.

۳۲ - راجع الصدور، صص ۱۷۷-۱۸۱؛ کامل، ابن اثیر، حوادث سال‌های ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۶ هجری؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۴۵؛ تاریخ نیشابور، مؤید ثابتی،

در حمله علا الدين جهانسوز غورى به غزنه (۵۵۶=۱۱۶۱م) مدت هفت شبانه روز شهر غزنه در آتش سوخت و بى شك كتاب هاى بسيارى در اين قتل و غارت گسترده از ميان رفت از جمله بنظر مى رسد كه بخش عمده ۳۰ جلد كتاب "تاريخ بيهقى" در اين حمله نابود شده باشد. محمدبن على راوندى در بيان غارت غلامان ترك اتابك محمدبن ايلدگز (۵۶۸-۵۸۱=۱۱۷۲-۱۱۸۵م) در فارس و عراق عجم و آذربايجان گواهي مى دهد: "همچنين ديدم كه مصاحف و كتب وقفى - كه از دارالكتب ها غارت كرده بودند - در همدان به نقاشان مى فرستادند و ذكر وقف، محو مى كردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش مى ساختند و به يكديگر تحفه مى ساختند"^{۳۳}.

ياقوت حموى - كه چند ماه قبل از قتل عام مردم و ويراني شهر مرو توسط مغول ها (۱۲۲۰م) از اين شهر ديدن كرده - ياد آور مى شود: "در اين شهر ده خزانه از كتب نفيس وجود داشت. مثلاً تنها در كتابخانه خزانه عزيزيه حدود دوازده هزار جلد كتاب بود... مراجعه و استفاده از كتابخانه ها بسيار آسان بود بطوريكه من - همواره - دوست جلد كتاب به امانت در خانه خويش داشتم"^{۳۴}. نسوى نيز از كتابخانه هاى عظيم جرجانيه - به هنگام حمله مغول - ياد مى كند.^{۳۵}

صص ۱۶۱-۱۸۱ و ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۳۰ و ۲۵۰. انورى در باره بى رحى ها و غارتگرى هاى ترکان غز در نواحى خراسان، قصيده جانگدازى دارد كه با اين دو بيت آغاز مى شود:

بر سمرقند اگر بگذرى اى باد سحر نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

نامه اى مطلع آن: رنج تن و آفت جان نامه اى مقطع آن: درد دل و خون جگر

در اين باره نگاه كنيد به مقاله تحليلى "بر سمرقند اگر بگذرى اى باد سحر..."، على ميرفطروس، در: ايرانشناسى، شماره ۱، سال ۱۲، آمريكا، ۱۳۷۹، صص ۱۱۸-۱۳۱.

۳۳ - راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۲.

۳۴ - معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳۵ - سيرت جلال الدين منكبرنى، ص ۴۸.

مسئلاً اشتباه است اگر همه کتب موجود در کتابخانه‌های این دوران را "کتب اسلامی" بدانیم. ما از نوع کتب بعضی کتابخانه‌های این دوران اطلاعات دقیق‌تری داریم، مثلاً یاقوت حموی در باره کتابخانه خزانه الحکمه علی بن یحیی منجم به موضوعی اشاره می‌کند که در شناخت نوع کتب موجود در آن، اهمیت فراوان دارد. بنا بر نوشته یاقوت: "ابومشعر منجم بلخی از خراسان به قصد حج بیرون آمد. در آن زمان چیز زیادی از نجوم نمی‌دانست. وصف کتابخانه خزانه الحکمه را شنید. به آنجا رفت و کتاب‌ها را بدید و مبهوت شد و از حج صرف نظر کرد و در آنجا اقامت گزید و به تحقیق و بررسی در علم نجوم پرداخت بطوریکه در عقاید دینی او خلل راه یافت، یکباره از حج و اسلام و همه ادیان دل برید و ملحد شد"^{۳۶}. این کتابخانه و کتابخانه بیت الحکمه (خانه فلسفه) در حمله هلاکو خان به بغداد (۵۶۵هـ = ۱۱۶۹م) نابود شد بطوریکه بدستور هلاکو خان مغول، کتاب‌های علمی و فلسفی را به دجله ریختند و آنچه کتب قطور بود - بجای آجر - در ساختن آخور اسبان بکار بردند و جعبه‌های کتاب را هم کاهدان کردند^{۳۷}.

شهر بخارا که در حمله مغول‌ها "بمدت چند روز در آتش سوخت" پس از چندین سال - بار دیگر - آباد و معمور شد بطوریکه جوینی یادآور می‌شود که در حوالی سال ۶۴۰ هجری (۱۲۴۲م) از نظر جمعیت

۳۶ - معجم الادب، ج ۵، ص ۴۶۷؛ همچنین نگاه کنید به: نشوارالمخاضره، قاضی محسن تنوخی، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۸.

۳۷ - تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۳۸؛ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۱ در حمله مغول به بخارا و نابود کردن کتابخانه‌های این شهر. هلاکو خان در حمله به قلعه الموت و فتح آن (در سال ۱۲۵۶م) نیز دستور داد تا کتابخانه سیدنا (متعلق به حسن صباح) را سوزانند و نابود کردند.

و "رونق علم، هیچ شهری در مقابله و موازات آن نمی افتاد... و در هر یک از دو مدرسه خانی و مسعودیه هر روز هزار طالب علم به استفادت اشتغال داشتند"^{۳۸}. با اینحال در سال ۶۷۱هـ (۱۲۷۲م) شهر بخارا - بار دیگر - مورد هجوم و ویرانی قرار گرفت بطوریکه شیخ فضل الله همدانی (وزیر ایلخانیان) تأکید می کند: "... و مدرسه مسعودیگ (مسعودیه) را - که معظم ترین و معمورترین مدارس آنجا بود - آتش زدند و با نفایس کتب سوختند و یک هفته به قتل و غارت اشتغال نمودند... چنان شهری معظم و ولایت آن بکلی خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالی هیچ جانور نبود"^{۳۹}.

خواجه رشیدالدین فضل الله در وصیت نامه خود از دو کتابخانه بزرگ یاد می کند که دارای ۶۰ هزار جلد کتاب "در انواع علوم و تواریخ و حکایات" بود^{۴۰}. این دو کتابخانه عظیم پس از قتل فجیع خواجه رشیدالدین (۷۱۸هـ=۱۳۱۸م) دستخوش غارت و چپاول شد و بخش مهمی از کتاب ها سوخت. کتابخانه "ربع رشیدی" در تبریز از آنجمله بود. این کتابخانه در زمان وزارت خواجه غیاث الدین محمد (پسر ادیب و دانشمند رشیدالدین فضل الله) آباد شد اما با قتل غیاث الدین محمد (۷۳۶هـ=۱۳۳۵م) نیز بار دیگر "ربع رشیدی" بوسیله ارادل و اوباش غارت گردید و بسیاری از کتب نفیس آن به تاراج رفت.

در سال ۷۶۰هـ (۱۳۵۸م) امیرمحمد مبارزالدین (حاکم فارس) "به بازوی تقویت دین" در حوالی فارس، کرمان، یزد و صفاهان "حدود سه

۳۸ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۸۴-۸۵.

۳۹ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷. در باره رونق علم و فلسفه در بخارا، نگاه کنید به: بخارا؛ دستاورد قرون وسطی، ریچارد فرای، خصوصاً صفحات ۷۹-۱۲۲ و ۱۴۶-۱۵۶.

۴۰ - مکاتبات رشیدی، مکتوب ۳۶.

چهار هزار جلد کتاب فلسفه را به آب شست^{۴۱}. شاه شیجاع - پسر امیر مبارزالدین - نیز بسیاری از کتب ضاله و ممنوعه (محرّمه الانتفاع) را از میان برد^{۴۲}.

در سال ۹۸۴ ه (۱۵۷۶ م) کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا صفوی پس از کشته شدن او بدست برادرش (اسماعیل میرزا یا شاه اسماعیل ثانی) به آتش کشیده شد و همه کتابها، رقعات و اسناد نفیس آن سوخت^{۴۳}. چند سال بعد (سال ۹۹۰-۱۵۸۲ م) در حمله شاه عباس صفوی به سبزوار و بیرون کردن اشرار و مخالفان داخلی از آن شهر، سربازان و قلّچیان (خدمه لشگر) شهر سبزوار را غارت کردند بطوریکه: "مجملاً در همان شب، خاک سبزوار را غریبال کرده، هیچ چیزی (باقی) نگذاشتند". بازارها را آتش زدند و چند دکان صحافی را - که در آن مصاحف بسیاری بود - سوختند^{۴۴}.

قاضی احمد قمی در ذکر وقایع سال ۹۹۴ ه (۱۵۸۵ م) یادآور می شود که: عثمان پاشا (سردار عثمانی) در حمله به شهر تبریز "قیصریه (بازار بزرگ شهر) را که از غایت شهرت، محتاج به وصف نیست، آتش زده، تمامی کتاب ها را - که به خطوط استادان تحریر یافته بود - نابود ساخت..."^{۴۵}. قاضی احمد قمی که خود شاهد بسیاری از هجوم ها و غارت های عصر صفویه بود در ذکر حوادث سال ۹۹۸ ه (۱۵۸۹ م) نیز می نویسد: "از یک های مهاجم پس از حمله و تصرف شهر مشهد، چندین

۴۱ - راهنمای کتاب، ج ۸، ۱۳۴۴، ص ۷۲، مقاله "کتابشویان"، محمدتقی دانش پژوه.

۴۲ - تاریخ آل مظفر، محمد کبی، ص ۴۹.

۴۳ - نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ خلاصه

التواریخ، قاضی احمد قمی، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۴۴ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۵۴.

۴۵ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۸۷۴.

هزار مصحف را در آب انداختند و از جمله اكثر آنها را به باغ شاهى برده، آن حوض را انباشتند...^{۴۶}

در سال ۱۳۳۹ هـ (۱۹۲۰م) كتابخانه بزرگ شهر طبس - كه بيش از ۸۰۰ سال سابقه تاريخى داشت - در حمله سپاهيان نايب حسين كاشى به اين شهر در آتش سوخت. در اين كتابخانه قديمى حدود هشت هزار جلد كتاب نفيس خطى، ضبط و نگهدارى مى شد.^{۴۷}

ما - در صفحات قبل - به تعداد جمعيت بزرگترين شهرهاى اروپا در مقايسه با جمعيت شهرهائى مانند مرو و بخارا اشاره كرده ايم، در اينجا نيز يادآور مى شويم: در حاليكه كتابخانه كليساى جامع شهر كنستانز (در آلمان) در قرن نهم ميلادى، فقط سيصدوپنجاه و شش كتاب و كتابخانه دير بنديكى (در آلمان) بسال ۱۰۳۲ ميلادى كمى بيش از صد جلد كتاب و كتابخانه كليساى جامع شهر بامبرگ (در آلمان) بسال ۱۱۳۰ ميلادى فقط نودوشش جلد كتاب داشت^{۴۸}، اسناد و ارقام ارائه شده در باره تعداد كتب كتابخانه هاى ايران در قرون وسطى و كيفيت آنها، از غناى فرهنگى جامعه ايران آن زمان حكايى مى كند.^{۴۹}

۴۶ - خلاصه التواريخ، ج ۲، صص ۷۹۸ و ۱۰۷۵-۱۰۷۶.

۴۷ - براى گزارش ارزشمندی از كتابخانه هاى ايران در قبل و بعد از اسلام نگاه كنيد به: كتاب و كتابخانه هاى شاهنشاهى ايران، ركن الدين همایونفرخ، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۵، همچنين مقالات همين نویسنده در: مجله هنر و مردم، شماره هاى ۴۳-۵۴، ۱۳۴۵ و شماره هاى ۵۵-۷۵، ۱۳۴۶؛ نشریه تلاش، شماره ۱، ۱۳۴۵، صص ۷۷-۸۴؛ همچنين نگاه كنيد به: نقش ايران در فرهنگ اسلامى، على سامى، صص ۲۵۲-۲۷۵ و La vie quotidienne des Musulmans, pp. 146-151.

۴۸ - تمدن اسلامى در قرن چهارم، آدم متز، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴۹ - در باره پيشرفت علوم و خصوصاً رياضيات (حساب، هندسه، جبر، مثلثات و نظریه مقدماتى اعداد) در اين دوران نگاه كنيد به: زندگينامه رياضيدانان دوره اسلامى از سده سوم

در مورد فرهنگ و دانش توده‌هاى مردم (عوام) نيز اطلاعات جالبى در دست است. مثلاً مقدسى بهنگام ديدار از بخارا در اوایل قرن چهارم هجرى (دهم ميلادى) ضمن توصيف آبادى، کثرت جمعيت و بازارها و برزن‌هاى بزرگ و مجالس پرجماعت شهر تأکيد مى‌کند: "اگر کسى در اين شهر زندگى کند به او خوش خواهد گذشت و عوام شهر بخارا را عالم و دانشمند خواهد يافت"^{۵۰}.

ابن حوقل نيز گزارش جالبى در همين دوران (۳۳۱هـ-۹۴۲م) از برخورد با مردم خوزستان دارد و يادآور مى‌شود: "عوام و پيشه‌وران آنجا مانند خواص و دانشمندان به علم کلام آشنائى دارند و در باره آن گفتگو مى‌کنند چنان که حمالى را ديدم که باری سنگين بر دوشش بود و با حمالى ديگر - که او نيز بار برداشته بود - راه مى‌رفتند و در همان حال در تأويل و حقايق کلام گفتگو مى‌کردند بدون آنکه به حالتى که دارند متوجه باشند"^{۵۱}.

شهر هرات نيز که از پرجمعيت‌ترين و آبادترين شهرهاى ايران در قرون وسطى بود، طى حملات اعراب، مغول‌ها و ديگر قبائل مهاجم - بارها - ويران گرديد. حمدالله مستوفى که در حوالى سال ۷۳۰هـ (۱۳۲۹م) از هرات ديدن کرده، گواهی میدهد که: "در شهر هرات ۱۲ هزار دکان، شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه (آسياب) و ۳۵۹ مدرسه و خانقاه و آتشکده و ۴۴۴ هزار خانه موجود بود"^{۵۲}. اين شهر در حمله تيمور (۷۸۵هـ=۱۳۸۳م) بار

تا سده يازدهم هجرى، ابوالقاسم قربانى؛ تاريخ علوم عقلی در تمدن اسلامى، ذبيح الله صفا، ج ۱؛ پارسی نامه، ابوالقاسم قربانى؛ تاريخ ايران (کمبريج)، ج ۴، صص ۳۳۰-۳۶۴.
 ۵۰ - احسن التقاسيم فى معرفه الاقاليم، ص ۲۸۰، چاپ ليدن، ترجمه فارسى، ج ۲، ص ۴۰۶.
 ۵۱ - صوره الارض، صص ۲۶-۲۷.
 ۵۲ - نزهه القلوب، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ همچنين نگاه کنيد به: سفرنامه، ابن بطوطه، ص ۳۸۹؛ معجم البلدان، ياقوت حموى، ج ۵، ص ۳۹۶.

ديگر ويران شد و مردم آن قتل عام گرديدند.^{۵۳} اصفهان نيز بر اثر حملات قبائل مهاجم - بارها - آسيبديد. اين شهر از نظر رونق پيشه‌ورى و صنعت در قرون وسطى اهميت فراوانى داشت بطوريكه ناصر خسرو در قرن پنجم هجرى (يازدهم ميلادى) ضمن اشاره به كاروانسراهائى متعدد، آبادانى و رونق تجارت و پيشه‌ورى در اصفهان، تأكيد مى‌كند كه: "من در همه زمين پارسي گويان، شهرى نيكوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان نديدم"^{۵۴}. ابن بطوطه نيز در قرن هشتم هجرى (چهاردهم ميلادى) ضمن وصف جمعيت و آبادانى و رونق اقتصادى اصفهان، از پيدايش و رشد اصناف و دستجات پيشه‌ورى در اين شهر ياد مى‌كند.^{۵۵} در همين زمان، تيمور پس از حمله و تصرف اصفهان (سال ۷۸۹هـ = ۱۳۸۷م) ماليات سنگينى بر پيشه‌وران و صنعتگران اين شهر بست و مبلغ هنگفتى بعنوان "مال امانتى" از مردم مطالبه كرد. مأموران مالياتى تيمور با چنان خشونتى به اخذ ماليات پرداختند كه باعث شورش مردم اصفهان گرديد بطوريكه بسيارى از سپاهيان تيمورى به قتل رسيدند و تيمور براى انتقام و سركوب شورش مردم، دستور داد تا هزاران تن را كشتند و هفتاد هزار تن را سر بريندند و از سرها منارها ساختند و "همه را بر طشت خون نشانندند..."^{۵۶}

۵۳ - نگاه كنيد به: روضات الجنات، ج ۲، صص ۴ و ۴۴-۴۵ و ۴۹-۵۵ و ۹۴؛ ظفرنامه، نظام الدين شامى، صص ۸۳-۸۴. در مورد حمله مغول به هرات نگاه كنيد به: صفحه ۱۹ كتاب حاضر.

۵۴ - سفرنامه، صص ۱۶۶-۱۶۷. نايب‌النسب، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۵۵ - سفرنامه، ص ۲۱۲. نايب‌النسب، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۵۶ - ظفرنامه، شرف الدين على يزدى، ج ۱، ص ۳۱۴؛ منتخب التواريخ، معين الدين نظنرى، ص ۳۳۶؛ تاريخ آل مظفر، كنى، ص ۱۱۴؛ روضه الصفا، ميرخواند، ج ۶، ص ۱۵۷.

در حمله محمود و اشرف افغان به اصفهان (۱۱۳۵هـ = ۱۷۲۲م) نیز بنا به فتوای ملازعفران (روحانی سنی که محمود و اشرف افغان را تحت نفوذ مذهبی خود داشت) مهاجمین، اوراق و اسناد و مدارک مربوط به دوران صفوی را بعنوان اسناد و مدارک "کافران رافضی" (شیعیان) به زاینده رود ریختند^{۵۷}، و بی تردید بسیاری از کتب و رسالات فلسفی نیز در این پاکسازی ها از میان رفت. چند سال بعد (۱۱۶۳هـ = ۱۷۵۰م) سربازان و سپاهیان زند نیز - که از عشایر لرستان بودند - وقتی داخل شهر اصفهان شدند: "دست به تاراج گشودند و سامان ۲۴۰ ساله خلق اصفهان را برهم زدند"^{۵۸}.

شهر تبریز نیز از بزرگترین و آبادترین شهرهای بازرگانی و پیشه‌وری ایران بود بطوریکه ادوریک دوپردن - Odoric de Pordenone - که در حوالی سال ۷۲۰هـ = ۱۳۲۰م از تبریز دیدن کرده، می‌گوید: "تبریز از جهت اجناس و کالاها، بهترین شهر عالم است، این شهر برای ایلخانیان ایران از تمام مملکت فرانسه جهت پادشاه آن، بیشتر اهمیت دارد"^{۵۹}. اما این شهر پرجمعیت و آباد در حمله عثمان پاشا (سردار عثمانی) به تبریز (بسال ۹۹۴هـ = ۱۵۸۵م) چنان ویران شد که: "... شهر تبریز که رشک بلاد عالم بود به مرتبه‌ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادان در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودند و درخت‌ها را بریده بودند..."^{۶۰}.

۵۷ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، باستانی پاریزی، ص ۳۵۸.

۵۸ - نگاه کنید به: مجمل التواریخ، ابوالحسن گلستانه، صص ۳۹۰ و ۴۵۸؛ مقایسه کنید با: رستم التواریخ، رستم الحکما، صص ۲۴۸-۲۵۵.

۵۹ - تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷۱؛ مقایسه کنید با: سفرنامه، ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۶۰ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۹۷؛ مقایسه کنید با سخن قطران تبریزی در باره حمله غزها به شهرهای آذربایجان: شهریاران گمنام، احمد کسروی، صص ۱۹۱-۱۹۲ و ۱۹۵-

۱۹۹. ...

مناطق شمالی ایران (گیلان و طبرستان) نیز از هجوم های قبایل و کشمکش های امیران داخلی آسیب های فراوان دید. مثلاً: یزیدبن مهلب (سردار اموی) در حمله به گرگان و سرکوب شورش توده ها (۹۸هـ=۷۱۶م) ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت^{۶۱}. یزیدبن مهلب در این حمله، گرگان را چنان غارت کرد که در نامه ای به خلیفه اموی نوشت: "چندان غنایم برداشتم که قطار شتر تا به شام رسد"^{۶۲}.

در زمان حکومت عباسیان نیز نواحی طبرستان دستخوش هجوم ها، غارت ها و قتل عام های متعدد بود بطوریکه بدنبال قیام گسترده مردم این نواحی علیه اعراب و عاملان خلیفه (سال ۱۴۲هـ=۷۵۹م) "بیک روز، طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد" شورش دیگری در چالوس و رویان روی داد و عبدالله بن حازم (مأمور خلیفه) به بهانه "دادرسی" و رسیدگی به شکایات مردم، دستور داد تا آنان را در مکان های متعددی جمع کردند و سپس مردم را - یک یک - به حضور طلبیدند و مخفیانه گردن زدند بطوریکه در پایان آنروز "از جمله آن قوم (شورشیان) هیچ نمانده بود... و دیه (چالوس) را چنان خراب کردند که تا سال ها آباد نشد... و املاک مردم به زور می بردند"^{۶۳}.

هارون بزودی عبدالله بن حازم را احضار کرد و برای دلجوئی و کسب اعتماد مردم طبرستان، یحیی بن خالد برمکی و برادرش (موسی) را به حکومت طبرستان منصوب کرد. اما آنان نیز در طبرستان: "ملک های ارباب به قهر می خریدند و تغلب (چیرگی) ها کردند... و از خوف فضل و

۶۱ - تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶۲ - تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۶۵.

۶۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ص ۱۸۳؛ تاریخ رویان، اولیاء الله آملی، ص ۶۹.

جعفر برمکی (وزرای هارون) کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان به هارون عرضه دارد^{۶۴}.

در قرن سوم هجری (نهم میلادی) که نخستین حکومت های مستقل در ایران تأسیس شد، طبرستان نیز به خاندان طاهری سپرده شد و سلیمان بن عبدالله بن طاهر - به عنوان حاکم طبرستان - به این ناحیه اعزام گردید (۲۳۷ه = ۸۵۱م). سلیمان بن عبدالله مردی بنام محمدبن اوس را به حکومت آمل و رویان و چالوس برگماشت. مأموران حکومتی در این نواحی "هرسال سه خراج ستدندی: یکی برای محمدبن اوس و یکی برای پسر او و دیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بودی". ظلم و ستم مأموران و پریشانی و درماندگی روستائیان به آنجا رسید که مردم، جمله املاک خویش فروختند و خانه ها، وا گذاشتند و به ولایت دیگر کوچ کردند^{۶۵}.

در این زمان تعدادی از بازماندگان خاندان علی پس از فرار از جنگ حکومت های اموی و عباسی به نواحی گیلان و طبرستان پناهنده شده و با کمک روستائیان این منطقه به بازسازی و ترمیم زندگی خویش پرداخته بودند. سوابق تاریخی - مذهبی، خاطره شهدای کربلا، مرثیه ها و ظلم و ستم هائی که همواره نسبت به خاندان علی حکایت می شد، زمینه مناسبی بود تا روستائیان و ستمدیدگان این منطقه نسبت به خاندان علی، همدلی، همراهی و گرایش معنوی داشته باشند. در چنان شرایطی، مردم چالوس و آمل - با یاری روستائیان مجاور - متفق شدند و بسال ۲۵۰ هجری (۸۶۴م) نزد حسن بن زید (از بازماندگان خاندان علی) رفته و از

۶۴ - تاریخ طبرستان، ص ۱۹۰؛ همچنین نگاه کنید به: مختصرالبلدان، ابن الفقیه، ص ۳۲؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۱۵۸.

۶۵ - تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، ص ۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۵.

وى درخواست کردند تا حکومت طبرستان و مازندران را بپذیرد. تا به برکات او، این ظلم، خدای از روستائیان بردارد. بدین ترتیب: حسن بن زید با لقب "داعی کبیر" حاکم طبرستان شد و سلسله سادات علوی طبرستان را تأسیس کرد. ^{۶۵}

حسن بن زید، مردی "حجیم و بزرگ شکم و سنگین و کثیراللحم" (گوشت آلود) و در اجرای نماز و آئین های شیعه بسیار سخت گیر بود. او به محض تحکیم قدرت خود، با روستائیان به خشونت رفتار کرد و بقول: "جمله غله ولایت بسوخت." حکومت حسن بن زید آنچنان با وحشت و خشونت همراه بود که: "دل های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرتی نماند." او برای آنکه پایه های قدرت خود را مستحکم کند و از بروز شورش های مردم بومی جلوگیری نماید، افراد خاندان خود را از نواحی عربستان به طبرستان آورد بطوریکه در سال ۲۵۳هـ (۸۶۶م) به عدد اوراق اشجار (برگ های درختان)، سادات علویه و بنو هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند، در حق همه، مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت (حسن بن زید) پسای در رکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کله بستندی ^{۶۶}.

جانشین حسن بن زید (محمد بن زید یا داعی صغیر) نیز آنچنان با ظلم و خشونت حکومت کرد که در زمان او نیز مردم طبرستان "نفس برتوانستند کشید" ^{۶۷}.

ناامیدی مردم در استقرار عدل بوسیله سادات علوی و ظلم و ستم

۶۶ - تاریخ طبرستان، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، مرغشی، ص ۱۳۵.

۶۷ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۳.

مأموران و حامیان این خاندان در طبرستان باعث شد تا مردم این منطقه برای رهایی خویش - بار دیگر - چاره اندیشی کنند. بهمین جهت در سال ۲۶۰هـ (۸۷۱م) یعقوب لیث صفاری را بسوی طبرستان دعوت کردند. محمدبن زید به محض آگاهی از حرکت یعقوب به طبرستان، ابتدا سیزده میلیون درهم بقایای خراج را از مردم وصول کرد و سپس به جنگل‌ها و کوههای اطراف متواری شد و در این فرار، او و یارانش "بیشتر پل‌ها را شکسته و راهها را خراب کردند".

اما آغاز حکومت یعقوب نیز پایان رنجها و مصیبت‌های مردم طبرستان نبود زیرا یعقوب نیز "... از قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت، دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت"^{۶۸} بطوریکه: "نیک و بد نگذاشت که بکشت، و خانه‌ها را از بن برکنند، و به شکنجه و عقوبت، خراج دو ساله - به یک بار - از مردم بستد تا ولایت چنان شد که از طعام و لباس هیچ با خلق نماند"^{۶۹}.

رافع بن هرته (حاکم خلیفه عباسی در خراسان) نیز که ظاهراً برای رفع ستم از مردم بسوی طبرستان شتافته بود (۲۷۳هـ=۸۸۴م) پس از ورود به طبرستان: "هزار هزار (یک میلیون) درهم خراج به آمل قسمت فرمود و به شکنجه و عقوبت حاصل کردند و غله بسوزانید و درخت‌ها ببرید و سنگ آسیا بشکست"^{۷۰}.

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم - در باره حمله غزها

۶۸ - حبیب السیر، خواندمیر، ج ۲، صص ۳۳۷ و ۴۰۸.

۶۹ - تاریخ طبرستان، صص ۲۴۵-۲۴۷؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۳۶.

۷۰ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۴؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۳۹. مقایسه کنید

با تاریخ بیهقی، صص ۵۸۸ و ۵۹۱-۶۰۱، در قتل و غارت مردم آمل و ساری توسط

سیاهیان سلطان مسعود غزنوی.

(بسال ۵۸۵هـ = ۱۱۸۹م) و احمدعلى خان وزيرى در باره حمله آقا محمدخان قاجار به کرمان (۱۲۰۹هـ = ۱۷۹۴م) و حاج ميرزا حسن فسائى و نيز ويلم فلور و لاکهارت در باره حمله افغان ها به اصفهان و شيراز و کرمان (۱۱۳۳ و ۱۱۳۵هـ = ۱۷۲۰ و ۱۷۲۲م) و قحطى و گرسنگى حاصل از اين هجوم ها، اوضاع اين سه شهر را شبیه گزارش عتبى (در باره حمله غزها به کرمان) روايت مى کنند: "مردم از فرط گرسنگى و قحطى، هسته هاى خرما را آرد کرده، مى خوردند و پس از اتمام هسته ها، گرسنگان، نطع ها (سفره هاى چرمين) کهنه و دلوهائى دريده را مى سوختند و مى خوردند. هر روز چند کودک در شهر گم مى شدند که گرسنگان ايشان را به مذبح هلاک مى بردند... و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پرواى مرده و تجهيز و تکفين نبود... صدهزار آدمى در پنجه و چنگال نکال (شکنجه) ي ايشان (غزها) افتادند و در زير طشت آتش گرفتار شدند... (غزها) هرکجا ناحيتى معمور بود يا خطه مسکونديدند آثار آن، مطموس (نابود) و مدروس گردانيدند... تا کار به جائى رسيد که کرمان - که از فرط راحت و کثرت نعمت با سغد و سمرقند لاف زيادى ميزد - امروز در خرابى، ديار لوط و زمين سبا را سه ضربه نهاد"^{۷۱}.

۷۱ - بدايع الزمان (تاريخ افضل)، صص ۸۹ و ۹۱-۹۳؛ سلجوقيان و غز در کرمان، صص ۱۳۱؛ تاريخ کرمان، صص ۳۶۲ مقایسه کنید با: فارسنامه ناصرى، گفتار اول، صص ۱۶۱؛ انقراض سلسله صفويه، لاکهارت، صص ۱۳۱ و ۱۸۸-۱۸۹ و ۱۹۴؛ برافتادن صفويان برآمدن محمود افغان، صص ۷۸ و ۲۰۵-۲۱۱؛ همچنين نگاه کنید به: تاريخ جديد يزد، صص ۹۰، در باره محاصره شهر يزد بوسيله تيمور و قحطى و مرگ و مير مردم، روضات الجنات، ج ۲، صص ۵۳ در مورد قحطى شهر هرات؛ خلاصه التواريخ، قاضى احمد قسى، ج ۲، صص ۸۹۷-۸۹۸، در حمله و غارت مشهد توسط ازبک ها و قحط و غلا شهر؛ جامع جعفرى، صص ۴۷۳ در تخریب خانه ها و آبادى هاى شهر کرمان بدستور آقا محمدخان قاجار.

یکی از مأموران دولتی که در سال ۵۹۶هـ (۱۱۹۹م) از منطقه کرمان دیدار کرده بود، می نویسد: "شهرهای جیرفت و زرنند و سیرجان که هریک دارای ۲۰۰ هزار، ۱۰۰ هزار و ۵۰ هزار آدمی بوده، اکنون در بعضی دیاری (کسی) نبود و در بعضی کم از ۱۰۰ تن و کم از ۵۰ تن بود"^{۷۲}.

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم در باره نتایج شوم حمله ترکان غز به کرمان یادآور می شوند:

"آتش محنت و دود وحشت در (کرمان) افتاد. از هر محله، نوحه ای و از هر خانه ای، ناله ای و از هر گوشه ای، فریاد بی توشه ای. نفس مملکت کرمان - که از ضعف و بی طاقتی به سینه رسیده بود - به لب رسید و مسالک (جاده ها) ی قوافل به سبب اضطراب، بسته شد و امداد - که از اقطار متواصل بود - منقطع گردید و مخایل (نشانه ها) ی قحط روی نمود... مشتی رعیت بیچاره که از بی درمانی و ناامنی راه در مضایق اضطراب مانده بودند، در تاریکی شب، مشت می زدند و به تحمل و احتیال (چاره اندیشی) به انتظار فرج، روزی به شب می بردند"^{۷۳}.

ویلیم فلور نیز گزارش های ارزنده ای از غارت و تاراج شهرهای تجارتي کرمان، لار در زمان صفویان و حمله افغان ها و قحط و غلای آن دوران بدست می دهد. نگاه کنید به: برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، صص ۲۹-۳۵، ۴۴-۴۵، ۶۰-۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵-۲۱۱، ۲۷۸-۲۸۵ و ۳۰۵.

۷۲ - جامع التواریخ حسنی، نسخه خطی کتابخانه ملی، نقل از: آسیای هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۱۸۱.

۷۳ - سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۳-۱۴۴، بذایع الزمان، ص ۸۹. در مورد حملات دیگر و قتل عام مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی منطقه کرمان، نگاه کنید به: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۵۹، ۶۲، ۷۷-۷۸، ۱۰۰-۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۳ و ۲۰۷؛ تاریخ

چنانکه گفتیم: در بسیاری از حملات و هجوم‌ها، ویران کردن شهرها و خراب کردن سدها و بندها در نظر مهاجمین نوعی "فتح" بشمار می‌رفت مثلاً در حمله شاهرخ تیموری به سیستان (۶۹۵هـ = ۱۲۹۴م) وقتی لشکریان شاهرخ از محاصره و فتح سیستان خسته و مایوس شدند، میرساقی (مشاور سلطان شاهرخ که جمعی از اقوام او توسط سیستانیان کشته شده بودند) به سلطان شاهرخ گفت: "... قسمی از فتح است که کل مملکت را خراب سازیم و بندها را از هیرمند برداریم..." جمعی از سران لشکر نیز نظر میرساقی را نیکو دانستند و لذا، اردوی سلطان شاهرخ را بر سر بند هاونگ آوردند. هاونگ سدی بود بطول چهل و به عرض هشت فرسخ که آبادی و رونق منطقه سیستان از وجود آن بود بطوریکه محلات و شهرهای دور (تا فاصله دوازده فرسخ) از آب این سد و سایر سدها (مثل بند حمزه بلواخان، بند یکاب) استفاده می‌کردند. سپاهیان شاهرخ این سد بزرگ و سایر بندها و سدها را خراب کردند و بقولی: "تیشه به ریشه مردم زدند و سدهای چند هزار ساله را شکستند"^{۷۴}

آل مظفر، صص ۸۷ و ۸۹. در مورد آبادانی و رونق اقتصادی منطقه کرمان در قرون وسطی نگاه کنید به: مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۲۰؛ صوره الارض، ابن حوقل، ص ۷۷؛ حدود العالم، یاقوت حموی، ص ۱۲۶؛ سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۳۲۱-۳۳۹؛ سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۶۲ و ۱۰۰ و ۱۰۳. ۷۴ - نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۱۸ و ۱۱۳-۱۱۴؛ مطلع السعدین، عبدالرزاق سمرقندی، ج ۲، صص ۷۵ و ۶۵۲؛ در مورد آبادانی و رونق اقتصادی سیستان در قرون وسطی نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۱۳ و ۱۴ و ۸۶ و ۴۴۱؛ صوره الارض، ابن حوقل، صص ۱۵۲-۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۶۰-۱۶۱؛ مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۲۲. در مورد حملات دیگر، قتل عام‌های مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی شبکه‌های آبیاری و کشاورزی در منطقه سیستان نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۴؛ ظفرنامه، نظام الدین شامی، ص ۹۲.

۲- حوادث طبیعی: قحطی‌ها، خشکسالی‌ها، زمین لرزه‌ها و...

گفتیم که بسیاری از شهرهای مهم ایران که در مسیر حملات اقوام و قبایل مهاجم قرار داشتند - بارها - ویران گردیدند بطوریکه - مثلاً - کرزن و لاکهارت در مورد نیشابور تأکید می‌کنند که: "هیچ شهری در جهان به اندازه نیشابور، ویران و بازسازی نشده است"^{۷۵}.

در اینجا، بی آنکه بخواهیم به قرینه سازی های ظاهری دچار گردیم، یادآور می‌شویم که حمله عراق به ایران (۱۳۵۹) و تداوم ۸ سال جنگ خونین و بیهوده، و نتایج سهمگین این جنگ در ویرانی شبکه های اقتصادی و صنعتی ایران، نابودی بناهای تاریخی و تلفات عظیم انسانی (خصوصاً نیروهای تولیدی و جوان جامعه) می‌تواند یک مصداق عینی در تکمیل نظرات ما باشد. "انستیتو بین المللی تحقیقات در باره صلح" (سیبری) در استکهلم، خسارت جنگ ۸ ساله ایران و عراق را بیش از درآمد نفتی این دو کشور در یک قرن اخیر دانسته است. منابع دیگر، خسارت جنگی ایران را ۷۴ تا ۹۱ بیلیون دلار ذکر کرده اند.

روزنامه کیهان (۱۴ اردیبهشت ۶۸) ضمن چاپ لیستی از آثار تاریخی و فرهنگی آسیب دیده در جریان جنگ ایران و عراق به نقل از رئیس "سازمان میراث فرهنگی کشور" نوشت: "استقرار تأسیسات نظامی و پایگاههای هوایی در جوار شهرهای باستانی و اقدام به سنگرکشی در محوطه های باستانی، نمونه هایی از بی توجهی به سیاست عدم استقرار نظامی در جوار آثار باستانی است. یکی از دلایل تخریب آثار تاریخی ایران در طول جنگ تحمیلی همین امر بوده است". وی به عنوان نمونه به معبد چغا زنبیل - یکی از ۳ آثار فرهنگی ثبت شده در میراث فرهنگی جهانی در خوزستان - اشاره کرده که "سپاه پاسداران در محوطه آن، پایگاه نظامی احداث نموده و به همین جهت امکان سرکشی و جبران خسارت وارده وجود نداشته است".

براساس گزارش روزنامه جمهوری اسلامی (۱۴ اردیبهشت ۷۴): ۸۰٪ آثار تاریخی شهر تازه کشف شده در اطراف "بrazجان" بدلیل حفاری های غیرمجاز توسط افراد سودجو، رو به نابودی است. این شهر تاریخی که متعلق به دوره ساسانیان است دارای یک آتشگاه، یک معبد میترائی (مهرپرستی)، دژ دفاعی و آثار دیگر می‌باشد. ^{۷۶} *ان دوستان و همه - ۸۶*

۷۵ - ایران و قضیه ایران، کرزن، ج ۱، ص ۲۴۷؛ مقاله نیشابور، لورنس لاکهارت، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال سوم، شماره ۴، ص ۳۳۸. در مورد اهمیت علمی و فرهنگی

شهرها و ولایاتی که از حملات مهاجمان، دور و در "امان" ماندند (مانند فارس) امروزه دارای آثار تاریخی فراوان است. اینکه سعدی میگوید: "اقلیم فارس را غم از آسیب دهر نیست" در واقع اشاره به عدم هجوم های قبایل بیابانگرد به این منطقه می باشد وگرنه فارس نیز مانند بسیاری از ولایات ایران، بارها در اثر حوادث طبیعی (مانند: وبا، قحطی، خشکسالی، زمین لرزه و...) دچار آسیب های بسیار شد مثلاً: در سال ۶۹۹هـ (۱۲۹۹م) بر اثر وبا و قحط و غلای گسترده در فارس، بسیاری از گرسنگی مُردند بطوریکه بقول و صاف: "... در دارالملک (شیراز) و سایر ولایات فارس، بیش از صد هزارتن از گرسنگی هلاک شدند... و سی و سه موضع از بهترین مواضع خراجی، از سکنه خالی شد و هیچ آدمی و چارپای در آن حدود نماند"^{۷۶}.

ناصر خسرو یادآور می شود که در زمین لرزه شهر تبریز (در سال ۱۰۳۲/هـ ۱۰۳۴م) قریب ۴۰ هزار تن هلاک شدند.^{۷۷} در سال های ۶۷۱ و ۱۱۹۴هـ (۱۲۷۲ و ۱۷۷۸م) نیز زمین لرزه های دیگری شهر تبریز را بسختی لرزاند و باعث کشتار و ویرانی های فراوان گردید.^{۷۸}

شهر نیشابور در قرون وسطی نگاه کنید به مقاله لاکهارت در مجله فوق الذکر، صص ۳۳۷-۳۵۰؛ نیشابور مرکز خراسان، قدیم ترین پایگاه علوم اسلامی، عبدالحمید مولوی، نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳۴۷، صص ۱۸۲-۲۲۶؛ نیشابور به روایت تاریخ، عباس شریفی نارانی، نشریه میراث فرهنگی، شماره ۳-۴، صص ۷۵-۸۰.

۷۶ - تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۸ همچنین نگاه کنید به: صص ۲۱۵-۲۱۶ و ۳۶۲.

۷۷ - سفرنامه، ص ۹.

۷۸ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷؛ در باره زمین لرزه های شهر تبریز نگاه کنید به مقاله عزیز دولت آبادی در: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۶، ۱۳۴۳، صص ۱۳۷-۱۶۲؛ زمین لرزه های تبریز، یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۹. برای آگاهی از زمین لرزه های

نیشابور - مرکز خراسان - که در اواخر قرن چهارم هجرى (دهم میلادى) میعادگاه بازرگانان نواحى مختلف و مرکز توزیع کالا به فارس و سند و کرمان بود و ساکنان آن ثروتمندترین مردم خراسان بشمار مى رفتند، بر اثر قحطى و خشکسالى سال ۴۰۱هـ (۱۰۱۰م) دچار آسب های شدید گردید بطوریکه بقول عتبى: تنها در نیشابور صد هزار تن از قحطى و خشکسالى هلاک شدند.^{۷۹} قحطى مهیب سال ۱۸۷۲ میلادى نیز چنان لطمه اى به جمعیت خراسان وارد کرد که بقول کرزن "هیچ وقت جبران پذیر نخواهد بود"^{۸۰}.

شهرهای مهم ایران نگاه کنید به کتاب ارزشمند: تاریخ زمین لرزه های ایران، تألیف ن.ن.

آمیرسیز و ج.پ. ملویل. ترجمه: محمدعلی حقیقی، ۲۷۶-۲۷۸، تهران: نشر خوارزمشاهى، ۱۳۸۰.

۷۹ - تاریخ یمینى، صص ۲۷۶-۲۷۸. ترجمه: محمدعلی حقیقی، ۲۷۶-۲۷۸، تهران: نشر خوارزمشاهى، ۱۳۸۰.

۸۰ - ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۲۴۸. ترجمه: محمدعلی حقیقی، ۲۴۸، تهران: نشر خوارزمشاهى، ۱۳۸۰.

۳- جنگ های سرداران و شاهزادگان محلی

در کنار حملات و هجوم های قبایل نیمه وحشی و عشایر چادرنشین و بروز حوادث طبیعی، باید از جنگ های داخلی شاهزادگان و امیران محلی و دست بدست گشتن حکومت ها نیز یاد کرد که هریک در ویرانی شهرها و فروپاشی اقتصاد، فرهنگ و امنیت ولایات نقشی اساسی داشتند مثلاً: محمدبن علی راوندی در ذکر حوادث عصر سلطان سنجر سلجوقی (۵۳۵هـ = ۱۱۴۰م) می نویسد: "چون جمله خراسان، سنجر را مسلم شد، امرای دولت و حشم او در مهلت ایام دولت و قسمت اسباب نعمت، باغی شدند و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تطاول از آستین بیرون کشیدند و به رعایا، ستم آغاز نهادند... بی رسمی ها در ماوراء النهر آغاز کردند... ولایت خراسان از وطانت (ظلم و فشار) لشکر خراسان و ناهمواری های حشم و اتباع ایشان بستوه آمدند..."^{۸۱}

با مرگ تیمور (۸۰۸هـ = ۱۴۰۵م) و سلطنت شاهرخ، هرج و مرج و اختلافات درونی حکومت تیموری آشکار گردید بطوریکه احمدبن حسین می نویسد: "امرا و شاهزادگان به هم برآمدند و هریک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند و آنجا را در تصرف آوردند... و بنیاد ظلم و تعدی نهادند و قتل عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و زارعان کردند... خرابی در ولایت ها راه یافت و

۸۱ - راحه الصدور، صص ۱۷۱-۱۷۲. راوندی در ذکر ظلم و ستم های ترکان غزنوی در خراسان نیز یاد آور می شود که: غزان در خراسان بی رسمی ها کردند و بی رحمی ها نمودند که "اگر بشر آید ده کتاب چنین باشد" راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۳-۳۹۴. راجع به...

مردم پراکنده گشتند... در تمام بلاد ايران، قحط و وبا واقع شد"^{۸۲}.
 يار احمد خوزانى - يکى از سرداران شاه اسماعيل صفوى در حمله
 به نواحى ماوراء النهر - در شهر نسف يا نخشب (تزدیک بخارا) به کشتار
 همه موجودات زنده - چه انسان و چه حيوان - فرمان داد. پس از اجراى
 اين دستور هولناک، او در پاسخ به اعتراض تنى از ياراناش گفت: "حال،
 اندک در تسلى شد، عوض قتل عام چنگيز و تيمور را کردم"^{۸۳}.

۴- زد و خوردها و کشمکش هاى مذهبى

زد و خوردها و کشمکش هاى فرقه هاى مذهبى نيز در ويرانى و قتل و غارت
 شهرهاى مهم ايران نقش مهمى داشت مثلاً پس از حمله غزاها به نيشابور و قتل
 عام مردم و کشتار دانشمندان اين شهر (سال ۵۴۸هـ = ۱۱۵۳م) به تصريح راوندى:
 "چون غزان برفتند، مردم شهر را بسبب اختلاف مذاهب، حقايد قديم بود. هر شب

۸۲ - تاريخ جديد يزد، صص ۲۴۹-۲۵۰. براى آگاهى از جنگ هاى داخلى، حمله ها،
 کشتار مردم و خصوصاً غارت تجار خارجى و داخلى و فروپاشى اقتصاد شهرها و روستاهائى
 فارس، خوزستان، بيهق، لار، کرمان و... از جمله نگاه کنيد به: روضات الجنات معين الدين
 اسفزارى، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ۱۹۸؛ حبيب السير، خواندمير، ج ۴، ۴۳۹؛ تاريخ آل
 مظفر، صص ۴۳ و ۱۰۸-۱۰۹؛ راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۸۱ و ۳۹۲؛ سلجوقيان و غزا در
 کرمان، صص ۵۸-۶۰؛ تاريخ بيهق، ابوالحسن بيهقى، صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۱؛
 تاريخ وصاف، صص ۳۶۱؛ ظفرنامه، شرف الدين على يزدى، ج ۱، صص ۲۶۳ و ۴۲۷ و ۵۴۱ و
 ۵۵۹-۵۶۲؛ تاريخ احوال حزين، صص ۱۰۳-۱۰۸؛ برافتادن صفريان بر آمدن محمود افغان
 (روايت شاهدان هلندى)، ويلم فلور، صص ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۷۸، ۸۲،
 ۲۰۵-۲۱۱ و...؛ تاريخ فارس، صص ۲۵۴-۲۵۵.

۸۳ - نگاه کنيد به: تاريخ عالم آراى صفوى، مؤلف ناشناس، بکوشش يداالله شکرى،
 صص ۳۷۲. براى نمونه هاى ديگرى از کشمکش هاى سرداران و اميران داخلى و ويرانى شهرها
 در اين دوره نگاه کنيد به صفحات ۹۶، ۲۲۰، ۲۲۵ و...؛ تاريخ عالم آراى صفوى.

فرقتی از محلتی حشر می کردند و آتش در محلت مخالفان می زدند تا خرابه‌ها - که از غزان مانده بود - اطلال شد و قحط و وبا بدیشان (مردم نیشابور) پیوست تا هر که از تیغ و شکنجه جسته بود، به نیاز بمرد^{۸۴}. بی شک این اختلافات مذهبی، همبستگی و تعاون ملی را دچار تفرقه می ساخت و زمینه را برای هجوم و تسلط اقوام و قبایل بیگانه مهیا می کرد. یاقوت حموی که قبل از حمله مغول از ری دیدار کرد (بسال ۶۱۷هـ = ۱۲۲۰م) می نویسد که بر اثر زدوخوردهای مذهبی بین شیعیان و اهل سنت و سپس میان حنفی‌ها و شافعی‌ها، شهر ری چنان ویران شد که بهنگام حمله مغول، نیروهای دفاعی آن بسیار کم و ضعیف بودند^{۸۵}.

وصاف، نتیجه روحی و معنوی این ظلم و ستم‌ها، پریشانی‌ها و ویرانی‌ها را چنین توصیف می کند:

"در هر سرائی، نوحه سرائی، و در هر کاشانه‌ای، غم خانه‌ای و در هر جگری از سوزش مصیبت، تیغی و همراه هر نفسی، ناله و دریغی"^{۸۶}.

چنین شرایطی، زمینه مناسبی برای رشد مذهب و بروز تمایلات صوفیانه بوده است. مردمی که امنیت اجتماعی و تکیه‌گاه زمینی خود را از دست داده بودند، در چنین شرایطی دست توکل بسوی آسمان برده و از نیروهای غیبی استمداد و استعانت جستند. آنان در دین و باورهای صوفیانه آرامش می یافتند

۸۴ - راحه الصدور، ص ۱۸۲، همچنین نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۱۷، صص ۲۲۸-۲۲۹، حوادث سال ۴۸۸ و ج ۲۱، ص ۱۷۵، حوادث سال ۵۵۴هـ.

۸۵ - نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۹۳ مقایسه کنید با روایت خواندمیر و مستوفی در: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲؛ نزه القلوب، ص ۵۷، همچنین نگاه کنید به: زندگی من، احمد کسروی، ص ۱۳؛ ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی، احمد اشرف، در: نامه علوم اجتماعی، سال اول، شماره ۴، ۱۳۵۳، صص ۳۰-۳۲.

۸۶ - تاریخ وصاف، ص ۳۶۱، مقایسه کنید با گزارش محمدبن ابراهیم در: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۴ و گزارش سیف بن محمد هروی در: تاریخ نامه هرات، صص ۸۲-۸۳ و گزارش افضل الدین کرمانی در: بدایع الزمان، ص ۸۹.

- آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند - و شگفت نیست که بیدادگری و دین در طول تاریخ - همواره - همگام و همراه یکدیگر پیش رفته اند. **نتیجه و پایان سخن**

از مجموع آنچه که گفته ایم می توان ملاحظات و نتایج زیر را یاد آور شد:

- ایران بخاطر شرایط سیاسی - جغرافیائی خویش، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی تمدن ها و فرهنگ های مختلف بوده و از طرف دیگر: همواره مورد هجوم اقوام و قبایل مختلف بوده است.

- حدود ۹۰۰ سال از تاریخ ایران بعد از اسلام تا دوره قاجار (یعنی تا آغاز قرن بیستم میلادی) در واقع، تاریخ تکرار حمله و سلطه حکومت های قبیله ای در ایران و تداوم ساختار فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی ناشی از آن بوده است.

- این حملات و هجوم ها - هر بار - با غارت ها و قتل عام های گسترده و با ویران کردن سدها و شبکه های آبیاری، نابودی نیروهای تولیدی و فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی، باعث وقفه ها و گسست های متعدد در تکامل تاریخی جامعه ایران گردید.

- این حملات و هجوم ها در تسلسل تاریخی خود، باعث دلسردی و عدم علاقه روستائیان و پیشه وران به تعمیر و ترمیم شبکه های آبیاری و

کشاورزی و احیاء امور مربوط به حرفه و فن (صنعت) گردید.

- سلطه سلاطین و امیران وقت در امور آبیاری و پیشه‌وری، جدا شدن صنعت و مناسبات شهری از اقتصاد روستائی و پدید نیامدن شهرهای خودمختار و مستقل (آنچنانکه در تحولات اجتماعی غرب شاهد آن بودیم) از جمله نتایج این حملات و گسست‌های تاریخی بوده‌اند.

- حملات ایلات و قبایل، و نیز ویرانی‌ها و پریشانی‌های ناشی از خشکسالی‌ها، قحطی‌ها و زمین‌لرزه‌ها، همچنین جنگ‌های سرداران و شاهزادگان محلی و زدوخوردهای فرقه‌های مذهبی تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی جامعه ایران باقی گذاشته و باعث تضعیف همبستگی‌های ملی و قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند.

هر حمله‌ای با ویرانی مدارس بزرگ علمی، آتش زدن کتابخانه‌ها و با آوارگی و فلاکت فلاسفه و دانشمندان همراه بود. بعبارت دیگر: این حملات و هجوم‌ها - هر یک - شمشیری بودند که - هر بار - جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور شدیم - هر بار - از صفر آغاز کنیم؛ بدون آگاهی تاریخی، بی هیچ خاطره‌ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و...

فصل دوم

استقرار اسلام، چه در شبه جزیره عربستان و چه در کشورهای اشغال شده (مانند ایران) عموماً با علاقه و تمایل قلبی مردم همراه نبوده، بلکه قهر و خشونت - بعنوان شیوه‌ای برای اعمال حاکمیت - در مسلمان سازی قبایل عربستان و ملل مغلوب، نقشی مهم و حتی اساسی داشته است.

اسلام یک دین سامی است و لذا بسیاری از خصوصیات قوم سامی را داراست. این خصوصیات - که حاصل شرایط جغرافیائی، تاریخی و اقتصادی - اجتماعی قوم سامی است - در فرهنگ و هنر و دین آنان نیز تبلور یافته است. قوم سامی - عموماً - قومی تند، زودخشم، حساس و تیز است. اختلاف میان هندی و عرب این حقیقت را آشکار می نماید: هندی - که برجسته ترین خصایل قوم آریائی را دارد - با همه حساسیت‌ها و دقت‌ها و ریزه کاری‌هایی که در اندیشه و خیالش هست (و این در مذهب، فلسفه، هنر و موسیقی اش هویدا است) اساساً انسانی آرام و صبور است. یک آرامش پهناور و صبوری سنگین در او هست که بسیار چشم گیر می باشد. برعکس، عرب، انسانی ست متلاطم، مهاجم، تند، آشفته و ناآرام: شادیش؛ تند، خشمش؛ تند، غمش؛ تند، عشقش؛ تند، کینه اش؛ تند، قضاوتش؛ تند، جنگش؛ تند و... خصوصیات یک عرب - عموماً - با تندی توأم است. سامی، اساساً قومی تند و سریع و شتابزده است.

موسیقی و رقص عربی نیز از این خصوصیت او حکایت می کند، در این مورد مشهورترین و جهانی ترین ترانه عرب (یامصطفی، یامصطفی...) را می توان بیاد آورد.

در مورد اسم ها نیز همین خصوصیت به چشم می خورد: اسم های آریائی در تلفظ، آرام، سنگین، خاطرجمع و بادوام هستند مانند: جمشید، داریوش، سیروس، مهرداد، اشکانیان، هخامنشیان و... اما اسم های سامی را باید زود تلفظ و زود تمام کرد. راحت و آرام و بادوام و طمأنینه نمی توان آنها را تلفظ کرد. به مقایسه و معادل کلمات زیر توجه کنید:

عربی	فارسی
قلم	خامه
ورق	برگ
قمر	ماه
اسد	شیر
بقره	گاو
ید	دست
عنق	گردن
نسب	تبار
شجره	درخت
عمل	کردار
فوق	فراز
طرف	سوی، سمت
قسم	سوگند
طیران	پرواز
غنم	گوسفند

هم آریائی و هم سامی معتقدند که در پایان هر دوره یک "مرد بزرگ" و یک "منجی" ظهور خواهد کرد. این دوره، نزد آریائی ها هزار سال است و نزد سامی ها، صد سال. در نزد آریائی ها، هر قرن، صد سال است، اما در نزد سامی ها، سی سال. بطور کلی سامی، مطلق اندیش و مطلق بین است و آریائی، نسبی بین و نسبی اندیش. سامی یک بعدی است و آریائی چند بعدی. بقول نیکل سون (Nickolson): "سامی درخت را می بیند و نه جنگل را، اما آریائی، هم جنگل را می بیند و هم درخت را".

تجلی همین تفاوت روحی و معنوی را می توان در ادبیات داستانی اقوام آریائی و سامی نیز مشاهده کرد، مثلاً: لیلی و شیرین. لیلی پرورده جامعه ای است که عاشق شدن و دلباختن را آغاز انحراف و فحشا می داند. در محیطی اینچنین دشوار، یک لبخند محبت آمیز دختر، "گناه کبیره" و یا داغ ننگی بر جبین حیثیت افراد خانواده و قبیله می تواند باشد. اما در دیار شیرین، منعی برای معاشرت و مصاحبت زن و مرد نیست. پسران و دختران با هم می نشینند و با هم به گردش و شکار می روند و با هم در جشن ها و میهمانی ها شرکت می کنند. قیم و سرپرست شیرین، زنی است از جنس خودش، آشنا با عوا - دلدادگی و حالات عاطفی دختران جوان. اما وضع لیلی چنین نیست. او محکوم محیط حرمسرائی تازیان است و جرایم بسیار: یکی آنکه زن دنیا آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبایی و زندگی در محیطی است که بجای تربیت مردان به محکومیت زنان متوسل می شوند و برای آنکه کار عاشقی به رسوائی نکشد، لیلی را از درس و مدرسه محروم می کنند تا چشم مرد به جمالش نیفتد. در دیار لیلی، حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است، حتی به مراسم لطیفی چون خواستگاری هم با طبل و جنگ و تیر

خدنگ مى روند. اما در فضاى داستان شيرين ارزش ها بکلى متفاوت است. در ديار ليلي اثرى از مدارا و مردمى نيست، همه، خشونت و عقده گشائى است. در سرزمين شيرين - اما - مدارا است و مردمى و ملاطفت و گذشت. پيامبران سامى و آريائى نيز چنين اند: داستان پيغمبران آريائى داستان انديشيدن، گوشه گيرى، عشق ورزيدن پنهان و رياضت آرام و خاموش است، نمونه اش: بودا و زرتشت. داستان پيغمبران سامى - اما - داستان خون و جهاد و قيام و کشتار و درهم کوبيدن است، نمونه اش: موسى و محمد^{۸۷}.

بنابراين: اسلام بخاطر سرشت سامى خود - اساساً - دينى خشن، تند و مهاجم است. اينکه در قرآن آنهمه به جهاد و قتال تاکيد شده براى اينست که اسلام، خير را - اساساً - در شمشير مى بيند و در نگاهش قدرت و شوکت، تنها در سايه شمشير بدست مى آيد. الخير كله فى السيف و تحت ظل السيف و لاتقيم الناس الا بالسيف.

حضرت محمد معتقد بود: "من با شمشير فرستاده شده ام و آنچه نيكوست در شمشير و با شمشير است... من فرستاده شده ام تا درو کنم نه بكارم"^{۸۸}. و يا: "بهشت، زير سايه شمشيرها است". "شمشيرها، كليد

۸۷ - نگاه كنيد به: بازشناسى هويت ايرانى - اسلامى، على شريعتى، صص ۲۶۵-۲۷۷، م. آ ۲۷؛ سيمای دو زن (براساس شيرين و ليلي نظامى گنجوى)، على اكبر سعيدى سيرجانى، صص ۷-۳۴؛ مقاله نادر نادرپور در تفاوت عرفان ايرانى با اديان سامى (يهوديت، مسيحيت و اسلام) و تفاوت اديان سامى با اديان آسيائى (برهمنائى، بودائى و زرتشتى): نشریه مهرگان، شماره ۳، پانيز ۷۲، صص ۴۲ و ۴۳-۴۵. همچنين نگاه كنيد به مقالات پانيكار و همایون كبير، در: اساس فرهنگ هند، صص ۸ و ۱۵-۲۰؛ نه شرقى، نه غربى، انسانى، عبدالحسين زرین کوب، ص ۷.

۸۸ - نگاه كنيد به: البيان والبيين، جاحظ، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تأويل مختلف الحديث، ابن قتيبه، ج ۴، ص ۱۴۹؛ تفسير طبرى، سورة الحجر، آيه ۱۴ و سورة البروج، آيه ۳۲؛ سيمای

محمد، على شريعتى، ص ۸۰

بهبشت اند“^{۸۹}. قبایل عربستان در حیرت و شگفتی در آمدن او (رسول خدا) افتادند و شمشیر می کشیدند.

چنین عقیده ای بیانگر اهمیت قهر و خشونت و نقش شمشیر در استقرار و قوام اسلام است. عایشه (زن پیغمبر) نیز تأکید می کند: “چشم پیغمبر بر هیچکس نمی گریست، وقتی غمش سخت می شد، ریش خود را می گرفت“^{۹۰}.

تاریخ رشد و گسترش اسلام را نمی توان فهمید مگر آنکه ابتدا خصلت خشن، تند و مهاجم آنرا بشناسیم. اینکه بعضی از محققین برجسته تاریخ اسلام (مانند ماکسیم رودنسون Maxime Rodinson) حضرت محمد را یک “پیغمبر مسلح” نامیده اند ناظر بر این واقعیت تاریخی است^{۹۱}. دکتر علی شریعتی نیز تأکید می کند: “محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می رساند و برای تحقق این پیغام ها... شمشیر می کشید و به همه اعلام می کرد: یا تسلیم این راه (اسلام) شوید یا از سر راه من کنار بروید... و هرکس نرفت به رویش شمشیر می کشم“^{۹۲}.

چگونگی استقرار اسلام و شرح جنگ ها و قتل عام های فجیع و گسترده برای مسلمان سازی قبایل عربستان، شرح بسیار مفصلی است که صفحات فراوانی را طلب می کند و در حوزه “ملاحظات” ما نیست^{۹۳}. با اینحال، سخن کوتاه حضرت محمد به فرستادگان قبیله بنی حارث و نیز کلام

۸۹ - نگاه کنید به: نهج الفصاحه، سخنان حضرت محمد، ص ۱۱۵، حدیث ۵۷۶ و ص ۲۸۰، حدیث ۱۷۸۷.

۹۰ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۹۲. مقایسه کنید با: سیمای محمد، دکتر علی شریعتی، ص ۵۵. 91 - Mahomet, Editions du Seuil, chapitre V, Paris, 1961, pp. 179-248.

۹۲ - امت و امامت، صص ۶۱۸-۶۱۹، م. ۲۶۲.

۹۳ - برای آگاهی از این جنگ ها و قتل عام ها نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳ و ۴؛ مغازی یا تاریخ جنگ های پیامبر، محمدبن عمرو اقدی، ج ۱ و ۲؛ سیرت رسول الله (سیره النبوی)، ابن هشام، ج ۲.

حباب بن مُنذر (یکی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر) می تواند نمونه ای برای شناخت چگونگی استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر باشد:

در سال دهم هجری (۶۳۰م) پیغمبر، خالد بن ولید را برای مسلمان سازی قبیله بنی حارث بسوی این طایفه فرستاد و تأکید کرد که در صورت عدم پذیرش اسلام، با آنان جنگ نماید. خالد (که در قتل عام طوایف عربستان شهرت بسیار داشت) در ملاقات با سران بنی حارث یادآور شد: "اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!". سران بنی حارث نیز از ترس قتل عام مردم، به اسلام گرویدند و همراه خالد نزد حضرت محمد رفتند. پیغمبر در ملاقات با سران قبیله بنی حارث تأکید کرد: "اگر خالد ننوشته بود که اسلام آورده اید، سرهای تان را زیر پای تان می انداختم"^{۹۴}.

حباب بن منذر در چگونگی مسلمان شدن قبایل عربستان، خطاب به یاران و سرداران پیغمبر گفت: "در سایه شمشیر شما، کسان (قبایل عربستان) به اسلام گرویده اند"^{۹۵}.

حضرت محمد ضمن استفاده از شیوه نفاق و دامن زدن به کشمکش های قبایل عربی، در استقرار اسلام، خصوصاً از شمشیر و خشونت کسانی چون خالد بن ولید، استفاده کرد. خالد از پهلوانان معروف قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او شادمان گردید آنچنانکه او را به ریاست سواران منصوب کرد. خالد بن ولید یکی از خشن ترین و خونخوارترین سرداران صدر اسلام بود که در استقرار اسلام، جنگ های بسیار کرد بطوریکه پیغمبر او را "سیف الله" (شمشیر خدا) نامید. این "شمشیر خدا" در

۹۴ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۵۶-۱۲۵۸.

۹۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۶.

مسلمان سازی قبایل عربستان و در سرکوب "اهل رده" (توده های عربی که بلافاصله پس از مرگ پیغمبر از اسلام برگشته و مرتد شده بودند) نقش فراوان داشت. او در ادامه سرکوب ها و قتل عام های گسترده، بسیاری را از فراز خانه ها و بلندی کوهها به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبائل عرب برقرار ساخت که "همگی به قبول اسلام گردن نهادند"^{۹۶}.

اعمال قهر و خشونت در مسلمان سازی قبایل عربستان، اگرچه کارساز بود، اما مرگ حضرت محمد (سال ۶۱۱=۶۳۱م) و درگیری ها و کشمکش های موجود برای جانشینی او، به قبایل عربستان فرصت داد تا اعتراض و انزجار خویش را از اسلام ابراز نمایند. بقول عروه بن زبیر: "وقتی پیغمبر درگذشت، هریک از قبایل - همگی یا بعضی شان - از دین بگشتند... و بیشتر مردم در هرجا چنین بودند"^{۹۷}.

مجالدین سعد گوید: "کفر سر برداشت و آشوب شد و هریک از قبایل، همگی یا بعضی شان از دین بگشتند"^{۹۸}.
مردم غطفان، بحرین، حطم، عمان، یمن، مهره، عک، اشعریان حضرموت، بنی سلیم و... از اسلام برگشتند و "بیشتر مردم، در همه جا چنین بودند"^{۹۹}.

۹۶ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۶-۱۴۱۱ و ۱۴۱۹ و مقایسه کنید با روایت طبری در قتل عام ایرانیان توسط خالد: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۹۳-۱۴۹۴؛ از پرویز تا چنگیز، سیدحسن تقی زاده، ص ۱۸۲. اسلامشناسی (پرتوی در مطالعات اسلامی)، علی میرفطروس، صص ۴۲ و ۴۳ و ۴۴.
۹۷ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۹.
۹۸ - همان مأخذ.
۹۹ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۵۴-۱۴۶۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، صص ۳۷-۹۸؛ التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۲۶۱؛ روضه الصفا، ج ۲، صص ۶۰۳-۶۱۴.

قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند، در ولایات مختلف "عامل رسول (حضرت محمد) را بکشتند و زنان خویش را بفرمودند تا دست‌ها رنگ کردند از شادى وفات رسول، و دف‌ها زدند"^{۱۰۰}.

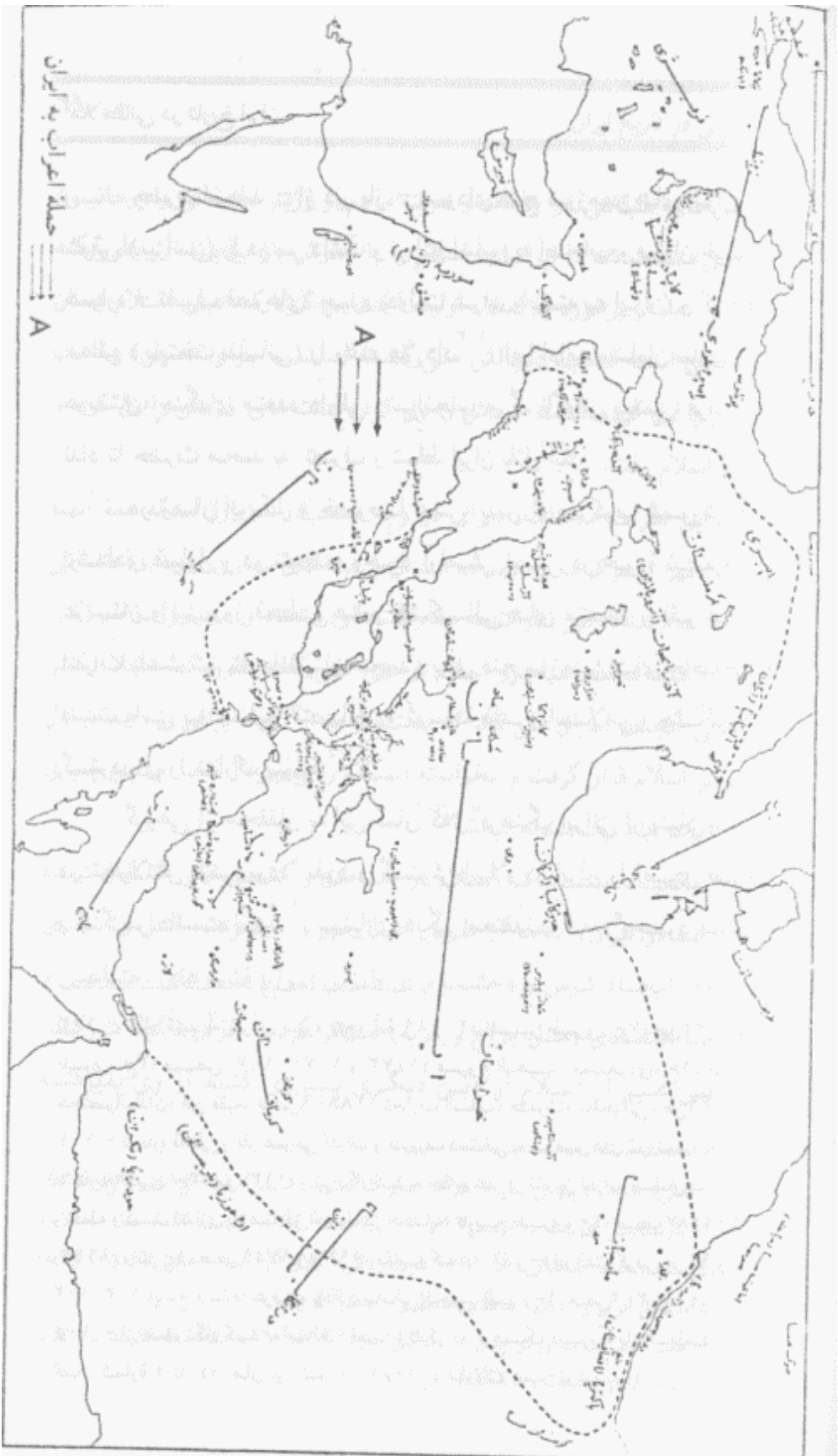
جنگ‌های خونین "رده" (برگشتن از دین) که در سراسر دوران حکومت ابوبکر، عمر، عثمان و علی ادامه داشت، برای سرکوب شورش‌های ارتدادی و بخاطر مسلمان‌سازی دوباره قبایل عرب بود، بطوریکه ابوبکر و جانشینانش فرمان دادند تا "هرکه را که از دین برگشته باشد، با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه‌اش را اسیر کنند و از هیچکس جز اسلام نپذیرند"^{۱۰۱}.

ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشیر سردارانی چون خالد بن ولید (شمشیر خدا) استفاده کرد. خالد در قبایل و ولایات عربستان، عاملین قتل نمایندگان پیغمبر را کشت و اجسادشان را به آتش کشید: "... و آنان که دست رنگ کرده بودند (از شادى وفات پیغمبر) همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای‌شان، گرد کنند و پایه دیگ کنند و آتش در تن‌های‌شان زد و همه را بسوخت... همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند: ما بازگشتیم از آنچه می‌گفتیم، پس از این نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمائی، این مرد (خالد بن ولید) را بازخوان"^{۱۰۲}.

۱۰۰ - قصص الانبیا، نیشابوری، ص ۴۵۵.

۱۰۱ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۷۹-۱۳۸۰ و ۱۳۹۴ و ۱۴۰۷ و ۱۴۱۰؛ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۱۵. مقایسه کنید با فرمان حضرت علی در: تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۴۲ و ۲۶۶۵. و نیز مقایسه کنید با سخن حضرت محمد در: آئین شهرداری (معالم القریه)، ابن اخوه، ص ۳۵.

۱۰۲ - قصص الانبیا، صص ۴۵۵-۴۵۶؛ مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۹-۱۴۱۰؛ الفتوح، صص ۱۵-۱۸ و ۳۷-۴۵.



حمله اعراب به ایران
A

حضرت محمد - از دير باز - سوداى فتح سرزمين هاى ايران و روم شرقى (بیزانس) را در سر داشت و بر اين اساس به اصحاب و ياران خویش - همواره - تصرف قصرهاى حیره (دولت عرب وابسته به ايران) و کاخ هاى مدائن (پایتخت ساسانى) را وعده مى داد^{۱۰۳}. اما ادامه مسلمان سازى قبایل عربستان، جنگهاى متعدد داخلى و سرانجام، مرگ ناگهانى پيغمبر، فرصت آنرا نداد تا حضرت محمد به تصرف و تسلط ايران نائل آيد.

در زمان ابوبکر و خصوصاً عمر، پس از سرکوب شورش هاى ارتدادى قبایل و در نتیجه، وجود آرامش نسبی در حوزه شبيه جزیره عربستان و نیز بروز قحطى ها و خشکسالى هاى متعدد و فقر عمومى اعراب باعث شد تا جانشينان محمد، برای فتح سرزمين هاى حاصلخیز و دست يابى به منابع اقتصادى و توسعه قلمرو اسلامى، جنگ هاى گسترده اى را تدارک ببينند^{۱۰۴}.

گروهى از محققان به اين گمان که: "فرهنگ ايرانى از بنياد و ناگزير در تحولاتش دينى بوده" نفوذ و گسترش اسلام در ايران را امرى طبيعى و ناگزير دانسته اند^{۱۰۵}. بسيارى ديگر معتقدند که: "وجود فساد و

۱۰۳ - نگاه کنید به: قرآن، سوره فتح، آیه ۱۹-۲۰؛ تفسير طبرى، ج ۷، ص ۱۲۳؛ تاريخ طبرى، ج ۳، صص ۱۰۷۰-۱۰۷۱ و ۱۰۷۳؛ مروج الذهب، مسعودى، ج ۱، ص ۶۶۴؛ مختصر البلدان، ابن فقيه، صص ۹-۱۸۸؛ تجارب السلف، هندوشاه نخجوانى، ص ۲۶.

۱۰۴ - در باره قحطى و فقر عمومى اعراب و ضرورت دستيابى به سرزمين هاى شروتمند، نگاه کنید به: تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۱۱۳۰؛ و نیز نگاه کنید به خطابه عمر در تشويق اعراب مسلمان به مهاجرت و حمله و دست اندازى به مناطق حاصلخیز همسايه: تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۵۸۷-۱۵۸۹ و ۱۶۵۵؛ و نیز ج ۵، صص ۱۷۵۹ و ۱۹۳۶، مقايسه کنید با: الفتح، ابن اعثم كوفى ص ۹۴ و صص ۱۰۲-۱۰۳ (پاسخ فرستاده عرب به يزدگرد ساسانى)؛ حبيب السير، ج ۱، صص ۳۰۲ و ۴۰۱.

۱۰۵ - از جمله نگاه کنید به مقاله: "امتناع تفکر در فرهنگ دينى"، بابک بامدادان در: الفبا، شماره ۱ تا ۴؛ زمان نو، شماره ۱۰ و ۱۱، مقالات همين نويسنده.

تبعيض هاى طبقاتى در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانى و روحانيون زرتشتى، باعث شد تا ايرانيان، اسلام را با آغوش باز پذيرند... بطوريكه "ايرانى بعد از برخورد با اسلام اوليه احساس كرد كه دين اسلام همان گمشته اى است كه به دنبالش مى گشته است... براى همين، مذهب خودش را ول كرد، مليت خودش را ول كرد، سنت هاى خودش را ول كرد و بطرف اسلام رفت..."^{۱۰۶} اين نظرات مختلف، داراى دو وجه مشترك اند: اول اينكه همه آنها به نقش قهر و سرکوب در تصرف ايران و مسلمان سازى مردم، اعتنائى ندارند. دوم اينكه اين نظرات به مقاومت هاى متعدد و مبارزات طولانى ايرانيان عليه تسلط اعراب و اسلام توجهى نمى کنند بطوريكه مثلاً دكتر شريعتى آنچنان اغراق مى كند كه معتقد است: "كجا ايرانى از همان اول در برابر اسلام قرار گرفت و نخواسته اسلام را پذيرد؟ كجا چنين چيزى است؟ يك جا، يك نمونه نيست"^{۱۰۷}.

واقعيت اينست كه اسلام در مناطق و كشورهاي اشغال شده (خصوصاً در ايران) اساساً از طريق اعمال قهر و خشونت، قتل عام هاى گسترده، ايجاد ترس و وحشت و از طريق انواع فشارهاى اجتماعى و خصوصاً اقتصادى (مثل خراج و جزيه) مستقر گرديد. قرآن تأكيد مى كند: "هر كس غير از اسلام از دين ديگرى پيروي كند از وي پذيرفته

۱۰۶ - على، حيات بارورش پس از مرگ، على شريعتى، صص ۴۱۷-۴۱۸ و ۴۳۴-۴۳۵، م. آ. ۲۶؛ بازشناسى هويت... صص ۱۲ و ۱۳ و ۵۲، م. آ. ۲۷؛ مقايسه كنيد با: اسلام و مالكييت، سيد محمود طالقانى، ص ۱۶۰؛ غرب زدگى، جلال آل احمد، صص ۴۷ و ۴۸ و ۴۹؛ خدمات متقابل ايران و اسلام، مرتضى مطهرى، صص ۸۲ و ۱۱۲، م. آ. ۱۱۱؛
 ۱۰۷ - على، حيات بارورش پس از مرگ، ص ۴۲۵، م. آ. ۲۶؛ مقايسه كنيد با نظر سيد محمود طالقانى: اسلام و مالكييت، ص ۱۶۰.

نیست“^{۱۰۸} یا: ”با کسانی که به خدا ایمان ندارند و یا کسانی که پیرو دین خویش اند - حتی با آنان که کتاب داشته اند - پیکار کنید تا اسلام را بپذیرند و یا با حقارت و ذلت جزیه (مالیات سرانه) پردازند“^{۱۰۹}.

نمایندگان عرب نیز هنگام ملاقات با یزدگرد سوم به او یادآور شدند: ”پیغمبر، ما را وصیت کرد که در جهان بگردید، هرکس این دین (اسلام) قبول کند - نعم کرامه - و اگر قبول نکند با او حرب کنید تا دین ما بپذیرد یا جزیت بدهد“^{۱۱۰}.

یکی از سرداران عرب در فتح مدائن (پایتخت ساسانی) می گوید: پس از فتح شهر، ما ایرانیان را دعوت کردیم و گفتیم: ”سه چیز است، هریک را که می خواهید انتخاب کنید“. ایرانیان گفتند: ”چیست؟“ گفتیم: ”یکی اسلام و اگر نمی خواهید، جزیه بدهید و اگر نمی خواهید جنگ می کنیم...“ ایرانیان گفتند: ”به اولی (اسلام) و آخری (جنگ) حاجتی نداریم، میانی (پرداخت جزیه) را می پذیریم“^{۱۱۱}.

مسئله بعضی قبایل مناطق عرب نشین امپراطوری ساسانی - در مجاورت قلمرو اسلامی - پس از حمله اعراب مسلمان، اسلام را پذیرفتند (چیزی که محققان اسلامی - به تکرار - آنرا ”استقبال ایرانیان از اعراب و اسلام“ قلمداد کرده اند). با اینحال، باید دانست که بیشتر نواحی

۱۰۸ - سوره آل عمران، آیه ۳۲ و ۸۵ و ۱۳۲.

۱۰۹ - سوره توبه، آیه ۲۹. همچنین نگاه کنید به: سوره بقره، آیه ۱۹۳ و ۲۱۶؛ سوره تحریم، آیه ۹؛ سوره توبه، آیه ۵ و ۲۳ و ۳۶ و ۱۲۰ و ۱۲۹؛ سوره مائده، آیه ۲۷ و ۳۳ و ۴۰؛ سوره نسا، آیه ۷۶ و ۹۱؛ سوره احزاب، آیه ۲۵؛ سوره انفال، آیه ۳۹؛ سوره محمد، آیه ۴.

۱۱۰ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۲۹۵. مقایسه کنید با: الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۵۱.

۱۱۱ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۱۲-۱۸۱۳. همچنین نگاه کنید به: صفحات ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷ و ۱۸۱۶ و ۱۸۲۳ و ۱۸۳۷ و ۱۸۴۱؛ ج ۴، صص ۱۴۷۹-۱۴۸۰ و ۱۴۸۱ و ۱۴۸۹ و ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ و ...

عرب نشین ایران (مانند حیره، انبار، فرات، نواحی سواد و...) پس از جنگ با اعراب مسلمان، از پذیرفتن اسلام خودداری کردند و تنها به پرداخت جزیه گردن گذاشتند. این امر آنچنان عجیب بود که خشم سرداران و فاتحان عرب را برانگیخته بود.^{۱۱۲}

فساد و اختلافات درونی دربار ساسانی، بروز جنگهای طولانی با دولت روم شرقی (بیزانس) و خالی شدن خزانه دولت و تشدید فشار و تحمیل مالیات های سنگین بر توده ها و نیز قحط و غلا و شیوع وبا، بی توجهی روحانیون و موبدان زرتشتی، اختلاف بین لشکریان خراسان و عراق عجم، خودسری آخرین شاهان ساسانی در بدبینی و تحقیر نسبت به سرداران لایق و فداکار (مانند بهرام چوبینه، خر خسرو، مردانشاه و...)، کشته شدن خسرو پرویز و آشفته گی های سیاسی - نظامی متعاقب آن و خصوصاً همکاری بعضی افراد عادی و خیانت بعضی سرداران سپاه ساسانی (مانند سیاه دیلمی و شیرویه) - بی شک - عوامل مساعدی در حمله اعراب به ایران و شکست سپاهیان ساسانی بوده اند. این امر، حتی از اسناد و پیش بینی های بعضی از سرداران ساسانی نیز پیداست. مثلاً رستم فرخزاد (سردار معروف ایرانی) در نامه ای به برادرش، شکست سپاهیان ایران از اعراب را پیش بینی کرده بود.^{۱۱۳}

۱۱۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۸۰ و ۱۴۸۲ و ۱۴۹۷ و ۱۴۹۸ و ۱۵۰۱ و ۱۵۰۸ و ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳ و ...

۱۱۳ - از این پس شکست آید از تازیان ستاره نگرده مگر بر زیان شود بنده بی هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار چو این خانه از پادشاهی تهی است نه هنگام پیروزی و فرهی است چو آگاه گشتم از این راز چرخ که ما را از او نیست جز رنج، برخ (بهره) به ایرانیان زار و گریان شدم ز ساسانیان نیز بریان شدم خلاصه شاهنامه فردوسی، ص ۸۲۴، مقایسه کنید با سخن سیاه دیلمی (یکی دیگر از سرداران معروف ساسانی) به فرماندهان سپاه اصفهان: تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۰۴-۱۹۰۵

همه این عوامل - اما - باعث "پیشواز ایرانیان از اعراب و استقبال مردم از اسلام" نگردید، بلکه تقریباً در همه شهرها و ولایات ایران، اعراب مسلمان با مقاومت های سخت مردم روبرو شدند^{۱۱۴}. در اکثر شهرها، پایداری و مقاومت ایرانیان بیرحمانه سرکوب گردید، مثلاً در سقوط مدائن و خصوصاً مقاومت مردم در جنگ جلولاء (۱۱۶هـ = ۶۳۶م) اعراب مسلمان، خشونت بسیاری از خود نشان دادند آنچنانکه مورخین از آن بنام "واقعه هولناک جلولاء" یاد کرده اند. در این جنگ، صدهزار تن از ایرانیان کشته شدند و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفتند و بسیار کشته، دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود^{۱۱۵}.

در حمله به دهکده الیس (هم مرز قلمرو اسلامی) جاپان - سالار دهکده الیس - راه را بر خالد بن ولید بست. جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در کنار رودی که بسبب همین جنگ بعدها به "رود خون" معروف گردید درگرفت. در برابر مقاومت و پایداری سرسختانه ایرانیان، خالد نذر کرد که اگر بر ایرانیان پیروز گردید "چندان از آنها بکشم که خون هاشان را در رودشان روان کنم" و چون پارسیان مغلوب شدند، بدستور خالد "گروه گروه از آنها را که به اسارت گرفته بودند، می آوردند و در رود گردن می زدند." مغیره گوید که: "بر رود، آسیاب ها بود و سه روز

۱۱۴ - دینوری حتی تأکید می کند که پس از شکست ایرانیان در جنگ جلولاء و فرار یزدگرد به قم، "مردم در همه جا به هیجان آمدند و از هر سو برای اجابت ندای کمک و استعانت یزدگرد، حرکت کردند و مردم از قومس (دامغان) طبرستان و گرگان و دماوند و ری و اصفهان و همدان و ماهان بسوی یزدگرد روی آوردند و گروهی از جنگجویان بر او گرد آمدند: اخبار الطوال، ص ۱۴۶.

۱۱۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۴۰؛ فتوح البلدان، بلاذری، صص ۶۵-۶۶؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۴۱.

پياپى با آب خون آلود، قوت سپاه را كه هيچده هزار كس يا بيشتر بودند، آرد كردند... كشتگان دشمن (پارسيان) در ايس هفتاد هزار تن بود^{۱۱۶}.

در جنگ نهاوند (۲۲هـ=۶۴۲م) نيز ايرانيان مقاومت بسيار و اعراب، خشونت بسيار از خود نشان دادند بطوريكه عروة بن زيد (شاعر عرب) از جنگ نهاوند نيز بعنوان "پيكار هولناك" نام مى برد^{۱۱۷}. مقدسى در باره جنگ نهاوند و مقاومت ايرانيان مى نويسد: "... و دسته هاى ايرانى - كه گويند چهارصد هزار نفر بودند... در آنجا بودند و به شكيبائى و پايدارى سوگند ياد كرده بودند... و اعراب از ايشان (ايرانيان) چندان كشتند كه خدا داند... و از اموال و غنيمت ها، چندان نصيب اعراب مسلمان گرديد كه در هيچ كتابى اندازه آن ذكر نشده است."^{۱۱۸}

در شوشتر (تستر)، مردم وقتى كه از تهاجم قريب الوقوع اعراب باخبر شدند، خارهاى سه پهلوى آهنين بسيار ساختند و در صحرا پاشيدند. چون قشون اسلام - خالى الذهن - به آن حوالى رسيدند، خارها به دست و پاى ايشان بنشست، متحير گرديدند و مدتى در آنجا توقف كردند... پس از تصرف شوشتر، لشكر اسلام در شهر به قتل و غارت پرداختند و آنانى را كه از پذيرفتن اسلام خوددارى كرده بودند، گردن زدند^{۱۱۹}.

در فتح استخر (۲۸هـ=۶۴۸م) مردم شهر، قتل عام شدند و بقول

۱۱۶ - تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۴۹۱-۱۴۹۴. مقايسه كنيد با عمل يزيدين مهلب و

عبدالله بن عاص در سرکوب مردم گرگان و استخر، صص ۷۶ و ۷۸ كتاب حاضر، صص ۲۱۰-۲۱۱.

۱۱۷ - اخبار الطوال، صص ۱۵۱-۱۵۰.

۱۱۸ - آفرينش و تاريخ، ج ۵، ص ۱۹۲.

۱۱۹ - الفتوح، ص ۲۲۳؛ تذکره شوشتر، سيدعبدالله شوشترى، ص ۱۶.

طبرى: اعراب مسلمان "كشتارى بزرگ كردند". با اينحال مردم از پذيرفتن اسلام خوددارى كردند بلكه با حفظ آئين خود، به پرداخت جزيه (ماليات سرانه) گردن نهادند.^{۱۲۰}

رامهرمز نيز پس از جنگى سخت به تصرف سپاهيان اسلام درآمد و فاتحان عرب، بسيارى از مردم شهر را كشتند و زنان و كودكان فراوانى را برده ساختند و مال و متاع هنگفتى بچنگ آوردند.^{۱۲۱}

در حمله به سيستان، مردم، مقاومت بسيار و اعراب مسلمان، خشونت بسيار كردند بطوريكه ربيع بن زياد (سردار عرب) براى اعراب مردم و كاستن از شور مقاومت آنان، دستور داد: "ثا صدرى بساختند از آن كشتگان (يعنى اجساد كشته شدگان جنگ را روى هم انباشتند)... و هم از آن كشتگان، تكيه گاهها ساختند و ربيع بن زياد بر شد و بر آن نشست" (بدين ترتيب) "اسلام در سيستان متمكن شد و قرار شد كه هر سال از سيستان هزار هزار (يك ميليون) درهم به اميرالمؤمنين دهند با هزار وصيف (غلام بچه) و..."^{۱۲۲}

در حمله اعراب به رى (نزديك تهران كنونى) مردم اين شهر پايدارى و مقاومت بسيار كردند بطوريكه مغيره (سردار عرب) در اين جنگ چشمش را از دست داد. بقول طبرى: "مردم جنگيدند و پايمردى كردند... و چندان از آنها كشته شد كه كشتگان را با نى شماره كردند و غنيمتى كه خدا از رى نصيب مسلمانان كرد همانند غنائم مدائن بود..."^{۱۲۳} بقول ابن فقيه: "در اخبار آل محمد آمده است كه رى نفرين شده است زيرا اهل رى

۱۲۰ - تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۱۲۱ - الفتوح، ص ۲۱۵.

۱۲۲ - تاريخ سيستان، صص ۸۰-۸۲؛ كامل، ابن اثير، ج ۳، ص ۲۱۷.

۱۲۳ - تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۱۹۷۵.

از پذیرش حق (دین اسلام) سر باز زنند^{۱۲۴}.

در حمله اعراب به آذربایجان، خراسان و همدان نیز، مردم به سختی جنگیدند و در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند آنچنانکه بقول طبری: "جنگ و مقاومت مردم همدان در عظمت، همانند جنگ نهاوند بود... و از پارسیان چندان کشته شد که بشمار نبود"^{۱۲۵}.

در حمله به شاپور نیز، مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند بطوریکه عییدا (سردار عرب) بسختی مجروح شد آنچنان که به هنگام مرگ، وصیت کرد تا به خونخواهی او، مردم شاپور را قتل عام کنند، سپاهیان عرب نیز "چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را بکشتند"^{۱۲۶}.

در حمله به سرخس، اعراب مسلمان "همه مردم - مگر ۱۰۰ تن - را کشتند"^{۱۲۷}.

در حمله به نیشابور، مردم امان خواستند که موافقت شد، اما مسلمانان چون از اهل شهر کینه داشتند به قتل و غارت مردم پرداختند بطوریکه "آن روز از وقت صبح تا نمازِ شام می کشتند و غارت می کردند"^{۱۲۸}.

مردم کرمان نیز - سالها - در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان حاکم کرمان با پرداخت دومیلیون درهم و دوهزار غلام و کنیز

۱۲۴ - مختصر البلدان، ص ۱۱۱.

۱۲۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳. همچنین نگاه کنید به: فتوح البلدان، صص ۲۸۶-۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۵-۲۹۷ و ۲۹۹ و ۳۰۳-۳۰۴ و ۳۰۷-۳۰۹.

۱۲۶ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱. همچنین نگاه کنید به: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶.

۱۲۷ - کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۸.

۱۲۸ - الفتوح، ص ۲۸۲.

- بعنوان خراج سالانه - با اعراب مهاجم صلح کردند.^{۱۲۹} مردم قومس (دامغان) نیز با پرداخت پانصد هزار درهم از اعراب مسلمان خواستند "تا کسی را نکشند و به اسیری نبرند و آتشکده ای ویران نکنند"^{۱۳۰}.

مردم اصفهان نیز پس از جنگی سخت، صلح کردند و پذیرفتند که با حفظ آئین خود، جزیه بپردازند.^{۱۳۱}

ناحیه قم نیز با جنگ فتح گردید (۶۴۳=۶۲۳م) و بقول طبری: "عبدا بن عتبان (سردار عرب) در قم هر چهارپائی را که یافت - از شتر و گوسفند - که عدد آن خدا می دانست، همه را جمع کرد و آنرا غنیمت کرد"^{۱۳۲}.

در حمله اعراب به گرگان (۶۵۰=۶۳۰م) مردم با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند بطوریکه سردار عرب (سعیدبن عاص) از وحشت، نماز خوف خواند.^{۱۳۳} پس از مدتها پایداری و مقاومت، سرانجام مردم گرگان امان خواستند و سعیدبن عاص به آنان "امان" داد و سوگند خورد که "یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت...". مردم گرگان، تسلیم شدند اما سعیدبن عاص همه مردم را بقتل رساند - بجز یک تن - و در توجیه نقض عهد خویش گفت: "من قسم خورده بودم که یک تن از مردم را نکشم!...". تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود.^{۱۳۴}

۱۲۹ - البلدان، یعقوبی، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۴.

۱۳۰ - فتوح البلدان، صص ۱۴۸ و ۲۶۷-۲۶۵.

۱۳۱ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۶۳-۱۹۶۵.

۱۳۲ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۳۵۳، همچنین نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ص ۲۵.

۱۳۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶.

۱۳۴ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۱۱۶-۲۱۱۸؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۷۸-۱۷۹.

وقتی اسیران جنگ نهاوند را به مدینه آوردند، یکی از اسیران به نام ابولؤلؤ (فیروز ایرانی) هر اسیر کوچک یا بزرگی را که می دید، بر سرش دست نوازش می کشید و می گریست و می گفت: "عمر، جگرم را بخورد"^{۱۳۵}. همین فیروز ایرانی بعدها با کشتن عمر (عامل و آمر حمله به ایران) سرانجام انتقام گرفت. جشن "عمر سوزان" در بسیاری شهرها و ولایات ایران - امروزه - شاید یادآور کینه ایرانیان نسبت به عمر و حمله اعراب باشد.^{۱۳۶}

تقریباً در همه شهرها و نواحی ایران، مقاومت های درازمدت یا کوتاه مدتی در برابر سپاهیان اسلام بوقوع پیوست و اعراب مسلمان - آنچنان که بعضی ها تصور می کنند - به آسانی موفق به فتح ایران نشدند.

اشغال نظامی ایران توسط اعراب، بمعنای فتح روحی ایرانیان و بمنزله پایان مقاومت ها و مخالفت های آنان علیه دین و دولت اسلامی نبود بلکه در طول سال های سلطه اعراب، ایرانیان همچنان علیه حاکمیت اعراب و اسلام مبارزه می کردند:

پس از فتح استخر (در سال ۶۴۸هـ = ۶۴۸م) مردم آنجا سر به شورش برداشتند و حاکم عرب شهر را کشتند... اعراب مسلمان مجبور شدند تا برای بار دوم استخر را محاصره و تصرف کنند. مقاومت و پایداری مردم شهر آنچنان بود که فاتح استخر (عبدالله بن عاص) را سخت هراسان و خشمگین ساخت بطوریکه: "سوگند خورد که چندان بکشد از مردم استخر

۱۳۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۸؛ دو قرن سکوت، ص ۷۷.

۱۳۶ - اسلامشناسی، صص ۸۶-۸۸.

که خون براند... پس به استخر آمد و (آنجا را) به جنگ بستد... و خون همگان مباح گردانید و چندانکه کشتند؛ خون نمی رفت، تا آب گرم به خون ریختند، پس برفت... و عده کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود بیرون از مجهولان...^{۱۳۷}

پس از فتح ری نیز مردم آنجا - بارها - علیه والیان عرب شورش کردند بطوریکه عمر و عثمان مجبور شدند به ری لشکرکشی کرده و شورش مردم را سرکوب نمایند.^{۱۳۸}

مردم آذربایجان نیز در زمان عمر شورش کردند و با سپاهیان عرب بسختی جنگیدند. در زمان عثمان نیز شورشهای متعددی در آذربایجان روی داد بطوریکه: "ولید بن عقبه به جنگ ایشان رفت و غنیمت و اسیران فراوان بدست آورد"^{۱۳۹}.

مردم خراسان نیز - بارها - طغیان کردند و "ردت آوردند" بطوریکه عثمان فرمان داد آنان را سرکوب کنند.^{۱۴۰}

مردم فارس نیز بسال ۲۸ هجری (۶۴۸م) - بار دیگر - شورش کردند و عبیدالله بن معمر (حاکم عرب) را کشتند... مردم دارابگرد نیز طغیان کردند.^{۱۴۱}

مردم گیلان و طبرستان و دیلمستان حدود ۲۵۰ سال در برابر سپاهیان اسلام پایداری کردند. در زمان عثمان، برای فتح طبرستان تلاش

۱۳۷ - فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶ و نیز نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۱۳۸ - فتوح البلدان، ص ۱۴۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۳۰ و ۳۳-۳۴.

۱۳۹ - فتوح البلدان، صص ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۳۲۶.

۱۴۰ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۳.

۱۴۱ - کامل، ج ۳، ص ۱۶۳.

بسیار گردید و سعیدبن عاص بدستور عثمان بسوی طبرستان روانه شد... در این هجوم، امام حسن و امام حسین (فرزندان حضرت علی) نیز با سعیدبن عاص همراه بودند، اما اعراب هیچگاه نتوانستند حاکمیت خود را بر نواحی گیلان و طبرستان برقرار نمایند، بطوریکه اعراب این نواحی را "ثغر" می خواندند و "ثغر" در نزد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهرهای آنان را از ولایات "اهل کفر" جدا می ساخت. در ضرب المثل های عرب نیز از مردم گیل و دیلم بعنوان "دشمنان اسلام" یاد شده است.^{۱۴۲}

مردم گرگان در زمان عثمان بار دیگر شورش کردند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند.^{۱۴۳} در زمان سلیمان بن عبدالملک اموی نیز مردم گرگان شورش کردند و عامل خلیفه را کشتند و چنانکه گفته ایم: یزیدبن مهلب (سردار عرب) در سال ۹۸ هجری (۷۱۶ م) با لشگری فراوان بسوی گرگان شتافت و بقول مورخین: ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را بقتل رساند. مقاومت گرگانیان چنان بود که سردار عرب سوگند خورد تا با خون گرگانیان آسیاب بگرداند... پس به گرگان آمد و ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را گردن زد، و چون خون، روان نمی شد (برای آنکه سردار عرب را از کفاره سوگند نجات دهند) آب در جوی نهادند و خون با آن به آسیاب بردند و گندم، آرد کردند و یزیدبن مهلب از آن، نان بخورد تا سوگند خویش وفا کرده باشد... پس شش هزار کودک و زن و مرد جوان را اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند... و فرمود تا در مسافت دو فرسخ (۱۲ کیلومتر) دارها زدند و پیکر کشتگان را بر دو جانب طریق (جاده)

۱۴۲ - نگاه کنید به: مختصرالبلدان، ابن فقیه، ص ۱۵۲؛ فتوح البلدان، ص ۱۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶؛ اسلامشناسی، علی میرفطرس، صص ۹۲-۹۴.
 ۱۴۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۸.

بياويختند^{۱۴۴}. سال ها بعد (۱۳۰هـ=۷۴۷م) قحطبه بن شيبب (عامل خليفه عباسى) نيز قريب ۳۰ هزار تن از مردم گرگان را كشت^{۱۴۵}.
مردم سيستان نيز - بارها - قيام كردند و حكام عرب آنجا را از شهر بيرون كردند^{۱۴۶}.

در مدت کوتاه خلافت حضرت على نيز، شورش هاى متعددى در ايران روى داد. در اين زمان، مردم استخر - بار ديگر - قيام كردند و حضرت على، زيادبن ابيه را به سرکوبى آنان فرستاد^{۱۴۷}. مردم فارس و کرمان نيز شورش كردند و حكام و نمايندگان على را از شهر بيرون راندند و از دادن خراج و جزیه خوددارى كردند و بقول طبرى: "على، زياد را با جمعى بسيار بسوى فارس فرستاد كه مردم فارس را سرکوب كرد و خراج دادند"^{۱۴۸}.

مردم رى نيز در زمان على - بار ديگر - طغيان كردند و از پرداخت خراج و جزیه خوددارى كردند بطوريكه: "در خراج آن ديار، كسرى پديد آمد". حضرت على، ابوموسى را با لشكرى فراوان بسوى رى فرستاد. بقول بلاذرى: "پيش از اين نيز ابوموسى بدستور على بجنگ با مردم رى شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستين بازآورده بود"^{۱۴۹}.

۱۴۴ - تاريخ كرديزى، ص ۲۵۱؛ همچنين نگاه كنيد به: تاريخ طبرستان، ابن اسفنديار، ج ۱، ص ۱۶۴؛ فتوح البلدان، صص ۱۸۴-۱۸۹؛ تاريخ طبرى، ج ۹، ص ۳۹۴۰؛ زين الاخبار، كرديزى، ص ۱۱۲؛ روضه الصفا، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حبيب السير، ج ۲، ص ۱۶۹.

۱۴۵ - تاريخ طبرى، ج ۱۰، ص ۴۵۷۷.

۱۴۶ - نگاه كنيد به: فتوح البلدان، ص ۲۷۲؛ مجمل التواريخ و القصص، ص ۲۸۳.

۱۴۷ - تاريخ طبرى، ج ۷، ص ۲۷۲۲. در باره اين سردار معروف اسلام نگاه كنيد به: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹؛ آفرينش و تاريخ، ج ۶، ص ۴؛ انقلاب هاى اسلامى، خريوطلى، ص ۵۹.

۱۴۸ - تاريخ طبرى، ج ۶، ص ۲۶۵۷.

۱۴۹ - فتوح البلدان، ص ۱۵۰.

مردم خراسان نیز در زمان علی بار دیگر سر به شورش برداشتند و "کافر شدند و مقاومت کردند". حضرت علی، جعده بن هبیره را بسوی خراسان فرستاد و او، مردم نیشابور را - مدت ها - محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند. مردم مرو نیز - بار دیگر - طغیان نموده و سپس با وی صلح کردند.^{۱۵۰}

مردم استخر نیز در زمان حضرت علی - بار دیگر - سر به شورش برداشتند و این بار عبدا بن عباس شورش مردم استخر را سرکوب کرد "و خلایقی بی اندازه بکشت"^{۱۵۱}.

بطوریکه اشاره کرده ایم: پایداری های ایرانیان در برابر اعراب و سلطه اسلام به دوران خلافت ابوبکر، عمر و علی، محدود نبوده بلکه در سراسر دوران حکومت های اموی و عباسی نیز ادامه داشت: "تاریخ طبری" در زمان معاویه نیز خراسانیان "خروج کردند و بر امیران و عاملان خلیفه تاختند و آنان را از شهرهای خویش بیرون کردند و با سپاهیان خلیفه به جنگ پرداختند"^{۱۵۲}. نرشخی در باره شورش مردم بخارا یاد آور می شود

۱۵۰ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۸۲؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۲.

۱۵۱ - فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۷. با اینهمه، محققان شیعه (خصوصاً دکتر علی شریعتی)، در توضیح مسلمان شدن و شیعه گرایی ایرانیان معتقدند: "علی، برای توده مردم ایران، هم مرجعی بود که اسلام محمد را با اطمینان مطلق از او فرا می گرفتند و هم اسلامی بود که بروی آنان شمشیر نرده بود و هم امامی که سرشان را به بند حکومت جبارانه نکشیده بود و هم مجسمه آن حق خواهی و عدالت طلبی بود که از قرن ها پیش در تلاش و آرزوی آن بودند... برای همین، (ایرانیان) مذهب خویش را ول کردند، ملیت خویش را ول کردند، سنت های خویش را ول کردند و بطرف اسلام رفتند..." (بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی، ص ۱۹۴؛ علی و حیات بارورش پس از مرگ، صص ۴۳۴-۴۳۵ و ۴۳۷ و ۴۴۲، م. آ. ۲۶، ص ۲۰۱).

۱۵۲ - تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۱۷۲ و ۳۱۷۳.

که: معاویه، عبیدا بن زیاد را برای سرکوبی مردم بسوی بخارا فرستاد و عبیدا پس از نبردی سخت آنجا را - بار دیگر - تصرف کرد. "عبیدا فرمود تا درختان می‌کنند و دیه‌ها را خراب می‌کردند و شهر (بخارا) را نیز خطر بود، خاتون (حاکم بخارا) کس فرستاد و امان خواست، صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم با چهارهزار برده"^{۱۵۳}.

اما، بزودی مردم بخارا - بار دیگر - از پیمان صلح خود، سر باز زدند. سعیدبن عثمان (عامل معاویه) در سال ۵۶ هجری (۶۷۵ م) بسوی بخارا شتافت و "در آنجا کشتاری عظیم کرد" تا توانست بار دیگر شهر را تصرف کند^{۱۵۴}. سعیدبن عثمان با سی هزار برده و مال بسیار از بخارا بازگشت^{۱۵۵}. گروهی از بزرگ زادگان بخارا نیز بعنوان "گروگان" در شمار این اسیران بودند که مورد شکنجه، توهین و تحقیر فاتحان عرب بودند بطوریکه: "ایشان (اسیران بخارانی) بغایت تنگدل شدند و گفتند: این مرد (سعیدبن عثمان) را چه خواری ماند که با ما نکرد؟... چون در استخفاف (خواری) خواهیم هلاک شدن - باری - بفائده هلاک شویم... (پس) به سرای سعید اندر آمدند، درها را بستند و سعید (سردار عرب) را بکشتند و خویشتن را نیز به کشتن دادند"^{۱۵۶}.

در زمان یزیدبن معاویه نیز مردم بخارا شورش کردند و یزید، مسلم بن زیاد را مأمور سرکوب آنان ساخت، سپاهیان یزید پس از جنگی سخت با مردم بخارا توانستند آنجا را - بار دیگر - تصرف کنند^{۱۵۷}.

۱۵۳ - تاریخ بخارا، صص ۵۲-۵۳.

۱۵۴ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۱۵۵ - تاریخ بخارا، ص ۵۶.

۱۵۶ - تاریخ بخارا، صص ۵۴-۵۷، مقایسه کنید با فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۹۸.

۱۵۷ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.

در سال ۹۰ هجری (۷۰۹ م) مردم بخارا - بار دیگر - کافر شدند و این بار قتیبه بن مسلم بسوی بخارا شتافت. مردم بخارا در جنگی سخت ابتدا بر سپاهیان عرب پیروز شدند و مسلمانان را درهم شکستند بطوری که "وارد اردوگاه قتیبه شدند و از آن گذشتند". اما - سرانجام - قتیبه مردم بخارا را هزیمت داد و بار دیگر بر شهر تسلط یافت.^{۱۵۸}

قتیبه در ادامه فتوحات خویش، با مردم طالقان (نزدیک بلخ) نیز بخاطر نقض پیمان جنگید و "بسیاری از مردم آنجا را بکشت و اجساد کشتگان را در دو صف چار فرسنگی (۲۴ کیلومتری) بر دو سوی جاده بیاویخت"^{۱۵۹}.

مردم فاریاب نیز بار دیگر پیمان شکستند و "ردت آوردند" و علیه حاکمان عرب شوریدند، بطوریکه قتیبه در ادامه حملات خود به نواحی بخارا - بار دیگر - بسوی فاریاب شتافت و مردم آنجا را قتل عام کرد و شهر را در آتش سوخت بطوریکه از آن پس، شهر فاریاب را "سوخته" نامیدند.^{۱۶۰}

در حمله به کش و نسف (واقع در افغانستان امروز) حجاج بن یوسف ثقفی به قتیبه دستور داد: "... کش را بکوب و نسف را ویران ساز"^{۱۶۱}.

در حمله و تصرف جام گرد (یکی از ولایات خوارزم) سپاهیان عرب، چهار هزار اسیر گرفتند که آنان را نزد قتیبه آوردند و او همگی را بکشت.

۱۵۸ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۲۵. مقایسه کنید با عمل یزیدبن مهلب در حمله به گرگان، ص ۷۲ کتاب حاضر.

۱۵۹ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۲۸. مقایسه کنید با عمل خالدبن ولید و یزیدبن مهلب در حمله و سرکوب مردم الیس و گرگان در صفحات ۷۱-۷۲ و ۷۸ کتاب حاضر.

۱۶۰ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۴۵. مقایسه کنید با عمل یزیدبن مهلب در صفحات ۷۲-۷۳ کتاب حاضر.

۱۶۱ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۴۵. مقایسه کنید با عمل یزیدبن مهلب در صفحات ۷۲-۷۳ کتاب حاضر.

طبری می نویسد: "وقتی اسیران را بیاوردند، قتیبه بگفت تا تخت وی را بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی، هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب می گوید: در آن روز، شمشیر سران قوم را گرفتند و با آن گردن می زدند، بعضی شمشیرها بود که نمی برید و زخم می زد (لذا) شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند، جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قتیبه بر من حسد آوردند و به کسی که با شمشیر می زد اشاره شد که آنرا کج کن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت"^{۱۶۲}.

اهالی سغد نیز - بار دیگر - پیمان شکستند و نقض عهد کردند و قتیبه - بار دیگر - به آن شهر لشکر کشید. مردم سغد پس از پایداری بسیار، سرانجام مغلوب شدند و صلح شد که هر سال یک میلیون و دویست هزار درهم به اعراب بدهند. همچنین قرار شد که آن سال ۳۰ هزار برده جوان بدهند و شهر را خالی کنند "تا مرد جنگی در آن نباشد و در آنجا مسجد بسازند تا قتیبه در آن نماز کند"^{۱۶۳}. بقولوی: "قتیبه از خوارزم یکصد هزار اسیر به دست آورد"^{۱۶۴}. در حمله قتیبه به بیکند (نزدیک بخارا) مردم شهر، مقاومت درخشانی کردند بطوریکه: "مدت پنجاه روز مسلمانان بیچاره شدند و رنج دیدند". پس از دو ماه محاصره، سرانجام مردم شهر تقاضای صلح کردند. اما پس از پیمان صلح، حاکم عرب آنجا (ورقا بن نصر باهلی) سالار

۱۶۲ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴. ۱۶۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۳۸۵۶-۳۸۵۹. ۱۶۴ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴.

نگهبانان قتیبه در خراسان را کشتند و لذا قتیبه دستور داد تا بیکند را غارت کنند... و "خون و مال مردم بیکند را مباح گردانید". و... هر که در بیکند اهل حرب بود همه را بکشت و هر که باقی ماند، برده ساخت چنانکه اندر بیکند کس نماند و بیکند خراب شد... "بقول نرشخی: "در این زمان (۸۸هـ=۷۰۷م) بیکند را زیادت از هزار رباط (کاروانسرا) بوده است به عدد دیهای بخارا"^{۱۶۵}.

نرشخی در ذکر حمله های قتیبه به بخارا یاد آور می شود: "هر بار اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب بازگشتندی، ردت (برگشتن از دین) آوردندی و قتیبه بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود. باز ردت آورده کافر شده بودند. این بار چهارم قتیبه حرب کرده، شهر بگرفت و از بعد رنج بسیار، اسلام آشکار کرد و مسلمانی اندر دل ایشان (مردم بخارا) بنشانند، بهر طریقی، کار بر ایشان سخت کرد و هر که در احکام شریعت تقصیری کردی، عقوبت می کرد..."^{۱۶۶}

دوران حمله و تسلط قتیبه بر نواحی خوارزم، بخارا، مرو، سمرقند و دیگر شهرهای خراسان و ماوراء النهر یکی از سیاه ترین و خونبارترین دوران تاریخ ایران است. حملات و قتل و غارت های قتیبه در این نواحی، جمعیت، آبادانی و رونق شهرها را نابود ساخت و باعث فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی و زوال فرهنگی گردید. یکی از شعرای این دوران می گوید: "قتیبه به هر شهری جای گیرد یا سوی آن رود، سوارانش در آنجا گودالی بر جای نهند"^{۱۶۷}.

۱۶۵ - تاریخ بخارا، صص ۲۵ و ۶۱-۶۲، ج ۱، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

۱۶۶ - تاریخ بخارا، ص ۶۶، ج ۱، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

۱۶۷ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۶۵.

در تأسف و تحسّر از ویرانی سمرقند یکی از شاعران سمرقندی در قرن سوم هجری (نهم میلادی) می گوید:

سمرقند کند مند! پذیرت که افکند
از چاچ ته بهی همی شه ته خهی

سمرقند آبادان! که ترا بدین حال و روز افکنده است؟ تو از چاچ^{۱۶۸} بهتری، همیشه تو خوبی^{۱۶۹}.

حکومت های اسلامی برای درهم شکستن مقاومت مردم شهرها و جلوگیری از بروز شورش ها، کوشیدند تا عده ای از قبایل عرب را به شهرها و روستاهای ایران منتقل کنند تا بعنوان "چشم و گوش خلیفه" بر زندگی مردم نظارت نمایند. بر این اساس، اعراب فاتح در صلحنامه ها - از جمله - قید می کردند که "مردم مغلوب، بایستی اعراب مسلمان را در خانه های خویش جای دهند و دارائی خویش را با آنان قسمت کنند"^{۱۷۰}.

در زمان معاویه (۴۱-۶۱ه) ۵۰ هزار سپاهی عرب بهمراه خانواده های شان در نیشابور و بلخ و مرو و دهات طخارستان و دیگر نواحی خراسان اسکان داده شدند^{۱۷۱}.

بقول نرشخی: "قتیبه فرمود تا (مردم بخارا) یک نیمه از خانه های

۱۶۸ - چاچ یکی از آبادترین شهرهای ماورا النهر در قرون وسطی بوده است. ناشکند کهنه - امروزه - باقیمانده آن شهر است. در باره چاچ نگاه کنید به: صوره الارض، صص ۲۳۳-۲۳۵.

۱۶۹ - شاعران هم عصر رودکی، احمد اداره چی گیلانی، ص ۲۱؛ مسالک الممالک، ابن خردادبه، صص ۲۲-۲۳؛ دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۲۱.

۱۷۰ - نگاه کنید به: فتوح البلدان، بلاذری، صص ۱۰۱ و ۱۶۷-۱۶۸ و ۲۸۸؛ تاریخ الرسل و الملوک، طبری، صص ۴۱۴ و ۴۲۲ و ۴۲۷.

۱۷۱ - کامل، ج ۷، ص ۸۶؛ فتوح البلدان، صص ۲۹۴ و ۳۰۹. همچنین نگاه کنید به: شهریاران گمنام، احمد کسروی، ص ۱۴۳؛ نظری به تاریخ آذربایجان، محمدجواد مشکور، ص ۱۳۵.

خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا بضرورت، مسلمان باشند. بدین طریق، مسلمانی آشکار کرد و احکام شریعت به ایشان لازم گردانید و مسجدها بنا کرد و آثار کفر و رسم گبری برداشت و جد عظیم کرد.^{۱۷۲}

بلاذری نیز تأکید می کند که: قتیبه گروهی از اعراب را "به حيله و ستم در بخارا جای داد"^{۱۷۳}. در حمله مسلم بن زیاد به بخارا (در زمان یزیدبن معاویه) نیز قرار شد: "... از خانه ها و ضیاع (زمین ها) یک نیمه به مسلمانان دهند و علف ستوران عرب و هیزم، و آنچه خرج گردد (هم دهند)"^{۱۷۴}.

بنظر می رسد که اختلاط ایرانیان با اعراب از همین زمان آغاز شده باشد بطوریکه در یکی دو قرن بعد، بخش هائی از شهرها و روستاهای مهم ایران بوسیله قبایل مهاجر عرب اشغال شده بود. یعقوبی بسال ۲۷۸هـ (۸۸۹م) در باره شهرهای سیروان، صیمره (در پشتکوه لرستان)، حلوان (نزدیک قصر شیرین)، دینور، کرج، نهاوند، نیشابور، مرو، بخارا، طوس، قزوین و آذربایجان یاد آور می شود که: "اهالی آنجا، مردمی بهم آمیخته از عرب و عجم اند"^{۱۷۵}. یعقوبی در باره شهر قم می نویسد که: "بیشتر مردمش از قبیله مذحج و از اشعریان اند"^{۱۷۶} در باره اصفهان می گوید: "بیشتر اهالی آن، عجم و از اشراف دهگان اند، و در آن، قومی عرب است که از کوفه و بصره، از ثقیف و بنی تمیم و بنی ضبه و خزاعه و

۱۷۲ - تاریخ بخارا، ص ۶۶.

۱۷۳ - فتوح البلدان، ص ۳۰۹.

۱۷۴ - تاریخ بخارا، ص ۶۹. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، ص ۲۸۸ و ۲۹۴ در فتح "مرو"

۱۷۵ - البلدان، صص ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۰-۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵.

۱۷۶ - البلدان، ص ۴۹.

بنی حنیفه و بنی عبدالقیس و... بدانجا منتقل گشته اند^{۱۷۷}.

انتقال قبایل عرب به ایران و مجاورت آنان با ایرانیان - غالباً - با تعرض و تصرف املاک دهقانان ایران همراه بود بطوریکه بلاذری و ابن فقیه تأکید می کنند: "چون تازیان در آذربایجان فرود آمدند، عشیره های عرب از کوفه و بصره و شام به آنجا روی آوردند، هر قوم (عرب) بر هر چه که توانست، مسلط گردید...^{۱۷۸}.

در قم، اعراب مسلمان - در یک روز - ۷۰ تن از سران مجوس (زرتشتی) را سر بریدند تا مردم به مجاورت آنان راضی شدند^{۱۷۹}.

همین مؤلف در شرح چگونگی نفوذ و قدرت یابی دو تن از اعراب مهاجر (بنام اخوص و عبدا) و مصادره املاک مردم، می نویسد:

"عرب، دست برآوردند و سدها که در میان رودخانه ها نهاده بودند - مجموع - خراب کردند... و کشتزارهای انار و تیمره بکلی خشک گشتند و خراب شدند و همه اوقات عرب با ایشان (مردم قم) کارزار می نمودند و مردم ایشان را به اسیری می گرفتند و بدیشان مضرت و زیان می رسانیدند و سدها و رودخانه ایشان می شکافتند و خراب می کردند... و ایشان (مردم قم) در دفع عرب، هیچ چاره و حیلت نداشتند و مقاومت نمی توانستند کرد پس بناچار به حکم عرب فرود آمدند و گفتند که ما مطیع و منقادیم و طلب رضای شما می کنیم و متابعت سیرت شما می نمایم... و هرگاه عرب بانگ نماز گفتمی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادند..."^{۱۸۰}

۱۷۷ - البلدان، ص ۵۰.

۱۷۸ - فتوح البلدان، ص ۲۸۸؛ مختصرالبلدان، ص ۱۲۶.

۱۷۹ - نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، صص ۲۵۴-۲۵۶.

۱۸۰ - تاریخ قم، صص ۴۸ و ۲۶۲ و ۲۶۳.

ستم عرب هاى مهاجر در قم به جائي رسيد كه مردم آن منطقه مجبور شدند زمين ها و اراضى خویش را به اعراب مسلمان بفروشند و خود، از شهر مهاجرت نمايند.^{۱۸۱}

انتقال قبایل عرب به ايران و ضرورت حفاظت شهرهاى مفتوحه و نیز لزوم جلوگیری از شورش مردم و سرکوب مقاومت آنان باعث شد تا خلفای عرب - بتدریج - در هریک از شهرهاى مهم ايران پادگان هاى ایجاد کنند و سپاهیان فراوانی از طوایف و قبایل عرب را در آن ها مستقر سازند بطوریکه چندی بعد، تنها در خراسان ۴۷ هزار تن و در طبرستان بیش از ۳۰ هزار تن جنگاور عرب حضور داشتند.^{۱۸۲}

در کنار تحمیل انواع فشارهاى اجتماعى و اقتصادى، محدودیت هاى مذهبى و ویران کردن آتشکده هاى زرتشتى و کلیساها و ساختن مسجد به جای آنها نیز رواج کامل داشت. به گفته ابن اخوه: اهل ذمه متعهد شدند که در شهرهاى خود کلیسا و دیر نسازند و کلیساهای ویران را مرمت و آباد نکنند، آنها همچنین موظف شدند تا اسب سوار نشوند و شمشیر حمل نکنند و سلاح برنگیرند.^{۱۸۳}

قاضى احمد غفارى از خراب کردن آتشکده هاى زرتشتى حتى در قرن

۱۸۱ - نگاه کنید به: تاريخ قم، صص ۲۶۱-۲۶۲. بروایت قمى در این زمان (۷۱۷هـ=۹۹۹م) قم دارای ۹۰۰ ده و ۵۱ آسیاب بود. این رقم نشانه آبادى و رونق مناسبات ارضى در این ناحیه خشک و کم آب مى تواند باشد. قمى همچنین یاد آور مى شود که "از ناحیه هریسان قم - هر سال - چهارهزار جریب اناردهانه به مطبخ کسرى (انوشیروان) مى برده اند. تاريخ قم، صص ۸۴ و ۲۶۲.

۱۸۲ - نگاه کنید به تاريخ طبرى، ج ۹، ص ۳۹۰؛ تاريخ طبرستان، ابن اسفندیار، ص ۱۷۹.

۱۸۳ - آئین شهرداری (معالم القریه فى احکام الجسبه)، صص ۳۷ و ۳۸ و ۳۹.

سوم هجری (نهم میلادی) یاد می‌کند^{۱۸۴}. با اینهمه، سیاحان اسلامی از وجود آتشکده‌های بسیار در قرن سوم و چهارم هجری خبر می‌دهند، مثلاً: یعقوبی از آتشکده‌های زرتشتی در نواحی قزوین یاد می‌کند^{۱۸۵}. ابن حوقل و اصطخری - سه قرن پس از حمله اعراب به ایران - در ذکر آتشکده‌های فارس تأکید می‌کنند: "در فارس آتشکده‌های بسیار وجود دارد... شهری و ناحیه‌ای و روستایی نیست مگر آنکه آتشکده‌ای فراوان دارد"^{۱۸۶}.

اعراب فاتح، ایرانیان را "عجم" (یعنی گنگ و بی‌زبان) و یا "موالی" (بندگان آزاد کرده) می‌دانستند و آنها را به پست‌ترین کارها مجبور می‌کردند. در هر موردی به ایرانیان اهانت و آزار می‌نمودند بطوریکه در کوچه و خیابان، هر گاه عربی - با بار - با ایرانی نامسلمانی برخورد می‌کرد، ایرانی مجبور بود تا بار اعرابی را - بی‌اجر و مزد - تا منزل وی حمل کند و اگر شخص عرب، پیاده بود و او سواره، مجبور بود عرب مسلمان را بر اسب خود سوار کند و به مقصد برساند. اگر غیرمسلمانی، مسلمانی را دشنام می‌داد، شکنجه می‌شد و چنانچه او را می‌زد، بقتل می‌رسید^{۱۸۷}.

مأموران مالیاتی و مسئولین جمع‌آوری خراج (مالیات ارضی) و جزیه (مالیات سرانه)، مردم غیرمسلمان را تحت فشار و شکنجه قرار می‌دادند. "اهل ذمه" (مسیحی‌ها و یهودی‌ها) نیز که با قبول پرداخت جزیه، ظاهراً تحت حمایت حکومت اسلامی درآمده بودند، مانند

۱۸۴ - تاریخ نگارستان، ص ۹۲.

۱۸۵ - البلدان، ص ۴۳.

۱۸۶ - صورة الارض، ص ۴۳؛ مسالك الممالک، اصطخری، ص ۱۰۶. همچنین نگاه کنید به: حدودالعالم، یاقوت حموی، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۱۸۷ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۵ و ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴.

زرتشتى ها، با آزارها و شکنجه ها و تحقيرهاى فراوان روبرو بودند. حضرت على در نامه اى به عامل خود تأکيد مى کند: "در مورد يهوديان و نصارى (مسيحى ها): خراج را بر ايشان سخت بگير و با کسانى که آنسوى ايشانند نبرد کن"^{۱۸۸}. ابن اخوه (که خود کارگزار حکومت و مسئول و محتسب خراج بود) در مورد چگونگى وصول جزيه از "اهل ذمه" ياد آور مى شود: "چون محتسب براى اخذ جزيه نزد ذمى آيد، او را پيش خود بایستاند و به او پس گردنى زند و گوید: جزيه را بپرداز، اى کافر!"^{۱۸۹} علاوه بر خراج و جزيه، هر سال - بهنگام نوروز و جشن مهرگان - مالياتى بنام "عیدی" نیز از مردم اخذ مى کردند بطوریکه در زمان معاويه اين "عیدی" به ۱۰ ميليون درهم مى رسيد^{۱۹۰}. همچنين در روستاها، محصول باغها را به بهائى ارزان تر از معمول، تخمين مى زدند و مطابق ارزیابى ظالمانه خود از روستائيان ماليات مى گرفتند^{۱۹۱}. اينگونه غارت ها و چپاول ها از يکطرف باعث فقر و فلاکت مردم و موجب عدم علاقه آنان به حفظ و احیاء شبکه هاى آبيارى و کشاورزى و گسترش پيشه وری مى شد و از طرف ديگر با دخالت حکومت در امور آبيارى و کشاورزى، ثروت سرشارى نصيب حاکمان عرب مى گرديد بطوریکه خالدبن عبدا قسرى (حاکم خراسان از سال ۱۰۵-۱۲۰ هجرى

۱۸۸ - تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۱۱۷.

۱۸۹ - آئين شهردارى (معالم القريه)، ص ۴۱. مقايسه کنيد با سخن مغيره بن شعبه در: الفتوح، ابن اعثم كوفى، ص ۱۰۴.

۱۹۰ - نگاه كنيد به: تاريخ يعقوبى، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۲۸۰.

۱۹۱ - نگاه كنيد به: مالک و زارع در ايران، لمبتون، ص ۱۱۲؛ تاريخ تمدن اسلام، جرجى

زيدان، ج ۲، ص ۲۳۲.

= ۷۲۳-۷۳۷ میلادی) ضمن وصول بیست میلیون درهم حقوق سالانه خود، مبلغ صد میلیون درهم دیگر نیز از طریق غارت مردم بدست می آورد. درآمد فرزند او نیز ۱۰ میلیون دینار بود^{۱۹۲}.

عبدالرحمن بن زیاد (عامل معاویه در خراسان) پس از عزل خود می گفت: "به اندازه ای مال با خود (از خراسان) آورده ام که صد سال مرا بقرار روزی هزار درهم بس است"^{۱۹۳}.

اخذ مالیات ها - همواره - با شکنجه و کشتار مردم همراه بود بطوریکه مثلاً: اسد و اشرس بن عبدا (برادران خالد قسری) در اخذ مالیات های گوناگون از مردم خراسان: "تعصب ها کردند با مردمان، جماعتی را تازیانه زدند و دست های مردم را نعل کردند و به رعایا از ستم ها و بیدادگری های فراوان، هیچ فرونگذاشتند"^{۱۹۴} و یا مردم اصفهان بمدت سه سال از پرداخت خراج خودداری کردند. حجاج (حاکم کوفه) عربی را مأمور وصول خراج اصفهان کرد. عرب مذکور به اصفهان رفت و چند تن از آبرومندان شهر را ضمانت گرفت و برای خراج شهر، دو ماه به آنان فرصت داد. پس از دو ماه چون خراج را نپرداختند، حاکم عرب، ضمان ها را احضار و مطالبه خراج کرد. ماه رمضان بود. آنها گفتند: "آفتی به ما رسیده است و گرنه پیمان خویش را نقض نکرده ایم". اعرابی که چنین دید، قسم خورد که افطار نمی کند تا خراج را دریافت کند والا آنان را گردن زند. یکی از ضامنان را پیش آورد و گردن وی را زد و روی آن نوشت:

۱۹۲ - حجه الحق، ابوعلی سینا، سیدصادق گوهرین، ص ۶۶؛ البدایه والنهایه، ابن کثیر شامی، ج ۹، ص ۳۲۵.

۱۹۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۱۹۴ - نگاه کنید به: زین الاخبار، گردیزی، صص ۱۱۲-۱۱۵. مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۱۶۶-۴۱۶۷.

”فلان پسر فلان قرض خود را ادا کرده“. و سر را در کیسه ای نهاد و مهر کرد. سپس دومی را پیش آورد و با او نیز چنین کرد. چون مردم دیدند که حاکم، سرها را بریده و بجای پول در کیسه می نهد، گفتند: ”ای امیر! درنگ کن تا پول را حاضر کنیم“. حاکم نیز درنگ کرد و مردم شهر، خراج را - سرعت - تهیه کرده و پرداختند.^{۱۹۵}

وجود انواع فشارهای مالی، تبعیض های نژادی و تحقیرهای اجتماعی و مذهبی، جان توده های ایرانی را بر لب آورد و آنان را برای رهایی از آن شرایط دشوار - بتدریج - به تسلیم و پذیرش اسلام کشانید. اشیولر (محقق آلمانی) بدرستی می نویسد: ”انگیزه و اسباب عمده در گرایش ایرانیان به اسلام از جنبه های اقتصادی و از میل به فرار از مالیات های سنگین و رهایی از فشارهای گوناگونی که در مجموع سخت و دشوار بود، ناشی می شده است“^{۱۹۶}.

احمد امین (محقق معروف عرب) نیز تأکید می کند که: ”فرار مردم از پرداخت جزیه و قبول اسلام به اندازه ای بود که بعضی از امیران و سرداران عرب دچار حیرت شده بودند“^{۱۹۷}.

نخستین گروههایی که به اسلام گرویدند، اشراف و اعیان ایرانی بودند. آنان برای حفظ مالکیت و منافع اقتصادی خود، به اسلام گرویدند، بطوریکه خالدبن ولید در نامه ای به اشراف ایرانی نوشت: ”به دین ما درآئید تا شما را با سرزمین تان واگذاریم و سوی اقوام دیگر رویم“^{۱۹۸}.

بقول بلاذری: ”گروهی از بزرگ زادگان اصفهان در جفریاد و نیز در

۱۹۵ - نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۱۹۶ - جهان اسلام، ص ۲۸۰.

۱۹۷ - پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۲۴.

۱۹۸ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۰۷.

قلعه‌اى بنام ماریین، دژ و بارو داشتند. چون جی (مرکز اصفهان) فتح شد، سر اطاعت فرود آورده و خراجگزار گردیدند و نیز از پرداخت جزیه سر باز زدند (یا پرداخت جزیه را بسود خود ندیدند) و اسلام آوردند^{۱۹۹}. ابن فقیه همدانى نیز یادآور مى‌شود: "قزوینیان از پرداخت جزیه سر باز زدند و اظهار اسلام کردند"^{۲۰۰}. به جراح (حاکم خراسان در سال ۱۰۰ هـ / ۷۱۸ م) گفتند: "مردم به اسلام روی آورده‌اند و این به سبب نفرت از جزیه دادن است"^{۲۰۱}. اشرس (حاکم خراسان در سال ۱۱۰ هـ) به یکی از عاملان خود نوشت: "شنیده‌ام که مردم سغد و امثال آنها از روی دلبستگی اسلام نیاورده‌اند بلکه برای فرار از جزیه به مسلمانی روی آورده‌اند"^{۲۰۲}. ابوالصیدا (سردار عرب در خراسان به سال ۱۱۰ هـ) نیز مردم سمرقند و اطراف آنرا به اسلام خواند به شرط آنکه جزیه از آنها برداشته شود و کسان با شتاب به مسلمانی روی آوردند"^{۲۰۳}.

گرایش مردم به اسلام - بشرط ندادن جزیه - آنچنان بود که باعث بحران مالی حکومت‌های اسلامی شد بطوریکه چندی بعد علیرغم مسلمان شدن مردم، اعراب مسلمان کوشیدند تا - بار دیگر - اخذ جزیه را برقرار نمایند^{۲۰۴}. این امر باعث ناراضی و طغیان توده‌ها گردید بطوریکه مثلاً: "مردم سغد و بخارا - بار دیگر - کافر شدند و مردم نواحی ماوراءالنهر را به جنبش آوردند"^{۲۰۵}.

۱۹۹ - فتوح البلدان، صص ۶۶ و ۱۳۹.

۲۰۰ - مختصر البلدان، ص ۱۲۲.

۲۰۱ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۶.

۲۰۲ - تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۳-۴۰۹۴.

۲۰۳ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۳. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۶.

۲۰۴ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۲۹۶ و ۴۰۹۴.

۲۰۵ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۵ تا ۴۱۰۸.

غزها، تیموریان، مغولها، ساسانیان، و غیره، همه از طرف ایران به ایران آمدند و در آنجا زندگی کردند. در نتیجه، فرهنگ و تمدن ایران با این اقوام آمیخته شد.

نتیجه و پایان سخن در مورد ساسانیان و ساسانیان، در این مقاله سعی شده است تا به بررسی ساسانیان و ساسانیان در ایران و نقش آن‌ها در تاریخ ایران بپردازد. در این مقاله، به بررسی ساسانیان و ساسانیان در ایران و نقش آن‌ها در تاریخ ایران پرداخته شد. در این مقاله، به بررسی ساسانیان و ساسانیان در ایران و نقش آن‌ها در تاریخ ایران پرداخته شد. در این مقاله، به بررسی ساسانیان و ساسانیان در ایران و نقش آن‌ها در تاریخ ایران پرداخته شد.

– **حملة اعراب به ایران**، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی - اقتصادی، مهم تر و موثرتر از حملات اقوام دیگر (نظیر اسکندر، مغولها، غزها، تیموریان و...) بود، چرا که برخلاف دیگر اقوام مهاجم، اعراب، با شمشیر و قرآن از یکطرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراطوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملت ایران را در امت اسلام و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی "حل" کنند. پس از آن، فرهنگ و زبان و خط عربی، اساساً از طریق توسل به قهر و خشونت و کشتارهای گسترده و با تحمیل انواع فشارهای طاقت فرسای اقتصادی - اجتماعی و مذهبی، وارد ایران شد.

– توده های ایرانی پس از مبارزه ها و مقاومت های بسیار در برابر اعراب و اسلام - سرانجام - در تسلسل همه آن حملات و هجوم ها، ستم ها و سرکوب ها، ویرانی ها و پریشانی ها، بتدریج از "خود" بی خود شدند، خاطره مزدک ها و بابک ها را از دست دادند و چهره حضرت علی و امام حسین را بخاطر کشیدند و آنان را بعنوان تجسم مظلومیت ها و محرومیت های خویش، با خود "خودی" ساختند. توده های ایرانی با گرایش به خاندان علی و با یادآوری خاطره شهدای کربلا، مظلومیت ها و محرومیت های خویش را فراموش می کردند و "آرامش" می یافتند،

آرامشی که آنها در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند.

- یکی دیگر از نتایج این حملات و تداوم حکومت های مطلقه قبیله ای در ایران، این بود که نهاد دین و دولت در شخصیت خلفا و سلاطین متمرکز شد. حکومت تک قدرتی و سلطه سلاطین پدرسالار قبیله ای - بعنوان نماینده و خلیفه خدا در زمین - باعث تنزل اقشار و طبقات اجتماعی به "رعیت" و "بنده" و موجب رواج روحیه اطاعت، بنده پروری و مریدی در ایران شد.

- انتقال و اسکان قبایل عرب در ایران، ترکیب جمعیت و بافت شهرها و مناسبات شهرنشینی را دگرگون ساخت و باعث رواج روابط و روحیات قبیله ای در ایران شد. حملات و هجوم های قبایل بعدی (ترکان غزنوی، سلجوقی، مغول ها، تیموری ها... و قاجارها) روند فروپاشی و عقب ماندگی جامعه ایران را شدیدتر کرد.

فصل سوم

انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶م)، اگرچه ضربات مهمی بر سیادت شریعتمداران و سلطه دیرپای علمای مذهبی وارد ساخت اما بخاطر محدودیت های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی جهت پی گیری در اعمال نظرات شان برای خاتمه دادن به سلطه دین در حاکمیت دولت، منجر به نوعی مصالحه در تدوین قانون اساسی مشروطیت و نظارت هیأتی از مجتهدین و علمای اسلام در تدوین و تنظیم قوانین شد.^{۲۰۶}

جنبش سوسیال دموکراسی ایران نیز از آغاز پیدایش خود (اجتماعیون - عامیون به سال ۱۹۰۵م) در برخورد با دین - عموماً - و با دین اسلام - خصوصاً - هیچگاه سیاست درست و قاطعی نداشته است. در ماده ۱۱ نظامنامه اجتماعیون - عامیون تصریح شده بود که "مجموع کار و رفتار اعضا حزب، باید متوجه یک نکته باشد: نیکروزی و ترقی، ولی به نحوی که به شرف و قدس مذهب، خللی وارد نیاید..."^{۲۰۷}

سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال

۲۰۶ - نگاه کنید به: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صص ۴۱۲-۴۱۳ و ۴۱۶؛ لویح، شیخ فضل الله نوری، صص ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹.

۲۰۷ - دستورنامه حزب سوسیال دموکراتهای ایران - اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱، ص ۴۳. همچنین نگاه کنید به: تعهدنامه جمعیت اجتماعیون - عامیون، اسناد جنبش کارگری، ج ۳، ص ۱۲.

دموکراسی در ایران، استبداد سیاسی حکومت‌های وقت و سرکوب مداوم روشنفکران ترقیخواه، باعث شد تا اولاً: جامعه معاصر ایران از حافظه تاریخی - سیاسی محروم بماند و از انتقال تجربه‌ها و علل شکست مبارزات نسل‌های گذشته به نسل‌های آینده جلوگیری شود و ثانیاً: محروم کردن جامعه از برخورد با اندیشه‌های نوین و ممنوعیت انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام، راه را برای رشد مذهب و شریعتمداران و گسترش هرچه بیشتر نهادهای مذهبی (مساجد، خانقاه‌ها، امام‌زاده‌ها و...) باز گذاشت.

مجموعه این عوامل، ضمن ایجاد عدم علاقه به تحقیقات تاریخی، باعث شد تا افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مترقی و مارکسیستی با التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و عدم مرزبندی روشن با دین و نیز با ناآگاهی از تعالیم اجتماعی اسلام و بی‌اطلاعی از زندگی، تعالیم و عملکردهای پیشوایان "اسلام راستین" و خصوصاً با ناآگاهی از عقاید سیاسی - اجتماعی آیت‌الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در ارتقای آگاهی، سازماندهی و هدایت توده‌ها باز بمانند.

در این میان، نقش حزب توده در توهم‌زایی، التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و شبیه جلوه دادن تعالیم اجتماعی اسلام و سوسیالیسم، بسیار موثر بود.

حزب توده ایران در اوایل فعالیت خود، طی اعلامیه‌ای بتاريخ ۲۵ دیماه ۱۳۲۵ اعلام نمود: "... حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب - بطور کلی - و مذهب اسلام - خصوصاً - احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیة مذهب محمدی منافی نمی‌داند بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می‌کوشد. حزب ما فوق‌العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود که از طرف

روحانيون روشنفکر و دانشمند مورد حمايت قرار گيرد و آرزو دارد که تمام متدینين به ديانت اسلام مطمئن باشند که حزب توده ايران حامى جدی تعاليم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره اى معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتى را (با اسلام) ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسى را که بنام حزب توده ايران دم از مخالفت با دين بزند، آناً و شدیداً از صفوف خود طرد خواهد کرد^{۲۰۸}.

حزب توده ايران در تأييد و حمايت از شورش ارتجاعى ۱۵ خرداد ۴۲ نیز در مقاله اى خطاب به "پيشويان دينى و روحانى" نوشت: "آيت الله خمينى مستغنى از توصيف است. مردم از همه روحانيون - بخصوص از پيشويان مبرز مذهبى - انتظار دارند که مانند آيت الله خمينى، آيت الله ميلانى، آيت الله طالقانى و آيت الله شريعتمدارى و امثال آنها در اين جهاد مقدس و عمومى آزاديخواهانه و استقلال طلبانه مردم ايران شرکت کنند و نيروى معنوى خود را در راه پيروزى اين جهاد بکار اندازند"^{۲۰۹}.

احسان طبرى - بعنوان بزرگترين نظريه پرداز حزب توده ايران - در تطبيق مارکسيسم و اسلام و شبهه آفرينى بين سوسياليسم و اسلام کوشش بسيار کرد. در اين مورد مقاله وى بنام "سوسياليسم و اسلام" داراى اهميت فراوان است^{۲۱۰}. طبرى از "اسلام انقلابى" و "آزادى بخش" چنين

۲۰۸ - مردم، ارگان مرکزی حزب توده ايران، شماره ۶۲، اول تيرماه ۴۲.

۲۰۹ - مردم، شماره ۱، دوره پنجم، ۱۵ خرداد ۴۳. همچنين نگاه کنيد به مقاله ب. کيا: حزب توده ايران و روحانيت مبارز (بمناسبت سالگشت جنش ۱۵ خرداد ۴۲)، دنيا، شماره ۳، ۱۳۵۹، صص ۱۱۱-۱۲۳.

۲۱۰ - ما و روحانيت مترقى، انتشارات حزب توده ايران، ۱۳۵۸؛ مقاله "سوسياليسم و اسلام"، احسان طبرى، در: دنيا، شماره ۶ و ۷، مهرماه ۱۳۵۷ و مقايسه کنيد با مقاله نورالدین کيانورى در: دنيا، آذرماه ۱۳۵۵، صص ۶-۷.

یاد می‌کند: "اگر این نکات: مانند زندگی گرائی، خردگرائی، انسان‌گرائی، پیکاردوستی، دشمنی با اشراف و مال‌اندوزان و عشق به ناتوانان روی زمین را در اسلام و قرآن برجسته کنیم، از آن تعبیری اصیل و انقلابی پدید می‌شود که می‌تواند پاسخگوی خواست‌های امروزین باشد. اسلام نوین انقلابی که در وجود امام خمینی مظهریت می‌یابد در این سیبیل، پویاست و سنن دموکراتیک اسلام - مانند شورا، بیعت و اجماع - را مورد تأکید قرار می‌دهد و به این دین - که در زیر غبار قرون، جلوه خود را از دست داده بود - جلای نو می‌بخشد... گرچه متأسفانه برخی، تنگ‌نظرانه نمی‌خواهند این قرابت (اسلام) با سوسیالیسم را ببینند یا در "مصلحت" خود ندانند... ما اکیداً خواستاریم که این قرابت دو بینش (بینش توحیدی اسلامی و بینش سوسیالیسم علمی) در کنار هم قرار بگیرند تا بتوانند اسوه حسنه را در همه زمینه‌ها بوجود آورند و بر جذابیت اسلام انقلابی باز هم بیفزایند"^{۲۱۱}.

بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، بتدریج چپ‌نویسی در عرصه سیاسی ایران شکل گرفت که گریزان از خط و مشی حزب توده، در جستجوی راه دیگری بود. اما چپ‌نویس ایران نیز بخاطر فقدان آگاهی‌های تنوریک و تاریخی، اساساً تحت تأثیر پوپولیسم و مارکسیسم عامیانه حزب بوده قرار داشت. بر این اساس است که مثلاً مارکسیست معروفی مانند مصطفی شجاعیان - گاندی‌وار - بسال ۱۳۴۳ در مقاله‌ای بنام "جهاد امروز یا تری برای تحرک"، تری تحریم (عدم خرید روزنامه و سیگار، عدم استفاده از بانک‌ها و...) را برای مبارزه با رژیم سرمایه‌داری شاه ارائه می‌دهد. او نیز با

۲۱۱ - دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۸، صص ۱۲ و ۱۳ و مقایسه کنید با مقاله "نگرشی نو از دیدگاه اسلام و تشیع"، رحیم نامور: دنیا، شماره ۱، مرداد ۵۸.

تکیه بر روحانیون و پایگاه اجتماعی آنان و با توجه به شبکه گسترده مساجد در شهرها و روستاها معتقد است که: "ما فکر می کنیم که فتوی دادن این جامعه (روحانیت) در باره بانک ها و غیره اشکال عمده ای نداشته باشد زیرا در حالیکه دستگاه (دولتی) با مزایای حاصله از این مؤسسات، ملت مسلمان را قتل عام می کند، بدیهی است که وظیفه دینی و وجدانی هر فرد باشرقی حکم می کند که این مزایا را - سهم خود - قطع نماید"^{۲۱۲}.

انعکاس التقاط مارکسیسم و مذهب را در مارکسیست های آینده نیز می بینیم، مثلاً خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، دفاعیات خویش را با سخنانی از "مولاحسین" آغاز می کند و می گوید: "سخنم را با گفته ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه، آغاز می کنم. من که یک مارکسیست - لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستجو و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم... اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش های رهائی بخش ایران پرداخته است. سید عبدالله بهبهانی ها، شیخ محمد خیابانی ها نمونه صادق این جنبش ها هستند... چنین است که می توان در این لحظه از تاریخ از مولاعلی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان فارسی ها و اباذر غفاری ها..."^{۲۱۳}.

۲۱۲ - مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی، بیژن جزنی، مقدمه راه فدائی، ص ۶، مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در همین باره: در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۶۹-۷۰.
 ۲۱۳ - دفاعیات خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، بهمن ماه ۱۳۵۲. مقایسه کنید با مقاله "زندگی و پیکار علی"، احسان طبری در: دنیا، شماره ۱، مردادماه ۱۳۵۸. و نیز مقاله م.ح. روحانی: جان گرانبهانی که حسین در راه خلق برکف نهاد: دنیا، شماره ۴، سال ۵۸، صص ۵۷-۶۳.

روشن است که در این دو نقل قول، نه درک درستی از تعالیم مارکسیسم - لنینیسم در بارهٔ دین وجود دارد و نه آگاهی درستی از تاریخ ایران و اسلام چرا که - حداقل - یک قرن قبل از "مولاعلی"، تاریخ ایران شخصیتی چون مزدک داشته است.^{۲۱۴}

باید یاد آور شد که بخش عظیمی از چپ نوین ایران (چپ غیرتوده ای) اگرچه از نظر ایدئولوژیک، مارکسیسم را پذیرفته بود، اما بخاطر خاستگاه مذهبی آن در خانواده های شیعی، در حوزهٔ فرهنگ و اخلاقیات، حامل بسیاری از عناصر اسلامی و خصوصاً شیعی بود: شهادت طلبی، مرگ گرایی، اعتقاد به خون و شهادت (بعنوان ضامن پیروزی مبارزات)، زهد، فقرپرستی، پوشیدن لباسهای کهنه و مندرس (به عنوان همبستگی با کارگران و زحمتکشان) نفی کتاب، هنر و زیبایی و... جلوه هایی از فرهنگ و اخلاقیات شیعی بوده اند. در حقیقت بریدن از اسلام و رسیدن به مارکسیسم با نقد آگاهانهٔ عناصر اخلاقی و فرهنگی شیعه همراه نبوده است.

در کنار مارکسیسم عامیانه حزب توده و التقاط مارکسیسم و ایده آلیسم و تبلیغ نوعی "اسلام انقلابی" توسط این حزب، بعضی از روشنفکران و نویسندگان معروف نیز با تبلیغ نوعی "اسلام راستین"، در انحراف و اغتشاش فکری جامعه در حال تحول ایران - خصوصاً نسل جوان - نقشی اساسی داشته اند که از آن میان باید از جلال آل احمد نام برد.

۲۱۴ - در مورد شخصیت و مواضع سیاسی - طبقاتی حضرت علی و امام حسین نگاه کنید به: پندار یک "نقد" و نقد یک پندار (در باره اسلام و اسلامشناسی)، علی میرفطروس، صص ۳۵-۳۷ و ۴۹-۵۳ و ۷۶-۸۰ در مورد شخصیت واقعی سیدعبدالله بهبهانی در نهضت مشروطیت، نگاه کنید به: حیات یحیی، دولت آبادی، ج ۲، صص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۵۰ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ...

جلال آل احمد که در یک خانواده معروف مذهبی و آخوند پرورش یافته بود، سرخورده از اسلام سنتی و متحجر، در دوران رونق بازار حزب توده (سالهای ۱۳۲۰) به این حزب پیوست و بخاطر همان التقاط مارکسیستی-اسلامی حاکم بر رهبری حزب، در کمترین مدت تا مدیریت نشریه مردم و ارگان تئوریک حزب توده، ارتقا یافت.

با انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) و پیوستن به "نیروی سوم" و خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که کمترین تعقیب و خطری برای او بدنبال نداشت) آل احمد در یک ریاضت صوفیانه، راهی بسوی "سرچشمه" و "بازگشت به خویش" جست. کتاب های "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" محصول این دوران است.

مخالفت با اندیشه های جدید و علمی به اتهام غرب زدگی، دفاع از اسلام و فرهنگ تشیع، تبلیغ و تأکید بر "وحدت روشنفکر با روحانیت" (یا بقول آیت الله خمینی: "وحدت حوزه با دانشگاه")، متهم کردن نویسندگان و روشنفکران غیرمذهبی به خیانت و مبارزه با آنان بعنوان "غریزده"، دفاع از بزرگترین و معروف ترین مرتجع انقلاب مشروطیت (شیخ فضل الله نوری) و شخص خمینی - بعنوان دو نمونه از بزرگترین روشنفکران تاریخ معاصر ایران - همه و همه - جوهر اندیشه های سیاسی-اجتماعی این دوره آل احمد است.^{۲۱۵} او در آخرین مرحله، با سفر به خانه خدا (کعبه) سرانجام چونان "خسی" به "میقات" اندیشه های اسلامی پیوست و مستقیم

۲۱۵ - نگاه کنید به: غرب زدگی، ص ۷۸؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۵۵ و ۵۶ و ۶۳ و ۶۶ و ۶۸ و ۲۳۲. مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در باره آیت الله خمینی، بازشناسی هویت...، ص ۲۴۵. آل احمد در دیدار با شریعتی، این دیدار را مثبت می نامد و از اینکه در رابطه با مسائل روشنفکری ایران با دکتر شریعتی "راه مشترکی" را دنبال می کند، ابراز خوشحالی و رضایت می نماید. نگاه کنید به: خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۱.

و غیرمستقیم - نظریه پرداز حاکمیت اسلامی گردید.^{۲۱۶} علاوه بر گرایش التقاطی حزب توده و کوشش معدودی از روشنفکران "لائیک" در اسلامیزه کردن مارکسیسم و سوسیالیسم، از اوایل دهه ۱۳۴۰ ما شاهد کوشش های عده ای از روشنفکران مسلمان در سوسیالیزه کردن اسلام هستیم. فرم ارضی و اجتماعی شاه (در بهمن ۴۱) ترکیب طبقاتی نوینی در جامعه ایران بوجود آورد و باعث شد تا طبقه متوسط شهری، رشد و گسترش چشم گیری یابد. این طبقه نوین بنا بر سرشت طبقاتی خود، در برخورد با طبیعت و انسان، جهان بینی و دیدگاههای نوینی طلب می کرد که نمی توانست آنها در تعالیم اخلاقی و آموزش های اجتماعی اسلام سنتی بیابد. متزلزل شدن ساختار فئودالی جامعه و تحولات اقتصادی- اجتماعی ناشی از آن، گسترش مدارس عالی و دانشگاهها، رشد و توسعه تکنولوژی مدرن و نفوذ عقاید متفکران و فلاسفه اروپائی، همه و همه، بر توقعات سیاسی- اجتماعی و دیدگاههای فلسفی اقشار خرده بورژوازی مدرن شهری تأثیری اساسی گذاشت بطوریکه ضمن تضعیف سلطه دیرپای روحانیون سنتی، بسیاری از "مسلمات چند هزار ساله" و انبوهی از باورهای مذهبی را متزلزل ساخت، آنچنانکه متفکر معروف اسلامی (مرتضی مطهری) اعتراف می کند: "حقیقت امر این است که تجدد علمی اخیر اروپا در اثر تکان سختی که به افکار داد، مسلمات چند هزار

۲۱۶ - نگاه کنید به: خسی در میقات، انتشارات رواق؛ همچنین به نامه جلال آل احمد به آیت الله خمینی از بیت الله الحرام (مکه) بسال ۱۳۴۳ که در آن خود را "فقیر گوش بزننگ و بفرمان و فرمانبردار" نامیده است: روزنامه رسالت، سه شنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۷۳.

ساله بشر را در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشتت فکری عجیبی ایجاد کرد... و قهراً افکار را در مورد مسایل دینی نیز مرده و متزلزل ساخت^{۲۱۷}.
 بی اعتقادی به باورهای مذهبی و گرایش نسل جوان (خصوصاً دانشجویان) به مطالعه آثار ماتریالیستی و مارکسیستی، شریعتمداران سنتی را هراسان ساخت. دولت های وقت نیز با سانسور مطبوعات و توقیف کتب "ضاله"، از انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام جلوگیری کرده، با تأسیس دانشکده معقول و منقول و تشکیل "سپاه دین"، در اشاعه خرافات مذهبی و تقویت و توسعه شبکه های دینی (مساجد و امام زاده ها) کوشیدند.
 در چنین شرایط مساعدی است که عده ای از روشنفکران مسلمان (خصوصاً مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) نیز با اخذ آرا و عقایدی از فلسفه مدرن (مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) و تلفیق آنها با اسلام سنتی کوشیدند تا اسلام را از خطری جدی نجات دهند. آنان، ضمن اعلام "حالت نیمه مرده و نیمه زنده دین و وضعیت بسیار بسیار خطرناک آن" و "علل گرایش جوانان به مادگرایی" به ضرورت یک "نهضت پروتستانیسم اسلامی" و "احیا فکر دینی" و "لزوم نوکردن مذهب" تأکید کردند^{۲۱۸}.

۲۱۷ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، سیدمحمدحسین طباطبائی، مقدمه مرتضی مطهری، ص ۱۸۰

۲۱۸ - در این باره نگاه کنید به: احیا فکر دینی، مرتضی مطهری؛ علل گرایش به مادگرایی (ماتریالیسم)، مرتضی مطهری؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، سیدمحمدحسین طباطبائی؛ رهبری نسل جوان، مرتضی مطهری؛ اسلام جوان، مهندس مهدی بازرگان؛ رنسانس اسلامی، دکتر علی شریعتی؛ مذهب علیه مذهب، دکتر شریعتی؛ از کجا آغاز کنیم، دکتر شریعتی؛ پدر و مادرها، ما متهمیم، دکتر شریعتی؛ سیر تحول تدریجی قرآن، مهندس مهدی بازرگان و... جالب است که دکتر علی شریعتی کتاب سیر تدریجی تحول قرآن را "کشفی همسنگ

دکتر شریعتى در باره "حالت خطرناک دین" و رواج فلسفه ها و عقاید "بنیاد کن اعتقادى" در این دوران تأکید مى کند: "با حمله های پیگیر و نیرومند امواج و حتى طوفان های بنیادکن اعتقادى و اخلاقى و مکتب های فکرى و فلسفى این عصر - که از هر طرف بشدت دارد به نسل جدید روشنفکر هجوم مى آورد - احتمال این هست که در دو سه نسل دیگر، بسیاری از اصول اعتقادات خویش را از دست بدهیم و نسل های آینده اصولاً کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه ها نداشته باشند... خطر اینست، خطری که همیشه حرفش را مى زنیم اینست... اگر محتوای اسلام را در ظرف های بیانی و علمى مناسب با زمان خویش تجدید و مطرح نکنیم، ظرف و ظروف - هر دو - نابود مى شوند"^{۲۱۹}.

"لزوم نوکردن مذهب در ظرف های بیانی و علمى مناسب"، دکتر شریعتى و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" را مجبور ساخت تا برای هرچه "علمى تر کردن" اسلام و مطبوع و مقبول ساختن آن در ذهن جوانان و دانشجویان از مفاهیم و واژه های فلسفى و سیاسى - اقتصادى مکاتب روز (خصوصاً مارکسیسم) استفاده کنند. آنان با استفاده (یا سوء استفاده) از مفاهیم مارکسیستى و جامعه شناسى مدرن (از جمله: تضاد، دیالکتیک، طبقه، تاریخ، جامعه بى طبقه و...) و سوار کردن آنها بر مفاهیم اسلامى کوشیدند تا اسلام و تشیع را بعنوان عالی ترین و علمى ترین مکتب فلسفى و سیاسى - اجتماعى تاریخ به جامعه در حال تحول ایران معرفی نمایند و سرانجام نیز - با غرور - مدعى شوند: "این

کشف اسحق نیوتن" مى داند. در این کتاب، "وحى بودن قرآن به همان اندازه بیهی مى نماید که علمى بودن طبیعت"!! نگاه کنید به: شیعه یک حزب تمام، ص ۸۱، م. ۷۱.

۲۱۹ - امت و امامت، دکتر على شریعتى، صص ۴۷۰-۴۷۱، م. ۲۶۰؛ اسلام شناسى، ج ۲، صص ۵۶-۵۷، م. ۱۷۰؛ یاد و یادآوران، ص ۱۷۸، م. ۷۱.

ما نیستیم که تازه این حرفها را از مارکسیستها گرفته باشیم. این مارکسیستها هستند که این حرفها را تازه از اسلام و مذهب (شیعه) گرفته اند”^{۲۲۰}.

بررسی عقاید نظریه پردازان “اسلام راستین” مسئله مهمی است که باید به طور اساسی به آن پرداخت. زیرا - همانگونه که گفته ایم - ترویج و تبلیغ این افکار در سالهای ۴۰-۵۷ باعث انحطاط و اغتشاش فکری جامعه (خصوصاً نسل جوان) شد، انحطاط و اغتشاشی که ضمن تأثیرات مخرب بر جامعه در حال تحول ایران، باعث احیاء عقاید متروک اسلامی و در نهایت موجب “تأسیس” نظری جمهوری اسلامی حاکم بر ایران گردید، هم از این روست که نهادها و رسانه های فرهنگی جمهوری اسلامی اینک - مثلاً - از دکتر شریعتی به عنوان “عامل بوجود آورنده یک انقلاب فرهنگی کم نظیر در تاریخ” یاد می کنند.^{۲۲۱}

در بررسی عقاید نظریه پردازان “اسلام راستین” - که امروزه در

غرب به “بنیادگرایان” (fundamentalistes یا integristes) معروف اند - آیا

۲۲۰ - جهت گیری طبقاتی در اسلام، دکتر شریعتی، ص ۲ و ۳. همچنین نگاه کنید به: اسلام و مالکیت، سید محمود طالقانی، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، دکتر حبیب الله پایدار، صص ۹۷ و ۲۱۷ و ۲۳۱-۲۳۲ و ۲۶۱-۲۶۲ و ۲۶۳-۲۶۴؛ جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر وردانسی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸ و ۱۶۸؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۷۶، ص ۲۰، مقاله محمدعلی توحیدی، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵

مى توان همه آنها را در يك دسته و ردیف قرار داد و عقايد همه آنان را يكجا بررسى كرد؟

جواب مى تواند مثبت باشد، زيرا كه علیرغم اختلاف در شیوه بیان و خاستگاه اجتماعى این متفكران، شالوده نظرى و جوهر فكرى آنان - خصوصاً در باره آزادى، دموكراسى و حاكمیت سياسى - يكى است.^{۲۲۲} همه این متفكران، "حكومت صدر اسلام" و "اسلام ناب محمد و على" را بعنوان "اسلام راستین" شناخته و "بازگشت به اسلام اولیه" كه بقول دكتور شریعتى: "چهارده قرن از آن دور شده اند" را مقصد و مقصود همه اعتقادات و مبارزات خود قرار داده اند.^{۲۲۳}

۲۲۲ - دكتور شریعتى در باره ماهیت اختلاف خویش با روحانیون سنتى و آخوندهای حوزه علمیه قم - به روشنى - تصریح مى کند: "اختلاف من با او (آخوند) اختلاف پسر و پدرى است در داخل يك خانواده... بنابراین کماکان انتقاد و پیشنهاد مى کنم، اما در برابر بیگانه (یعنى: غیراسلامى ها، غیرمذهبی ها، کافر ها و کمونیست ها) تسلیم محض آنها (ملاها) هستم... من همیشه قوی ترین، مؤمنانه ترین و متعصبانه ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقى کرده ام، دفاع، نگاهبانى و جانبدارى از این جامعه علمى (یعنى حوزه علمیه قم) و وظیفه هر مسلمان مؤمن است... بزرگترین پایگاهی كه مى توان امیدوار آن بود كه توده های ما را آگاه کند، اسلام راستین را به آنان ارائه دهد و در احیاء روح اسلام عامل نیرومند و مقتدرى باشد همین پایگاه طلبه و حوزه و حجره های تنگ و تاریک است. تذکار این مطلب نه بخاطر مصلحت است چرا كه خدا و خلق مى دانند كه تاكنون دروغى را بخاطر مصلحت نگفته بودم، نگفته ام و نخواهم گفت"، اسلامشناسى، ج ۳، صص ۱۴ و ۱۵، م. ۱۸۸؛ قاسطین، مارقین، ناكثین، صص ۳۷۲ و ۳۷۴؛ م. ۲۶۱. كلمات داخل پرانتز از ماست.

۲۲۳ - نگاه كنید به: پیرامون انقلاب اسلامى، مرتضى مطهرى، صص ۴۰-۴۱؛ امت و امامت، دكتور على شریعتى، صص ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۷۲، م. ۲۶۱؛ چه باید كرد؟ دكتور شریعتى، صص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۴، م. ۲. لویح، شیخ فضل الله نوری، صص ۵۰ و ۵۲ و ۵۵؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینى، صص ۱۰ و ۳۲ و ۵۲-۵۳؛ مصاحبه مهندس مهدى بازرگان، روزنامه کیهان، چهارشنبه ۴ بهمن ماه ۵۷؛ تبیین جهان، مسعود رجوى، دفتر اول، ص ۴۱؛ دیدگاههای مجاهدین در باره قانون اساسى دولت اسلام، صص ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۵ و ۲۸.

بررسى آراء و عقايد نظريه پردازان "اسلام راستين" به ما نشان خواهد داد كه جوهر واقعى و ماهيت مشترك افكار آنان در سه اصل زير خلاصه مى شود:

۱- جوهر ضدماركسيستى و ضدكمونيستى (در مفهوم فلسفى و سياسى آن).

۲- خصلت ضدغربى (ضديت با مظاهر تمدن غرب و نفى فلسفه سياسى، آزادى و دموكراسى غربى).

۳- فلسفه ولايت (فقيه و رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتير (فاشيسم و استالينيسم).

ما، در اين جا ضمن اشاره اى گذرا به موارد ۱ و ۲ بخاطر اهميت مسئله آزادى، دموكراسى و حاكميت سياسى، در نقد آراء متفكران "اسلام راستين" بيشتر به فلسفه ولايت (فقيه و رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتير (فاشيسم و استالينيسم) در حاكميت سياسى مى پردازيم.

۱- جوهر ضدمارکسیستی و ضدکمونیستی
 گفتیم که بدنبال اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه (در سال‌های ۱۳۴۰) و رشد طبقه متوسط شهری در عرصه مناسبات اقتصادی- اجتماعی، این طبقه نوین، جهان بینی و دیدگاههای نوینی را در برخورد با طبیعت و انسان طلب می کرد که نمی توانست آنرا در تعالیم اخلاقی و اجتماعی اسلام سنتی پیدا نماید. گسترش دانشگاهها و مراکز عالی آموزشی، ورود تکنولوژی و رونق دانش مدرن، نشر عقاید متفکران اروپائی و فروریختن بسیاری از دگم ها و باورهای مذهبی، ضمن اینکه موقعیت اجتماعی و سلطه دیرپای روحانیون سنتی را با خطر جدی روبرو ساخت، باعث شد تا نسل جوان (خصوصاً روشنفکران و دانشجویان) به مطالعه آثار مارکسیستی و ماتریالیستی جلب و جذب شوند. این جریان، که در طول سالهای پس از رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) نیرومند بود، پس از فرم ارضی- اجتماعی سال‌های ۴۰ قوی تر گردید. حجت الاسلام سید محمد خاتمی (وزیر ارشاد اسبق و رئیس جمهور کنونی رژیم اسلامی) در این باره یادآور می شود: "مدارس جدید (دانشگاهها) پایگاههای روشنفکری الحادی برای برداشتن آخرین مقاومت دین در مقابل تفکر و تمدن ضددینی و ضدخدائی استکبار شرق و غرب بود و قهرمان این صحنه ها و این پایگاهها، روشنفکران بی دین، غرب زده و ملحد... بودند"^{۲۲۴}.

۲۲۴ - کیهان هوانی، ۲۷ خرداد ۶۶، ص ۲۶؛ مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در: بازگشت به خویش، ص ۲۴۸، م. ۲۷۱؛ سخنرانی آیت الله سیدعلی خامنه ای: کیهان هوانی، ص ۲۰، شماره ۷۹۹، ۲۷ مهرماه ۱۳۶۷. این گزارش نظر محققانی را که کوشش می کنند فضای مذهبی حاکم بر انقلاب ۵۷ را بر سرتاسر تاریخ اجتماعی ایران معاصر تعمیم دهند تا از

نفوذ عقاید مارکسیستی در این دوران سبب پیدایش و پرورش نسل جدیدی از مارکسیست‌های ایرانی گردید که گروه بیژن جزنی و سپس گروه پرویز پویان و مسعود احمدزاده (از شاگردان اولیه کانون نشر حقایق اسلامی) از آن جمله‌اند. عقاید مارکسیستی و ماتریالیستی در این دوران، بخصوص بر بخش مهمی از انقلابیون مذهبی تأثیر اساسی گذاشت. این تأثیر را می‌توان در عقاید نخستین بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق (سعید محسن، محمد حنیف نژاد، ناصر صادق و...) نیز مشاهده کرد.^{۲۲۵} تأثیر این عقاید بر بخش عمده‌ای از کادرها و اعضای مرکزی سازمان مجاهدین خلق، بعدها به انشعاب بزرگ سال ۵۴ و موجب پیدایش مجاهدین مارکسیست (سازمان پیکار) شد. دکتر علی شریعتی در همین دوران - ضمن تبلیغ "بازگشت به خویش" (یعنی اسلام) تأکید می‌کند: "بطور کلی مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه و از دو سوی مختلف، آنچه را که شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی ملت‌ها می‌نامیم، مورد هجوم قرار دادند"^{۲۲۶}.

این طریق، "دینیت" و "اسلامیت فرهنگ ایران" را استنتاج نمایند، مورد انکار قرار می‌دهد. در این باره، سلسله مقالات بابک بامدادان در: نشریه الفباء، شماره‌های ۱-۴ و نشریه زمان نو، شماره‌های ۱۰ و ۱۱ قابل ذکر است.

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که احزاب سیاسی، نشریات و روزنامه‌های مهم، اتحادیه‌های کارگران، کشاورزان، زنان و کمیته‌های اصناف در این دوران - بطور کلی - فاقد خصلت مذهبی یا اسلامی بوده‌اند. انقلاب مشروطیت ایران نیز - در کلیت خود - اساساً دارای فضا و هدف‌های غیرمذهبی بود بطوری که ضمن اعدام یکی از بزرگترین مراجع اسلامی آن عصر (شیخ فضل‌الله نوری) توسط مردم، دیگر رهبران بزرگ مذهبی (مانند طباطبائی، بهبهانی و...) نیز مجبور به دنباله‌روی از خواست‌های مردم بودند. در این باره نگاه کنید به: لوائیح، شیخ فضل‌الله نوری، صص ۱۴-۱۶ و ۲۰-۲۲ و ۲۸-۳۲ و ۳۵ و ۳۷ و ۳۹ و ۵۵-۵۶ و ۵۸ و ۶۶؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش اول، صص ۳۰۶ و ۳۲۱؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، صص ۴۲۲-۴۲۳. ۲۲۵ - نگاه کنید به: اقتصاد، محمود عسگری زاده؛ شناخت، محمد حنیف نژاد، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق. ۲۲۶ - بازگشت به خویش، ص ۸۵.

حجت الاسلام سید محمد خاتمی نیز، ضمن یادآوری رونق مارکسیسم در این دوران و ضعف و زبونی اسلام در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی می نویسد: "دانشگاهها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند - بویژه الحاد مارکسیستی - بچه های مسلمان ما در دانشگاههای ایران قاچاقی زندگی می کردند"^{۲۲۷}.

همه این عوامل باعث شدند تا از یکطرف، رژیم شاه برای مبارزه با "خطر کمونیسم" با تشکیل "سپاه دین"، به تقویت اسلام و شریعتمداران و توسعه مساجد و دیگر مراکز مذهبی پردازد، و از طرف دیگر: موجب گردیدند تا متفکران و روشنفکران اسلامی از حوزه ها و حجره های خویش بیرون خزیده، با استفاده از متون و منابع ابتدائی (مثل "اصول مقدماتی فلسفه") به نقد مارکسیسم و ماتریالیسم پردازند. پیدایش انجمن های اسلامی نهضت آزادی (به رهبری مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی)، کانون نشر حقایق اسلامی (به سرپرستی محمدتقی شریعتی) حسینیه ارشاد (به سرپرستی مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) - در این راستا بوده و لذا - تا مدت ها - فعالیت های آنها با نظر مساعد رژیم شاه همراه بود.^{۲۲۸}

۲۲۷ - مقاله "تهاجم هنرمندان به مبادی الحادی مدرن": کیهان هوانی، ۲۷ خرداد ۱۳۶۶، ص ۲۶.

۲۲۸ - مرحوم محمدتقی شریعتی یادآور می شود که: "مبارزه ما در کانون نشر حقایق اسلامی در سه جهت صورت می گرفت، بعبارت دیگر، ما به سه طریق مبارزه می کردیم، نخستین مرحله: در جریان این مرحله از مبارزات در عین اینکه می کوشیدیم بی پایگی مکتب کمونیسم و مارکسیسم را نشان بدهیم، در برابر، از اسلام سخن می گفتیم و ارزشهای اسلام را مطرح می کردیم"، ویژه نامه استاد محمدتقی شریعتی، ضمیمه ارشاد (نشریه هواداران اندیشه دکتر شریعتی) شماره ۳۱-۳۳، خرداد ۶۶، ص ۳. مقایسه کنید با: مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی شاه، ص ۸۲ و ۱۲۲ و ۱۲۴. همچنین نگاه کنید به: فیلسوف و فیلسوف نماها، آیت الله مکارم شیرازی، قم، ۱۳۳۴. در مورد فعالیت های دکتر علی شریعتی با موافقت رژیم، نگاه کنید به مقاله روشنگر دکتر جلال متینی (استاد سابق دانشکده ادبیات مشهد و همکار دکتر علی شریعتی) در: ایرانشناسی، شماره ۲، ۱۳۷۳، خصوصاً صص ۳۸۳-۳۸۹.

۲- خصلت ضدغربی

اسلام و حکومت اسلامی - اساساً - یک نظام ایدئولوژیک است. در این نظام، انسان‌ها تنها با ارزش‌های ایدئولوژیک ارزیابی و داوری می‌شوند. اعتقاد به مذهب - بعنوان یک استراتژی و یک ایمان - و عقیده به اسلام - بعنوان یک ایدئولوژی - همه ارزش‌های انسانی و اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. بنابراین: اصالت اسلام بعنوان یک حقیقت برتر، انحصارگرایی، خودبینی و تمام‌خواهی (totalitarisme) جوهر ذاتی چنین نظام و تفکری است.

برخورد نظریه پردازان "اسلام راستین" با فرهنگ و تمدن غرب نیز از خصلت خودخواه و خودگرای نظام اسلامی برمی‌خیزد. تقریباً همه آنان (خصوصاً دکتر علی شریعتی) آنجا که مدنیت، آزادی، دموکراسی و دیگر ارزش‌های اجتماعی - سیاسی غرب مطرح است یا به انکار می‌پردازند و یا به اقتباس و استسلام (یعنی اسلامی کردن مفاهیم فلسفی، سیاسی و اقتصادی غرب).

نخستین نظرات مدون در باره غرب را می‌توان در کتاب "غرب زدگی" جلال آل احمد جستجو کرد. این کتاب، در حقیقت مانیفست روشنفکران اسلامی ایران در برخورد با تمدن و فرهنگ غرب است.

جلال آل احمد پس از سرگشتگی‌های سیاسی - فلسفی، سرانجام به تفکرات اسلامی بازگشت. او "بعنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی"^{۲۲۹} کوشید تا عقل ستیزی خود را در لافافه غرب ستیزی و دشنام به روشنفکران غیرمذهبی (بعنوان غریزدگان) پیوشاند و از این طریق، ضرورت "بازگشت

به خویش" (یعنی بازگشت به فرهنگ تشیع) را در جامعه در حال تحول ایران، توجیه و تبلیغ نماید. آل احمد ضمن درک نادرست از آزادی و دموکراسی غربی و تقلیل احزاب سیاسی اروپا تا حد "منبرهائی برای تظاهرات مالیخولیا آمیز آدم های نامتعادل" و ضمن ابراز تأسف از اینکه "ما نتوانسته ایم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم فرهنگ غرب حفظ کنیم"، "روحانیت ایران را آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی" می دانست و برای تدارک و تداوم این مقاومت علیه فرهنگ و تمدن غرب، "وحدت روحانی و روشنفکر" و "تدریس قصص مذهبی و ملی در مدارس" را توصیه می کرد.^{۲۳۰}

با چنین برداشتی از غرب و غریزدگی است که دکتر شریعتی نیز ضمن تأکید به "هجوم مدرنیسم به شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی مان" کوشش می کند تا "نسل ما را از آن خیرگی و خودباختگی و احساس حقارت در برابر تمدن غرب" رهائی بخشد.^{۲۳۱}

دکتر شریعتی در سال های ۱۹۶۰ (در اوج جنبش دانشجویی و روشنفکری فرانسه) تحصیلات عالی خویش را در دانشگاه های پاریس به پایان رسانید و بنابراین طبیعی بود که وی درک روشن تری از فرهنگ و تمدن غرب (خصوصاً فرانسه) داشته باشد. اما او - متأسفانه - پسان آخوندی که بهر حال از حجره قدیمی و سنتی خویش بیرون خزیده، در اولین برخورد با غرب و ارزشهای علمی، عقلی و مادی آن، واکنشی شرم آلود و ارتجاعی ابراز می کند. دکتر شریعتی براساس دگم های ایمانی و اصول

۲۳۰ - نگاه کنید به: کارنامه سه ساله، صص ۱۶۶-۱۶۷؛ غرب زدگی، صص ۲۸ و ۳۵-۳۶

و ۱۰۲-۱۰۳؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۷۳.

۲۳۱ - بازگشت به خویش، ص ۸۵؛ شیعه، صص ۳۵ و ۱۲۹، م. آ. ۷.

اعتقادی خویش - که به عقیده او: "حقایق ثابت و لایتغیر است"^{۲۳۲} با پیشداوری، به داوری ارزش های عقلی، مادی و فردی غرب می پردازد و می نویسد: "برای مصونیت از میکرب غربزدگی... و برای نیرومند شدن در برابر هجوم ارزش های عقلی، مادی و فردی غرب، خود را با حکایات مشنوی (مولانا) واکسینه کردم"^{۲۳۳}.
 این "پرهیز" یا "واکسیناسیون فرهنگی" از این اعتقاد دکتر شریعتی ناشی می شد که: "نهضت تشبه به غربی (غربزدگی) همچون طوفانی، برج و باروی تعصب را که بزرگترین و قوی ترین حفاظ های وجود ملت ها و فرهنگ ها بود، فرو ریخت و راه برای نفوذ غربی و ویرانی ارزشهای تاریخی و سنتی و اخلاقی ملت های شرقی باز شد و مردم ما - در برابر آن - بی دفاع ماندند"^{۲۳۴}.
 برای بسیاری از نظریه پردازان "اسلام راستین" فرهنگ و تمدن غربی مقوله ای "فاسد"، "گمراه کننده" و "ضد اخلاقی" است. آنها، آزادی و مدنیت غرب را تنها در "روابط جنسی"، "آزادی شهوات"، "آزادی همجنس بازی" و "مجالس شب نشینی و رقص" خلاصه کرده و نتیجه می گیرند که: "جامعه متمدن امروزی (یعنی غرب) جامعه ای است منحط، فاسد و متعفن" و لذا بر اخلاقیات و ارزش های اسلامی تأکید می کنند.^{۲۳۵}

۲۳۲ - شیعه، ص ۱۷۸، م. ۷.

۲۳۳ - اسلامشناسی، ۲، صص ۱۴۷-۱۴۸، م. ۱۷۲.

۲۳۴ - همان کتاب، ص ۸۵.

۲۳۵ - از جمله نگاه کنید به: روابط اجتماعی در اسلام، سید محمد حسین طباطبائی،

ص ۳۰؛ پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ مسئله حجاب،

مرتضی مطهری، صص ۲۲۴-۲۲۵.

۳- ولايت فقيه (رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتري (فاشيستم و استالينيستم)

آزادى و دموكراسى در نظام اسلامى
امامت، امت و جامعه بى طبقه توحيدى
اسلام مانند ديگر اديان سامى، اساساً يك دين خداسالار است و انسان ها - در تحليل نهاى - يا "عبد الله" (بنده خدا) هستند يا "اغنام الله" (گوسفندان خدا).

تصوير خدا در قرآن، تصوير يك فرمانرواى مطلق قبائل پدرسالار است و ضرورت وجودى ظهور پيغمبران؛ گمراهى، ضلالت، طفوليت و نادانى انسان ها و نياز فطرى آنان به يك هدايت كننده و پيشوا (رسول و امام) مى باشد. مسئله "خداگونگى انسان" در قرآن^{۲۳۶} و خليفه خدا بودن انسان بر روى زمين^{۲۳۷} كه مستقيماً از تورات اخذ و اقتباس شده است^{۲۳۸}، در اسلام و خصوصاً در شيعه نه بر "نوع انسان" بلكه ناظر بر "فرد" (يعنى پيغمبر، امام و ولي فقيه) مى باشد. در چنين ديدگاهى، پيغمبر و امام چونان پدر يا شبانى است كه از طرف خدا، رسالت و ولايت (سرپرستى) دارد تا خيل عظيم گله هاى انساني را از ورطه ضلالت و جهالت، بسوى كمال هدايت كند.

مرگ حضرت محمد (در سال ۱۱ هجرى/۶۳۱ م) و مشخص نبودن جانشين او، اختلافات و منازعات فراوانى را در جامعه اسلامى آن زمان

۲۳۶ - سوره حجر، آيه ۲۹.

۲۳۷ - سوره بقره، آيه ۸۲.

۲۳۸ - سفر پيدايش، باب اول، آيه ۲۶-۲۸.

بدنبال داشت. از يكطرف: ابوبكر، عمر، عثمان و ديگران (بعنوان شيوخ و بزرگان قریش و اصحاب نزديك پيغمبر) و از طرف ديگر: حضرت على (بعنوان داماد و وارث پيغمبر) كشمکش هاى شديدى را براى تصاحب قدرت سياسى - مذهبى آغاز كردند. اكثريت مسلمانان، ابوبكر را بعنوان خليفه اول در نظر داشتند، در حاليكه على و گروه قليلى از ياران او، با استناد به گفته محمد در "غدیر خم" (هر كس من مولای اويم، على مولای اوست) معتقد به وصايت پيغمبر جهت انتصاب على به خلافت (امامت) بودند.^{۲۳۹} در جريان سقيفه، گروهى معتقد به انتخاب خليفه از طريق اجماع مسلمين بودند، در حاليكه گروه اندكى، خلافت (امامت) را مبتنى بر اصل وصايت، موروثى و مختص به خاندان پيغمبر (على) مى دانستند.^{۲۴۰}

بدین ترتیب: شیعه با نفی اصل انتخاب و اراده اکثریت مردم و با اعتقاد به اصل وصایت و انتصاب، فلسفه سياسى خود را مبنى بر الهى و موروثى بودن امامت (خلافت) در خاندان على - در طول دوازده نسل - اعلام مى كند. بعبارت ديگر: تداوم و استمرار رهبرى پيامبر را - در طول دوازده نسل - دوازده امام بعهدده دارند كه "از بالا" و از طرف فرماندهى انقلاب اسلامى و نخستين ايدئولوگ نهضت (يعنى حضرت محمد) براساس وصايت، تعيين شده اند كه آخرين آنان امام دوازدهم است كه تا قيامت، رهبرى جامعه اسلامى را برعهده دارد... وصايت اينست، مردم بايد به اين وصيت عمل كنند، مردم بايد زمام خود را به دست

۲۳۹ - در باره غدیر خم و بى پایه بودن استدلال شيعيان نگاه كنيد به: اسلامشناسى، على ميرفطروس، چاپ يازدهم، صص ۷۱-۷۳.

۲۴۰ - نگاه كنيد به: خاندان نويختى، اقبال آشتياني، صص ۵۳-۵۸؛ فرق الشيعه، نويختى، صص ۷۴ و ۱۶۰ و ۱۷۶؛ تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۳۲۸-۱۳۳۶ و ۱۳۴۲-۱۳۵۴.

”ولى“ بدهند وگرنه به گمراهى افتاده اند... امامت (خلافت)، منصبى است الهى و نه شورائى و انتخابى... امامت يك حق ذاتى است ناشى از ماهيت خودِ امام نه ناشى از عامل خارجى انتخاب...^{۲۴۱}

بنابراين: فلسفه سياسى شيعه - بطور آشكار - ماهيت تبعيض نژادى و برترى قومى و ارثى خود را - با انحصار حق حكومت در خاندان على در طول دوازده نسل - به نمايش مى گذارد. در اين فلسفه، پيغمبر يا امام چونان ”پدر“ يا ”شبان“ى است كه از طرف خدا رسالت و ولايت (سرپرستى) دارد تا گله هاى انسانى را از ورطه ضلالت و جهالت بسوى كمال (نه سعادت) هدايت كند. در اين ديدگاه، نادانى، طفوليت فكرى و گمراهى اكثريت مردم جامعه - بعنوان يك واقعيت - امرى مسلم و پذيرفته شده است. قرآن در بيش از ۲۰ مورد، اكثريت مردم را ”جاهل و نادان“ (واكثرهم لايعلمون) مى داند و در بيش از ۱۹ مورد اكثريت مردم را ”بى خرد و بى عقل“ و ”فاسق“ معرفى مى كند و در موارد متعددى آنان را ”ناسپاس“ و ”فاسد“، ”گمراه“، ”منكر حق“ و ”گمراه كننده“ مى نامد. بنابراين به پيغمبر توصيه مى شود كه از آراء و خواست اكثريت مردم، پيروي مكن زيرا ”اگر از اكثريت مردم پيروي كنى، آنان ترا از راه

۲۴۱ - شيعه يك حزب تمام، دكتور على شريعتى، صص ۱۵۱ و ۱۶۷، م. ۷۷؛ امت و امامت، صص ۵۷۷-۵۷۹ و ۶۳۱، م. ۲۶۶؛ اسلام شناسى، ص ۳۱، م. ۳. مقايسه كنيد با كلينى: اصول كافى، ج ۲، ص ۲۵؛ آيت الله خمينى، ولايت فقيه، صص ۲۱ و ۷۰؛ آيت الله مطهرى، خلافت و ولايت از نظر قرآن و سنت، مقاله ولاءها و ولايت ها، ص ۳۶۲؛ استاد محمدتقى شريعتى؛ خلافت و ولايت در قرآن و سنت، صص ۶۵ و ۱۸۷ و ۱۸۹ و ۱۹۹؛ آيت الله سيدصادق روحانى؛ نظام حكومت در اسلام، صص ۲۹-۳۰؛ محمدحسين حبيبي (عضو سازمان مجاهدين خلق)، ضرورت عام رهبرى، صص ۱۴۵-۱۴۸؛ حجه الاسلام سيدحسن طاهرى خرم آبادى: ولايت فقيه و حاكميت ملت، صص ۹۵-۹۶؛ مجله پيام انقلاب، شماره ۶۹، ص ۴۸.

حق و حقيقت منحرف مى سازند“^{۲۴۲}.
 اعتقاد به گمراهي، ناداني و طفوليت فكري اكثريت مردم بعنوان برجسته ترين ويژگي تشيع^{۲۴۳} جوهر اعتقادي همه نظريه پردازان “اسلام راستين” است. در آراء اين نظريه پردازان، اكثريت مردم بعنوان “گله”، “كودك خردسال” و “راس ها” (الاغ و گاوها) تصور شده اند. آيت الله خميني تأكيد مى كند: “مردم، جاهل و ناقصند و نيازمند كمال اند و ناكاملند...”^{۲۴۴} بنظر آيت الله سيدصادق روحاني نيز: “اكثريت مردم نادان و ناقص و محتاج و غيركاملند... و نمى توانند خير و شر را تشخيص دهند...”^{۲۴۵}

دكتور على شريعتي نيز در توجيه انتصابي بودن امام (پيشوا) و عدم اعتبار آراء اكثريت مردم، ضمن منحن ناميدن اكثريت مردم جامعه، آنان را به گوسفنداني تشبيه مى كند كه فاقد عقل و اراده اند، او با اين پيشداوري كوشش مى كند تا در باره ضرورت ماهيت ضددمكراتيك حكومت اسلامي داوري نمايد: “جهل توده هاي عوام مقلد منحن و بنده واري كه راي شان را به يك سواري خوردن يا يك شكم آب گوشت به

۲۴۲ - و ان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله، سورة انعام، آية ۱۱۶. همچنين نگاه كنيد به: سورة مائده، آية ۵۹ و ۱۰۳؛ سورة آل عمران، آية ۱۱۰؛ سورة اعراف، آية ۱۰۲؛ سورة توبه، آية ۸؛ سورة زخرف، آية ۷۸؛ سورة فجر، آية ۱۲. وسوره هاي ديگر. حضرت على نيز در خطبه هاي خویش، اكثريت مردم را بعنوان كساني تعبير مى كند كه هميشه بر باطل اجتماع مى كنند و در مسير گمراهي گام مى نهند. او معتقد است كه “توده هاي مردم همواره بر سر سفره اي جمع مى شوند كه سيري آن اندك و گرسنگي آن بسيار است”، نهج البلاغه، ص ۱۹۲، خطبة ۶۴۹.

۲۴۳ - اندیشه هاي سياسي در اسلام، حميد عنایت، ص ۴۴.

۲۴۴ - ولايت فقيه، صص ۵۸ و ۶۲.

۲۴۵ - نظام حكومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۶.

هر که بانی شود، اهداء می کند و تازه، اینها، غیر از آراء اسیر گوسفندی است... آراء رأس‌ها (الاغ‌ها و گاوها)... رهبری نمی تواند خود، زاده آراء عوام و تعیین شده پسند عموم و برآمده از متن توده منحن باشد...^{۲۴۶}

وقتی اکثریت مردم جامعه، ناقص، ناآگاه، کودک و گوسفند قلمداد شوند، لازم می آید که راهنما، شبان، ولی یا سرپرستی آنها را رهبری و هدایت نماید تا: "در پرتو هدایت او، امت (جامعه) حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند"^{۲۴۷}.

چنانکه گفته ایم اصل "ولایت" (سرپرستی) و اعتقاد به عدم رشد عقلی، ناقص بودن، طفولیت فکری و نادانی اکثریت مردم جامعه متأثر از قرآن است. در قرآن بیش از ۲۳۵ بار واژه "ولاء" و "ولایت" و اشتقاقات آن تکرار شده است. در حقوق مدنی نیز مواد مربوط به ولایت قهری پدر، حجر و قیمومیت (قیم صغار، اشخاص غیررشید و مجانین) مصادیقی از نظریه "ولایت" (سرپرستی) می باشند.^{۲۴۸}

آیت الله خمینی با تأکید بر نادانی و نقصان اکثریت مردم جامعه، وجود "ولی" و "قیم" را برای سرپرستی امور جامعه، امری لازم و ضروری می داند. به عقیده او: "قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت

۲۴۶ - امت و امامت، صص ۵۰۴ و ۶۰۴ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۴ و ۶۲۷. مقایسه کنید با: بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، مقاله آیت الله سیدحسین طباطبائی، صص ۷۴، ۸۳، ۹۳-۹۴؛ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقاله مرتضی مطهری، صص ۳۶۱-۳۶۲؛ غرب زدگی، جلال آل احمد، صص ۹۱-۹۲. کلمات داخل پرانتز از ماست.
 ۲۴۷ - شیعه یک حزب تمام، ص ۴۷، م.آ.۷. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۶.
 ۲۴۸ - نگاه کنید به: قانون مدنی، مواد ۱۱۸۰-۱۱۹۴ و ۱۲۰۷-۱۲۱۷.

هیچ فرقی ندارد"^{۲۴۹}.
 مرتضی مطهری نیز تأکید می‌کند: "امامت و پیشوائی، نوعی ولایت است، زیرا نوعی حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است"^{۲۵۰}. با چنین اعتقادی است که "اسلام - بدون استثنا - در همه شئون افراد مجتمع انسانی مداخله می‌کند"^{۲۵۱}.
 اعتقاد به "ولایت" اساسی‌ترین اصل در باورهای شیعه است بطوریکه بسیاری از متفکرین شیعی آنرا "فطری"، "غیرقابل الغاء و تغییر" و "اهمال ناپذیر" می‌دانند که "برای همیشه در جامعه اسلامی باید زنده باشد"^{۲۵۲}. بقول دکتر شریعتی: "قبول و ارزش همه عقاید و اعمال دینی، منوط به اصل ولایت است"^{۲۵۳}.
 بنابراین: در فلسفه سیاسی شیعه، استقرار حکومت اسلامی، لزوماً

۲۴۹ - ولایت فقیه، ص ۴۶.

۲۵۰ - خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۳۶۱-۳۶۲. مقایسه کنید با نظر آیت الله طالقانی: اسلام و مالکیت، ص ۲۰۷.

۲۵۱ - علامه طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ص ۲۶؛ اسلام و نیازهای واقعی هر عصر، علامه طباطبائی، ص ۵۲. آقا سید ابوالفضل نبوی نیز در تعریف "ولایت کلیه" می‌گوید: "امام هر عصری با اذن و مشیت پروردگار، در جمیع اماکن و بر جمیع عوالم وجود فرمانفرماست و در هر نقطه از قلمرو هستی، امر و اراده او (امام) نافذ و جاری است"، امراء هستی، ص ۷۸، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۷ هجری قمری.

۲۵۲ - نگاه کنید به نظرات آیت الله طباطبائی در: بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۷۵-۷۶ و ۷۹ و ۸۲ و ۹۳-۹۶ و ۹۸؛ محمدتقی شریعتی: خلافت و ولایت...، ص ۱۹۳. نظریه پردازان مجاهدین خلق، حتی اقتصاد اسلامی را نیز جزئی از "سیستم ولایت" می‌دانند، "سیستمی که خود در جهت ایدئولوژی اسلامی و در داخل این چهارچوب حرکت کرده، پاسدار همه اصول و ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی اسلام است"، ابوذر ورداسبی: جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۰۷.

۲۵۳ - اسلام‌شناسی، ج ۱، ص ۸۶، م. آ ۱۶؛ حسین، وارث آدم، ص ۹۹، م. آ ۱۹.

و لاجرم مبتنی بر اصل "ولایت" خواهد بود. در این دیدگاه: محمد، هم رسول خداست، هم امام است و هم "ولی" (سرپرست) امت، و آمده است تا جامعه (امت) را از ضلالت و جهالت رهائی بخشد. بعد از پیغمبر، وظیفه رهبری و رسالت از منبع الهی به جانشینان پیغمبر - یعنی امامان شیعه در دوازده نسل و سپس به جانشینان آنان (فقها) - تفویض می شود.

امام (پیشوا) متعهد نیست که همچون رئیس جمهور آمریکا مطابق ذوق و پسند و آرای اکثریت مردم عمل کند زیرا - قبلاً و فطرتاً - اکثریت مردم جامعه، ناقص و نادان اند. او تعهدی ندارد که برای خوشی، شادی، رفاه، سعادت و نیک بختی افراد جامعه کوشش کند. در نظر "امام، سعادت و شادمانی جامعه، امری فرعی و حتی پوچ و مسخره می نماید. او تنها متعهد است که هرچه زودتر جامعه را بسوی "کمال" رهبری کند، حتی اگر این "کمال" به قیمت رنج افراد و علیرغم میل و اعتقاد آنان باشد، بقول دکتر شریعتی: "مسئولیت امام، ایجاد یک انقلاب شیعی است... مسئولیت گستاخ بودن در برابر مصلحت ها، در برابر عوام (مردم) و پسند عوام و بر ذوق و ذائقه و انتخاب عوام شلاق زدن. رسالت سنگین رهبری (امام یا پیشوا) در راندن جامعه و فرد از آنچه هست بسوی آنچه باید باشد به هر قیمت ممکن، بر اساس یک ایدئولوژی ثابت... اگر اصل را در سیاست و حکومت به دو شعار رهبری و پیشرفت - یعنی تغییر انقلابی مردم - قرار دهیم آنوقت انتخاب این رهبری بوسیله افراد همین جامعه، امکان ندارد زیرا افراد جامعه هرگز به کسی رأی نمی دهند که با سنت ها و عادات و عقاید و شیوه زندگی رایج همه افراد آن جامعه، مخالف است... کسی که با کودکان (یعنی مردم) به سختی رفتار می کند و آنها را در یک نظم دقیق متعهد می کند و به آنها درس جدید

تحمیل می‌کند، مسلماً رأی نخواهد آورد... امام مسئول است که مردم را بر اساس مکتب (اسلام) تغییر و پرورش دهد حتی علی‌رغم شماره آراء... رهبری باید بطور مستمر، به شیوه انقلابی - نه دموکراتیک - ادامه یابد... او هرگز سرنوشت انقلاب را بدست لِرزان دموکراسی نمی‌سپارد"^{۲۵۴}.

دیگر متفکران "اسلام راستین" نیز تأکید می‌کنند که: "در حکومت اسلامی اگر تعیین حاکم از راه مراجعه به آرا مردم باشد، قطعاً اکثریت آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رأی نخواهند داد. و از آنجا که اسلام برنامه انقلابی دارد، لذا تعیین حاکم به نحو دموکراسی کذائی و مصطلح مفهومی ندارد زیرا برنامه‌های اسلام همه انقلابی و با رعایت عقل طراحی شده و غالباً با تمایلات نفسانی و لذات حیوانی افراد مغایر است، لذا نمی‌شود حکومت اسلامی، دموکراسی باشد..."^{۲۵۵}.

بنابراین: آنچه حکومت اسلامی را از سایر حکومت‌ها جدا می‌کند، مسئله حاکمیت و منشأ آن است: در حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی، اکثریت مردم حاکمیت دارند و از قوانین و حکومتی اطاعت می‌کنند که خود ایجاد و انتخاب کرده‌اند، اما در حکومت اسلامی (در

۲۵۴ - دکتر علی شریعتی، امت و امامت، صص ۵۰۴-۵۰۵ و ۵۲۱ و ۶۰۱-۶۰۲ و ۶۳۰-۶۳۱ م. آ ۲۶؛ مسئولیت شیعه بودن، صص ۲۴۸-۲۴۹ و ۲۵۴ و ۲۶۴، م. آ ۷؛ انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م. آ ۱۹؛ کلمات داخل پرانتز از ما است.

۲۵۵ - آیت الله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۷. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بحشی در باره مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۸۵-۸۶؛ روابط اجتماعی در اسلام، صص ۳۵-۳۶؛ محمدتقی شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۸۸-۸۹؛ حجت الاسلام طاهری خرم‌آبادی، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص ۵۰ و ۷۶ و ۹۷-۹۸.

هر شکل و نام آن) بدلیل جهل و گمراهی و نقصان طبیعی مردم، وضع قوانین و حاکمیت از انسان‌ها سلب و به خدا و سپس به نمایندگان او (پیغمبر، امامان و فقها) تفویض می‌شود. ^{۲۵۶}

فلسفه و ماهیت رژیم سیاسی در همه انواع حکومت‌های اسلامی (از خمینی تا مجاهدین) مبتنی بر اصالت رهبر است. در این فلسفه، امام، انسان مافوق و پیشوا است. ابرمردی است که جامعه را سرپرستی، زعامت و رهبری می‌کند. دوام و قوام جامعه بوجود امام بستگی دارد. امام، عامل حیات و حرکت امت (جامعه) است. وجود و بقای امام است که وجود و بقای امت را ممکن می‌سازد. امام، "پیشوا" است تا نگذارد امت به بودن و خوش بودن و لذت پرستی تسلیم شود و بالاخره پیشوا است تا در پرتو هدایت او، امت - چونان گوسفندی - حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند. ^{۲۵۶}

با چنین اعتقادی است که مجاهدین خلق نیز تأکید می‌کنند: "رهبری، مطلقاً، هیچ تعینی به سمت پائین (توده‌ها) را نمی‌تواند بپذیرد، تعیین او را الزام مشخص ایدئولوژیک - سیاسی سازمانش مشخص می‌کند. یک درجه پائین آمدن از این، محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می‌کند" ^{۲۵۷}.

۲۵۶ - نگاه کنید به: دکتر شریعتی، شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۷-۴۸، م. ۷۱؛ امت و امامت، صص ۵۲۳، ۵۲۹ و ۵۴۶-۵۴۸، م. ۲۶۱. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی، بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، صص ۹۴ و ۹۶؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، صص ۱۱-۱۲، ج ۵، ص ۵۴؛ ولایت فقیه و حاکمیت ملت، حجت الاسلام حسن طاهری خرم‌آبادی، صص ۴۰ و ۶۰-۶۱؛ اقتصاد توحیدی، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۲۶۳.

۲۵۷ - سخنرانی مهدی ابریشم چی، شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق، نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵، ص ۲۳.

مسئله ولايت فقيه براساس آيه ۵۹ سورة نسا قرار دارد. در اين آيه، قرآن به مسلمانان تأكيد مى كند كه: "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم" (يعنى: خدا و رسول خدا و جانشينان وى را اطاعت كنيد) فقها و مفسرين شيعه "اولى الامر" را ناظر بر امامان شيعه و جانشينان آنان (فقها) مى دانند. بنظر آيت الله خمينى: "رسول اكرم (ص) در رأس تشكيلات اجرائى و ادارى جامعه مسلمانان قرار داشت، بعد از رسول اكرم، انمه اظهاراند كه متصدى اجراى احكام و برقرارى نظامات اسلامى باشند و پس از آنها فقهاى عادل علمدار اين مقامات هستند... فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام كارهاى مسلمين به آنان واگذار شده است؛ در امر حكومت، تمشيت امور مسلمين تا اخذ و مصرف عوايد عمومى. از آنجا كه فقها، امانا رسل هستند بايد رئيس ملت هم باشند... خلاصه، اجراى تمام قوانين مربوط به حكومت به عهده فقهاست از گرفتن خمس و زكات و صدقات و خيريّه و خراج تا اجراى حدود و قصاص و... حفظ مرزها و نظم شهرها... و اين مسلم است كه "الفقها حكام على السلاطين"...

۲۵۸

دكتور على شريعتى نيز در باره نقش سياسى امام و ولى فقيه معتقد است: "امام در کنار قدرت اجرائى نيست. هم پيمان و هم پيوند با دولت نيست، نوعى همسازى با سياست حاكم ندارد. او خود مسئوليت مستقيم سياست جامعه را داراست و رهبرى مستقيم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سياست خارجى و اداره امور داخلى جامعه با اوست يعنى امام، هم رئيس دولت است و هم رئيس حكومت و... شيعه پيروي از امام را بر اساس آيه

۲۵۸ - ولايت فقيه، صص ۱۹-۲۱، ۳۵، ۳۹، ۴۲-۴۳، ۴۵، ۴۷، ۶۵، ۶۷، ۷۰ و ۷۶؛

كشف الاسرار، صص ۲۳۲-۲۳۴. آيه ۵۹، سورة نسا، آيه ۵۹، سورة نسا، آيه ۵۹.

”اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم“ توصیه می‌کند و امام را ”ولی امر“ می‌داند که خدا اطاعتش را در ردیف اطاعت از خود و اطاعت از رسول شمرده است و این تقلید نیز برای رهبری غیرامام که نایب اوست در شیعه شناخته می‌شود (زیرا که) *العلما حکام علی الناس*^{۲۵۹}.

مجاهدین خلق نیز ضمن تکرار سخن شریعتی، در باره اهمیت رهبری و لزوم تقلید تأکید می‌کنند: ”باوجود عامل هدایت کننده و سازمان پیشتاز، اختیاری برای توده‌ها و افراد جامعه بجا نمی‌ماند که خلاف رهنمودهای او، مسیر دیگری را برگزینند. آگاهی پیشتاز (یا امام و رهبر) به او ولایتی اعطاء می‌کند که سراسر جامعه را دربر گرفته و در برابر آن، افراد جامعه، مکلف به اطاعت و گردن گذاری هستند... توده‌های مردم بایستی از دستورهای این رهبر، اطاعت و پیروی کنند، یعنی: تقلید“^{۲۶۰}.

روشن است که در این ”تقلید“، هرگونه تفکر، تعقل و تردیدی ممنوع و حتی گناه کبیره خواهد بود. در چنین شرایطی، ایمان به سلطه باسلطه ایمان در هم می‌آمیزد و لذا: کنجکاوی کردن و اما گفتن خطرناک

۲۵۹ - امت و امامت، ص ۵۹۲، م ۲۶۲؛ جهت گیری طبقاتی اسلام، صص ۱۵۲-۱۵۳، م ۱۰۲؛ مقایسه کنید با: نظرات آیت الله طباطبائی، بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، ص ۹۴؛ آیت اله مطهری، خلافت و ولایت در سنت و قرآن، مقاله ولایت‌ها، صص ۳۶۲-۳۶۴ و ۳۶۸-۳۶۹؛ آیت اله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۱۷ و ۳۰ و ۳۹ و ۷۱ و ۱۸۱.

۲۶۰ - نشریه مجاهد، شماره ۲۶۰، ص ۱۰؛ چگونه قرآن پیام‌ورزم (۲)، ص ۶۴، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق؛ همچنین نگاه کنید به: تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، ص ۱۱، ج ۵، ص ۵۴؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، سخنرانی مسعود رجوی و مقایسه کنید با نظر آیت الله مطهری، ده گفتار، صص ۲۲۶-۲۲۷؛ دکتر شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م ۱۹.

است، بقول دکتر شریعتى "بايد اطاعتى کورکورانه و تشکيلاتى داشت... این معنای تقلیدى است که در تشیع وجود داشت و همین تقلید نیز برای غیرامام (ولى فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته مى شود. تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست، بلکه اساساً اقتضای عقل، تعبد و تقلید است"^{۲۶۱}.

بنابراین: امام یا ولى فقیه "اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت ها هستند، از بین ببرید، (نه تنها حکم به عدل فرموده بلکه) بر همه لازم است که از او اطاعت کنند... هرکس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد"^{۲۶۲}.

انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق" در حقیقت طرح و تثبیت نظریه امامت و ولایت در ایدئولوژى و فلسفه سیاسى مجاهدین بود. این "انقلاب ایدئولوژیک" با طرد عناصر غیراسلامى و التقاطى

۲۶۱ - نقش انقلابى یاد و یسار آوران، صص ۲۰۸-۲۰۹، م. ۷۷؛ حسین وارث آدم، صص ۲۶۷-۲۶۸، م. ۱۹۲. مقایسه کنید با نظر دکتر عبدالکریم سروش: نشریه کیان، شماره ۵، مقاله "عقل و آزادى". همچنین نگاه کنید به: حدیث بندگى و دلبردى، عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، تهران، ۱۳۷۵؛ آیت الله طالقانى در توضیح اطاعت و تقلید در نظام اسلامى یادآورى مى کند که: "... تنها دعوت پیغمبران، توحید در ذات و توحید در عبادت نبود، توحید در ذات و در عبادت، مقدمه و پایه فکرى و عملى بوده برای توحید در اطاعت. آزادى و مساوات از همین معنای خداشناسى و توحید سرچشمه مى گیرد. این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد، یعنى: تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعى...: "تنبیه الامه و تنزیه المله. علامه محمد حسین نائینى، مقدمه آیت اله طالقانى، ص ۸.

۲۶۲ - ولایت فقیه، آیت الله خمینى، صص ۷۵ و ۷۸. همچنین نگاه کنید به سخنرانى او: روزنامه اطلاعات، ۱۷ دی ماه ۶۶.

(مارکسیستی - سوسیالیستی) بسود تحکیم اصول اساسی شیعه، نظریه امامت و ولایت را در پیش سیاسی - ایدئولوژیک مجاهدین خلق تحکیم و تثبیت کرده است. مسئله "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و طرح مسئله "رهبری خاص الخاص مسعود رجوی" - جدا از علل و انگیزه های سیاسی - تشکیلاتی و جوانب اسرارآمیز، اخلاقی و عاطفی آن، اگر برای همه سازمان های سیاسی ایران حیرت و شگفتی بدنبال داشت، برای آگاهان مسائل اسلامی و خصوصاً شیعی - اما - قابل فهم و پذیرش بود، زیرا روشن بود که مجاهدین خلق با اعتقاد به اسلام و قبول فلسفه سیاسی تشیع (یعنی امامت و ولایت) بعنوان چهارچوب ایدئولوژیک و ارزشی خود، سازمان خویش را اساساً بر حول رهبری و تداوم نظریه امامت و ولایت بنا نهاده اند.

مسعود رجوی (همانند آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر شریعتی و...) تأکید کرده که: "امامت یعنی تداوم اصل نبوت و عنصر رهبری کننده در تاریخ... مجاهدین را هیچ اختلافی با مجاهدین صدر اسلام نیست"^{۲۶۳}. با اعتقاد به اصل ولایت است که رجوی، انتخاب رهبری را مغایر با اصول عقیدتی خویش می داند و تأکید می کند: "علی العموم در سازمان ها و احزاب... کمیته هائی در پائین ترین سطوح باید باشد که به ترتیب، کمیته های بالاتری را انتخاب کنند... ولی ما بر اساس اصول عقیدتی خودمان از انتخاب چند درجه ای رهبری بیش از پیش پرهیز می کنیم... و اما رهبری که وجه مشخصه اش وجه عقیدتی و ایدئولوژیک

۲۶۳ - تبیین جهان، ج ۱، صص ۳۷ و ۴۱، ج ۴، ص ۱۱ و ج ۵، ص ۵۴. همچنین نگاه کنید

به کتاب: ضرورت عام رهبری، صص ۵۰ و ۱۴۷-۱۴۸. ۲۶۴ - تبیین جهان، ج ۱، ص ۲۲. ۲۶۵ - تبیین جهان، ج ۱، ص ۲۲.

است، در رأس رهبری دسته جمعی سازمان - به معنای رهبری عام - قرار دارد.^{۲۶۴}

بر این اساس "رهبری (امام یا ولی فقیه) مطلقاً هیچ تعینی به سمت پائین (توده‌ها) را نمی‌تواند بپذیرد... در یک سازمان انقلابی، یگانگی ایدئولوژیک - که تجسم مادی آن در رهبری یگانه ایدئولوژیک است - اساسی‌ترین بستر دموکراسی و رهائی است... جز با ایدئولوژی و روابط فوق دموکراتیک درونی، امکان ندارد که متحد بمانیم..."^{۲۶۵}. بنابراین: هرگونه تأمل، تعقل و تردید در فلسفه وجودی "انقلاب ایدئولوژیک" امری باطل و بیهوده است چرا که "برای فهم و درک آگاهی شگرف و رهبری خاص الخاص مسعود رجوی... تنها و تنها با رهائی کامل از هرگونه تردید می‌توان بسوی آن دست دراز کرد"^{۲۶۶}.

۲۶۴ - سخنرانی مسعود رجوی، نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، نهم اسفند ۶۴.

۲۶۵ - نشریه مجاهد، شماره‌های ۲۵۵ و ۲۵۶، سخنرانی مهدی ابریشم چی و شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق).

۲۶۶ - ضرورت عام رهبری، محمدحسین حبیبی، ص ۳۴. این کتاب، تنها تحلیل نیمه رسمی در باره "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" است که متن آن قبلاً در نشریه مجاهد چاپ گردیده و بعد بصورت کتاب، از طرف انتشارات وابسته به سازمان مجاهدین (انتشارات طالقانی) منتشر شده است. نویسنده - مانند دکتر شریعتی - ابتدا اصل امامت یا رهبری عام و تمام را مفایر با اصول دموکراتیک و موازین آزادیخواهی می‌دانست و لذا - مدتها - در "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و "طرح و تثبیت رهبری خاص الخاص مسعود رجوی" با تردید، آشفتگی و سرگردانی می‌نگریست (صص ۹ و ۱۴ و ۲۳-۲۴ و ۲۸) اما پس از یک ماه "کشف و شهود عارفانه" و "سفر دور و دراز تاریخی" و با "رهائی کامل از هرگونه تردید" سرانجام به توجیه عجیب و "کشف عظیم"ی نائل شد: "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق کشف بزرگی است همسنگ کشف قوه جاذبه زمین و کشف قوه بخار!" نگاه کنید به: صص ۲۹ و ۳۱-۳۳ و ۴۲، ضرورت عام رهبری، و مقایسه کنید با نظر دکتر علی شریعتی، شیعه یک حزب تمام عیار، ص ۸۱، م. ۷۱ که در آن، کتاب "سیر تدریجی تحول قرآن" مهندس مهدی بازرگان را "کشفی همسنگ کشف نیوتن" دانسته است!!!

قبلاً گفتيم که خداگونگى انسان و خليفه بودن وى بر زمين بجای خدا در اسلام و خصوصاً در شيعه نه بر "نوع انسان" بلکه ناظر بر "فرد" (يعنى پيغمبر، امام و ولى فقيه) است چرا که نشان داده ايم در دیدگاه قرآنى، انسان ها - در تحليل نهائى - يا عبدالله هستند يا "اغنام الله" (گوسفندان خدا). با اين دیدگاه و با اعتقاد به اصل امامت و ولايت کليه يا "رهبرى تام و تمام" است که در دیدگاه مجاهدين خلق، مسعود رجوى نیز چونان موجودى "فوق بشرى" متصل به "منبع وحى" و حتى "خدا" قلمداد مى شود که "آينده" را مى بيند و جهان و جامعه را در حيطه "آگاهى شگرف" خود دارد.^{۲۶۷}

مهدى خدائى صفت (عضو دفتر سياسى سازمان مجاهدين خلق) در باره "انقلاب ايدئولوژيک" و نقش و جایگاه معنوى مسعود رجوى در اندیشه و اعتقاد مجاهدين - بروشنى - تأکيد مى کند: "ما به خدائى معتقديم که در عمل روزمره ما حضور داشته باشد، خدائى که بتوانيم با او رابطه اى واقعى و عينى برقرار کنيم و اين، جز از طريق تنظيم رابطه با رهبرى تام و تمام عقيدتى (يعنى مسعود رجوى) حاصل نمى شود."^{۲۶۸}

هدف اساسى و رسالت غائى امام (رهبر) پرورش و ايجاد یک "امت" است يعنى ايجاد یک جامعه مبتنى بر یک ايدئولوژى. بنا بر اين: امت یک جامعه اعتقادى است و امام، رهبر عملى و عينى امت است، يعنى زمامدارى که اين جامعه اعتقادى را بسوى تحقق هدف هائى که

۲۶۷ - برای آگاهی از نمونه های اینگونه باورها در نزد مجاهدين و علل روانى و اجتماعى آن نگاه کنید به: نشریه مجاهد، شماره های ۲۵۰ تا ۲۶۰؛ اندیشه رهائى، شماره ۵، صص ۳۰-۹۸.

۲۶۸ - نشریه مجاهد، شماره ۲۴۶، ۱۹ اردیبهشت ۶۴، ص ۳۵.

مکتب و مذهب آن را تعیین کرده، هدایت می کند و رسالت امت سازی پیامبر را ادامه می دهد. اگر ملت در تنوع آرا و عقاید واقعیت می یابد، امت - اما - تنها و تنها براساس "وحدت کلمه"، یگانگی عقیده یا "توحید فکری" بوجود می آید: "افراد یک امت - از هر خون و خاک و نژاد - یک گونه می اندیشند، ایمانی یکسان دارند و در یک رهبری مشترک اجتماعی تعهد دارند که بسوی تکامل حرکت کنند، جامعه را به کمال ببرند نه به سعادت"^{۲۶۹}.

بدین ترتیب: جامعه بی طبقه توحیدی نظریه پردازان اسلام راستین، تولد می یابد. جامعه بی طبقه توحیدی - در واقع - قبول فلسفه سیاسی تشیع، گردن گذاشتن بر امامت و پیشوائی امام یا ولی فقیه، یکی شدن یا بقول مجاهدین "یگانه سازی" اعتقادات، بینش ها، روش ها، راه ها و توحید در اندیشه و عمل است: "در جامعه توحیدی تمام ذرات و همه حرکات و پدیده های وجود با یک آهنگ و به یک جهت در حرکت اند و هرچه به آن سوی، روی ندارد، نابود شدنی است. جامعه ای که در همه جا، جو فکری مشابه بوجود می آید، جامعه ای که در همه جای آن بتوانیم اکسیژن اسلام را تنفس کنیم، جامعه ای که مذهب به عنوان یک استراتژی و اسلام بعنوان یک ایدئولوژی همه عرصه های فکری، فرهنگی، ارزشی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی انسان را دربر می گیرد"^{۲۷۰}.

۲۶۹ - امت و امامت، دکتر شریعتی، ص ۵۲۰، م. ۲۶۱؛ شیعه، یک حزب تمام، شریعتی، ص ۴۵، م. ۷؛ همچنین نگاه کنید به: جهان بینی توحیدی، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۸۷. ۲۷۰ - اسلام شناسی، دکتر شریعتی، ص ۱۷۲، م. ۱۶۱؛ تکیه به مذهب، صص ۲۲-۲۳؛ مقایسه کنید با نظریات آیت الله طباطبائی در کتاب: روابط اجتماعی در اسلام، ص ۸۴؛ بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، ص ۸۴؛ مجاهدین خلق: پراگماتیسم، صص ۲۷-۲۸؛ جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسبی، ص ۲۶۰.

اسلام بنا بر ماهیت طبقاتی و سرشت ایدئولوژیک خود، نمی‌توانست - و نمی‌تواند - حامل آزادی‌ها و برابری‌های حقیقی باشد. اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی - بصورت تفاوت بین مالک و مملوک، زن و مرد، برده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان، مؤمن و کافر - بعنوان یک نص و حکم ثابت در سراسر قرآن تأکید و تکرار شده است.^{۲۷۱}

در قرآن و احادیث پیغمبر، سخنی از آزادی و آزادی بیان و عقیده وجود ندارد.^{۲۷۲} با اینحال گروهی از نظریه پردازان "اسلام راستین" از آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و حتی سوسیالیسم سخن گفته‌اند و خصوصاً از شورا و حکومت شورائی یاد کرده و در این باره به آیه‌ای از قرآن (امرهم شوری بینهم) استناد کرده‌اند.^{۲۷۳} در حالیکه اسلام یک نظام ایدئولوژیک است و هرگونه آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در دایره بسته ایدئولوژی اسلام و به شرط اعتقاد به آن، طرح می‌شود. بهمین جهت در نظام اسلامی، انسان‌ها نه براساس خاستگاه طبقاتی یا اجتماعی خویش، بلکه - ابتدا - براساس گرایش‌های اعتقادی خود به مؤمن و کافر تقسیم می‌شوند.^{۲۷۴} در این طبقه بندی آنچه اصل و اساسی است نه انسان - بعنوان موجود آزاد اجتماعی - بلکه اصل، اسلام بعنوان یک ایدئولوژی

۲۷۱ - نگاه کنید به: اسلام‌شناسی، علی میرفطروس، صص ۴۸-۵۳ و ۵۶-۶۳؛ پندار یک "نقد" و نقد یک پندار (در باره اسلام و اسلام‌شناسی)، صص ۴۰-۴۸ و ۵۵-۵۸ و ۷۶-۸۰.

۲۷۲ - آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، کیهان هوانی، ۹ اردیبهشت ۶۶، ص ۸.

۲۷۳ - لازم به تذکر است که این جمله، شکل ناقص و تحریف شده آیه ۱۵۹، سوره آل عمران است و نه تنها بمعنای "شورا" - در معنای امروزی نیست، بلکه مؤید نظریه ولایت است. در این آیه، خدا به محمد (رسول، امام و ولی جامعه) توصیه می‌کند که: "اگر امت بنادانی در باره تو بد کنند، برای دلجوئی آنها در کار جنگ مشورت نما، اما، آنچه خود تصمیم گرفتی انجام ده".

۲۷۴ - امت و امامت، شریعتی، ص ۵۷۸.

و يك حقيقت برتر است. اسلامى كه بقول مسعود رجوى: "محكم و استوار بر جاى خویش خواهد ماند. هیچ کس و هیچ مکتبی هم تا به ابد، معترضش نخواهد شد. هر کس معترض بشود چون با حق در آویخته، به خاک سپاه خواهد نشست"^{۲۷۵} در نظام اسلامى، اصل بر اصالت ایدئولوژى است نه بر اصالت انسان، و هدف: اسارت انسان ها در برابر يك استبداد بیرونى (بنام خدا و امام) و انقیاد آن ها به يك ایدئولوژى عام و فراگیر مى باشد.^{۲۷۶} بقول دکتر شریعتى، هدف: "بازگشت به مذهب بعنوان يك استراتژی و يك ایمان، و اسلام بعنوان يك ایدئولوژی می باشد"^{۲۷۷}. "باید يك جنگ آزادیبخش برای خود اسلام آغاز کنیم که اسلام آزاد بشود، خود اسلام نجات پیدا کند، نه اینکه مسلمان ها نجات پیدا کنند..."^{۲۷۸} نظریه پردازان "اسلام راستین" با محورى کردن دین در زندگى انسان ها و تبیین و تفسیر آزادى، دموکراسى و لیبرالیسم تحت احکام شریعت، تأکید مى کنند: توحید یکی از اصول اسلام در کنار دیگر اصول اعتقادى - مانند نبوت و قیامت و غیره - نیست بلکه توحید زیربنای همه این عقاید است. توحید زیربنای حیات فردى و اجتماعى، مادى و معنوى است. به عبارت دیگر: توحید، مبنا و جهت اساسى همه وجوه زندگى انسان، اندیشه، احساس ها و اعمال با هر شکلى و کیفیتى است... پس تمام چیزهای این سیستم، این فرهنگ و این جامعه فی الواقع اسلامى

۲۷۵ - تبیین جهان، دفتر اول، ص ۳۰. *فلسفه غیرمبتدعه علامه مجلسى در شرح توحید*

۲۷۶ - این اصالت ایدئولوژى - چنانکه گفتیم و خواهیم گفت - از طریق "اصالت رهبر" (پیشوا یا امام) واقعیت مى باید.

۲۷۷ - تکیه به مذهب، صص ۲۲-۲۳. *اسلام و نظام اجتماعى*

۲۷۸ - جهت گیرى طبقاتى در اسلام، ص ۱۳۳، م. آ. ۱۰۰. *فلسفه نظام اجتماعى*

به این ختم می شود که خدا را دریابد، نه توی انشاء، بلکه در عمل، توی عمل یعنی چه؟ یعنی جوهر نظام، نفی همه چیزهای دیگر باشد... جوهر نظام، خداست"^{۲۷۹}.

بنابراین: "توحید زیربنای همه ارزش ها و اساس همه نوامیس اسلامی" است. آزادی، دموکراسی و عدالت فقط و فقط با پذیرش این اصل قابل تصور و تصویر است. این امر ناشی از همان جهان بینی توحیدی است که با قبول نکردن هیچگونه تضاد، دگراندیشی و تنوعی، می خواهد "به هر قیمتی" جامعه را نه به "سعادت" بلکه بسوی "کمال" هدایت نماید.

علامه سیدمحمدحسین طباطبائی در باره اهمیت اعتقاد به توحید و پیوند آن با آزادی و عدالت اجتماعی می گوید: "عده ای از مفسرین و کسانی که در این زمینه ها به بحث پرداخته اند با زحمت فراوان خواسته اند اثبات کنند که در اسلام، آزادی عقیده وجود دارد. اینان به آیه "لا اکراه فی الدین" و نظایر آن استدلال کرده اند... آنچه فعلاً در اینجا می تولى بگویم اینست که توحید، اساس همه نوامیس اسلامی است و با وجود این، چگونه ممکن است اسلام، قانون آزادی عقیده را تشریح کند؟ اسلام در تمام قانونگذاری های خود، جز بر پایه توحید، اتکا نداشته است. این

۲۷۹ - اسلامشناسی، درسهای دانشکده مشهد، دکتر علی شریعتی، صص ۶۷-۶۸، م. ۳۱۱. نشریه کیان، شماره ۱۱، صص ۱۵-۱۶. مقاله "حکومت دموکراتیک دینی"، عبدالکریم سروش؛ کتاب احیاء، دفتر پنجم، مقاله "باور دینی و داور دینی"، عبدالکریم سروش، تهران، ۱۳۷۰؛ مقایسه کنید با نظرات آیت الله مطهری، جهان بینی توحیدی، وحی و نبوت، ص ۲۳۱، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۸؛ تنبیه الامه و تنزیه المله، علامه محمدحسین نائینی، مقدمه آیت الله طالقانی، ص ۸؛ مجاهدین خلق: دیدگاههای مجاهدین خلق در باره قانون اساسی دولت اسلام، ص ۷۵.

توحيد يعنى اينكه سه اصل مُسَلِّم توحيد، نبوت و معاد را قبول داشته باشد. بنا بر اين آزادى در دايره اين عقايد وجود دارد و اگر آزادى را خارج از اين دايره نيز جارى و سارى بدانيم، دين را از اصل، ويران کرده ايم^{۲۸۰}

اعتقاد بخدا

(توحيد)



اسلامى آزادى

ارزش‌هاى اجتماعى در نظام اسلامى

۲۸۰ - روابط اجتماعى در اسلام، صص ۴۶-۴۷ و ۶۷-۶۸، بحثى در مرجعيت و روحانيت، صص ۸۵-۸۶.

مرتضى مطهرى نيز با تكيه بر آرا علامه طباطبائى تأکيد مى کند: "ما، عدالت را هم در سايه خدا مى خواهيم. اگر بنا باشد عدالت باشد اما از نام و ياد خدا اثرى نباشد، ما از چنين عدالتى بيزاريم"^{۲۸۱}.

بنابراين: جامعه بى طبقه توحيدى (قسط) جامعه‌اى است که - اساساً - "بر طرز فکر خداپرستى استوار مى باشد... جامعه بى طبقه، اصل است اما برخلاف سوسياليسم غربى، هدف نيست. فلسفه سياسى و شکل رژيم در جامعه بى طبقه مبتنى بر اصالت رهبرى (يعنى امامت و ولايت) است... سوسياليسم راستين و جامعه بى طبقه بدون مذهب ممکن نيست"^{۲۸۲}.

در نزد نظريه پردازان "اسلام راستين" آزادى، ايده‌آل نيست. وسيله‌اى براى تحقق ايده‌آل است و اين ايده‌آل همان "حقيقت برتر" است که ايدئولوژى اسلام آنرا نشان داده است^{۲۸۳}. بنابراين: در همه حکومت‌هاى اسلامى (در هر نام و شکل آن) آزادى با اسارت در دين آغاز مى شود، بهمين جهت است که همه نظريه پردازان "اسلام راستين" - يکصدا - مخالفت خویش را با آزادى و دموکراسى غربى اعلام مى کنند. آنان تأکيد مى کنند که "حکومت اسلامى هرگز مشابهتى با دموکراسى غربى ندارد" چرا که "آزادى و دموکراسى غربى تماماً خرافه‌اى بيش

۲۸۱ - پيرامون انقلاب اسلامى، صص ۵۴-۵۵ و ۳۰۷. مقايسه کنيد با نظر عبدالکريم سروش در مصاحبه با نشريه فرانسوى لوموند، ۵-۴ اوت ۱۹۹۷.

۲۸۲ - تاريخ تکامل فلسفه، دکتر شريعتى، ص ۷، م ۳۱۱؛ اسلامشناسى ۱، ص ۷۵، م ۱۶۱؛ مذهب، عليه مذهب، ص ۲۲۲، م ۲۲۲. مقايسه کنيد با نظر آيت الله مطهرى، مقاله "سوسياليسم، مولودى آلوده"، کيهان هوانى، ص ۱۲، ۵ آذر ۱۳۶۵؛ احمد رضاى، راه حسين، ص ۷؛ ضرورت عام رهبرى، محمدحسين جيبى، صص ۱۳۹-۱۴۰.

۲۸۳ - امت و امامت، شريعتى، صص ۵۰۴-۵۰۵.

نیست^{۲۸۴}. آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی چونان "حجاب عصمت به چهره فاحشه" است^{۲۸۵}. در نزد نظریه پردازان "اسلام راستین": "آزادی در جوامع غربی، در آزادی شهوات خلاصه می شود. آزادی غربی بنام آزادی زن و صریح تر، آزادی روابط جنسی، روح دختران، زنان و جوانان را سخت فاسد کرده است..."^{۲۸۶}. از این گذشته، در جامعه ای که اکثریت مردم آن - پیشاپیش - ناقص و نادان و گوسفند قلمداد شده اند، رعایت آزادی و دموکراسی نه تنها معقول و منطقی نیست بلکه بقول دکتر شریعتی: "حتی خطرناک و ضدانقلابی" می باشد چرا که "اصل حکومت دموکراسی - برخلاف تقدس شورانگیزی که این کلمه دارد - با اصل تغییر و پیشرفت انقلابی و رهبری فکری (یعنی امامت و ولایت) مغایر است، بنابراین: رهبر انقلاب و بنیانگذار مکتب حق ندارد دچار وسوسه لیبرالیسم غربی شود و انقلاب را به دموکراسی رأس ها (الاعها) بسپارد..."^{۲۸۷}.

مخالفت نظریه پردازان "اسلام راستین" با آزادی و دموکراسی غربی - اساساً - از واپس گرایی تاریخی (بازگشت به حکومت صدر اسلام) و از انگیزه های ارتجاعی آنان (تحقق امامت و ولایت فقیه) سرچشمه می گیرد و گرنه روشن است که آزادی و دموکراسی غربی - با همه ضعف های آن - یک پیشرفت تاریخی در مبارزات بشریت ستمدیده

ساخت از روحانیت

۲۸۴ - مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین... ص ۱۱۴؛ راه حسین، احمد رضائی، ص ۸.
 ۲۸۵ - دکتر شریعتی، حسین، وارث آدم، ص ۹۹. *در خصوص کتب با نظر*
 ۲۸۶ - آیت الله مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ مسئله حجاب، صص ۲۴۴. مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در باره آزادی زن در ایران: غرب زدگی، صص ۵۰-۵۱.
 ۲۸۷ - امت و امامت، صص ۶۰۴ و ۶۰۷ و ۶۲۲؛ شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۷، م. آ. ۷. کلمات داخل پرانتز از ما است.

است. این آزادی و دموکراسی نه یک "کلمه مبتذل و صرفاً آزادی انتخاب بین کارتر و ریگان است"^{۲۸۸} و نه "هدیه بورژوازی و لقمه چرب و شیرین مسمومی است که با صد منت به ما اعطا می کنند"^{۲۸۹}. چنین نگاهی به ماهیت و منشأ آزادی و دموکراسی غربی در حقیقت جلوه ای از نظریه ولایت است که اکثریت مردم (حتی در جوامع غربی) را نادان و ناقص و منحط قلمداد می کند. آزادی و دموکراسی غربی حاصل ساختار اقتصادی - اجتماعی جوامع غربی و محصول مبارزات مشترک مردم و روشنفکران متمدنی در کشورهای اروپائی و آمریکائی است که در ادامه خود - از جمله - باعث جدائی دین از دولت شده است.

این جدائی دین از دولت در کشورهای غربی منجر به ایجاد نظامی دموکراسی غربی گردید که در این نظام مردم به واسطه رأی خود در انتخابات بر سر کار می آیند و بر سر کار می مانند. این نظام دموکراسی غربی منجر به ایجاد نظامی دموکراسی غربی گردید که در این نظام مردم به واسطه رأی خود در انتخابات بر سر کار می آیند و بر سر کار می مانند. این نظام دموکراسی غربی منجر به ایجاد نظامی دموکراسی غربی گردید که در این نظام مردم به واسطه رأی خود در انتخابات بر سر کار می آیند و بر سر کار می مانند.

۲۸۸ - مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین...، صص ۷۴ و ۱۱۴. *کتابخانه مجاهدین*، ۱۳۶۲
 ۲۸۹ - دکتر شریعتی، امت و امامت، ص ۶۲۲. *کتابخانه مجاهدین*، ۱۳۶۲

جدائى دين از دولت

با توجه به ماهيت ايدئولوژيک نظام اسلامى و جاىگاه اسلام - بعنوان
 یک حقيقت برتر - و باتوجه به نقش، مقام و منزلتِ امامِ يا ولى فقيه - بعنوان
 "پيشوا" و "تجسم عينى ايدئولوژى اسلام" - عقیده نظريه پردازان "اسلام
 راستين" در باره عدم جدائى دين از دولت قابل درک است، زيرا که امام يا ولى
 فقيه در کنار قدرت اجرائى نيست، او خود، مسئوليت مستقيم سياسى جامعه را
 دارا است و رهبرى مستقيم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سياست خارجى و اداره
 امور داخلى جامعه با اوست. امام يا ولى فقيه هم پيشواى دين است و هم رئيس
 و رهبر دولت. بنابراین در عقايد نظريه پردازان "اسلام راستين" مسئله اى بنام
 جدائى دين از دولت - اساساً - نمى تواند وجود داشته باشد، چرا که در حقيقت،
 امامت جنبه معنوى شخصيت امام و خلافت، جنبه سياسى - اجتماعى شخصيت
 اوست. مسئوليت امامت و خلافت در فلسفه سياسى اسلام يکسان است و تفاوتى
 ندارد.^{۲۹۰} بر اين اساس است که دکتر شريعتى، مجاهدين خلق و ديگران جدائى
 دين از دولت (حکومت) را "انعکاسى از فکر القائى جديد غربى و ساخته و
 پرداخته ابرقدرت ها" مى دانند و تأکيد مى کنند که "نظريه جدائى دين از دولت
 را قدرت هاى بنام تشيع ساخته اند... اين نظريه، تعبير ديگرى است از تفکيک
 سياست از روحانيت"^{۲۹۱}

۲۹۰ - نگاه کنيد به: احکام السلطانيه، ابوالحسن ماوردى، صص ۴-۶ و مقايسه کنيد با نظر
 دکتر شريعتى، امت و امامت، صص ۵۸۳-۵۸۵ و ۵۸۹ و ۶۳۰؛ ولايت فقيه، آيت الله
 خمينى، صص ۵۷-۵۸.

۲۹۱ - نگاه کنيد به: امت و امامت، صص ۵۸۴ و ۵۸۹ و ۶۳۰؛ ولايت فقيه، صص ۱۶-
 ۱۷؛ نشریه راه آزادى (وابسته به مجاهدين خلق)، مقاله ابوذر ورداسبى، شماره ۲، ص ۳۱؛
 جلال گنجه اى، نشریه راه آزادى، شماره ۶، صص ۱۹ و ۲۲ و ۷۰.

اسلام راستین و توتالیتاریسم (تمام خواهی و سلطه گرایی)

مطالعه تطبیقی آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" با اصول و ویژگی های توتالیتاریسم این واقعیت را روشن می کند که آراء و عقاید این نظریه پردازان دارای ذخائر فراوانی از اصول و ویژگیهای توتالیتاریسم (فاشیسم و نازیسم و استالینیسیم) می باشد، از جمله می توان از اصول و مشخصات زیر یاد کرد:

- ۱- وجود یک شخصیت گِیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر.
- ۲- ایدئولوژی فراگیر برای تشریح تصمیمات پیشوا یا امام.
- ۳- اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه.
- ۴- کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد.
- ۵- ایجاد همصدائی و "وحدت کلمه".
- ۶- بسیج و بسیج توده ای.
- ۷- ایجاد "جامعه بی طبقه".
- ۸- ضدیت با آزادی و دموکراسی.
- ۹- ضدیت با روشنفکران.

۱۰- اقتباس و استفاده از واژه ها و مفاهیم سایر مکاتب فلسفی و

جامعه شناسی مدرن.

۱- وجود یک شخصیت گِیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر

هم در آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" و هم در توتالیتاریسم

حضور و وجود یک شخصیت گیرا و " ابرمرد" نقش و جایگاه اساسی دارد. در تفکرات اسلامی، این شخصیت گیرا، امام، رهبر یا ولی فقیه است و در نظام های توتالیتر این شخصیت فرهمند (charismatique)، پیشوا نامیده می شود.

امام یا پیشوا کسی است که صفات " فوق انسانی" دارد و این صفات دارای برجستگی هائی است که دارنده آن (یعنی امام یا پیشوا) را بصورت "مرد تقدیر" و "فرستاده خدا" معرفی می کند. بر این اساس چنین وانمود می شود که در تصمیمات امام یا پیشوا حکمتی است که زمینیان (یعنی مردم جامعه) از درک و فهم آن، عاجز و ناتوانند. به این جهت خصوصی ترین اعمال رهبر یا پیشوا (حتی ازدواج ها و طلاق هایش...) اقدامی "تاریخ ساز" و در جهت "منافع خلق و انقلاب" معرفی می شوند. در حقیقت امام یا پیشوا عامل حیات و بقای جامعه است و بقول دکتر شریعتی: "حیات و بقای جامعه به وجود امام یا پیشوا بستگی دارد" از این رو: هم در رژیم های توتالیتر و هم در رژیم اسلامی، امام یا پیشوا تنها یک رئیس مقتدر حکومت نیست بلکه کسی است که در برابرش هیچ نهاد مستقلی وجود ندارد. او با یک دستور یا "فتوا"، حتی تنها حزب موجود و خودساخته را تعطیل می کند. از این رو، نظام های توتالیتر و نظام اسلامی را نمی توان نظام های " تک حزبی" دانست.

هم فاشیسم و نازیسم و استالینیسم و هم حکومت های اسلامی افراد را - بسادگی - قربانی چیزی می کنند که مصلحت جامعه می دانند. موج دستگیری ها، شکنجه ها، الغاء آزادی بیان و اندیشه، سرکوب زنان و روشنفکران و قتل عام اقلیت های ملی و مذهبی و سیاسی همه و همه می توانند با مصلحت جامعه - که در حقیقت مصلحت و منفعت خود

امام یا پیشوا است - توجیه و تشریح شوند. اصل "اصالت رهبری" در رژیم های توتالیتر یک سلسله مراتب قدرت ایجاد نمی کند و مانند رژیم اقتدارگرا (اتوریتر) قدرت به ترتیب از بالا به پائین سیر نمی کند. در واقع، اصل اقتدار و مرجعیت در رژیم توتالیتر از جهاتی اساسی برعکس رژیم اقتدارگرا است زیرا اقتدار مرجعیت در شکل های سنتی آن - همواره - به قصد محدود کردن آزادی است و هدفش هرگز الغاء آزادی نیست حال آنکه رژیم های توتالیتر و اسلامی، هدفشان الغاء آزادی است.^{۲۹۲}

۲- ایدئولوژی فراگیر برای تشریح تصمیمات "پیشوا" (امام) توتالیتریزم و اسلام - اساساً و ابتدائاً - یک نظام ایدئولوژیک می باشند، در این دو سیستم، ایدئولوژی (فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و اسلام) بعنوان یک حقیقت برتر، همه ارزش ها و عقاید اجتماعی، سیاسی و اخلاقی جامعه را تحت سلطه خویش دارد. ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر چیزی شبیه به آمیختگی دین و دولت در نظام اسلامی است آنچنانکه رئیس سیاسی جامعه در عین حال رئیس مذهبی آن نیز هست، او است که قوانین مدنی، شرعی و اخلاقی را تنظیم، تفسیر و اجرا می کند.

ایدئولوژی - بعنوان یک حقیقت برتر - چه در رژیم های توتالیتر و چه در حکومت های اسلامی (خصوصاً شیعی) خود را از طریق تبلیغات گسترده، تفتیش، بازرسی فکری، تکفیر مذهبی، قهر و خشونت، ارباب،

۲۹۲ - نگاه کنید به: صص ۱۳۰-۱۳۱ کتاب حاضر و مقایسه کنید با: توتالیتریزم (سلطه

گرانی)، ص ۹۵، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۸، همچنین با:

Hannah Arendt : Le systeme totalitaire, ed Seuil, Paris, 1972, pp.101-103.

ترور جسمی و فکری، سرکوب هر نوع دگراندیشی و آزاد فکری تحمیل و تثبیت می‌کند. اصول ایدئولوژیک بعنوان "وحی منزل" و "کلام آخر" به ابزار تحمیل توده‌ها و وسیله‌ای برای سرکوب آزادی‌ها و آرمان‌های دموکراتیک روشنفکران جامعه بدل می‌شود. نازیسم (در آلمان) و فاشیسم (در ایتالیا)، استالینیسم (در شوروی) و حکومت جمهوری اسلامی (در ایران) نمونه‌های عینی و تاریخی این مدعا هستند.

ایدئولوژی برای رژیم‌های توتالیتر دو نقش اساسی دارد؛ نخست: ایجاد مشروعیت برای رژیم و رهبر است. رهبر در رژیم توتالیتر (مانند امام و پیشوا در حکومت اسلامی) برای جلوه دادن اختیارات بلامنازع خویش، ناگزیر باید از ایدئولوژی کمک بخواهد زیرا برای مشروعیت حکومت او هیچ منبع دیگری وجود ندارد. این بدان معنا نیست که ایدئولوژی حکومت‌های توتالیتر (از جمله حکومت اسلامی) یک مقوله مشخص و تفسیر شده است، زیرا اگر نقش رهبر، تنها عملی کردن برنامه روشن و از پیش معین شده باشد اصالت با ایدئولوژی و برنامه است نه با رهبر. هرچه ایدئولوژی، روشن‌تر و برنامه‌ها، دقیق‌تر باشد، دست و پای "رهبر فرهمند" بیشتر بسته است. هیتلر در "نبرد من" نوشته است: "برای بسیاری از پیروان، جوهر جنبش ما، در نص برنامه‌ها و اساسنامه ما نیست بلکه در معنای است که ما می‌توانیم به آنها بدهیم"^{۲۹۳}.

دومین نقش ایدئولوژی در رژیم‌های توتالیتر و اسلامی عبارت از ایجاد از خودبیگانگی و جنون جمعی در میان توده‌های هوادار است. موج تظاهرات جنون‌آمیز، خودسوزی‌ها و سیل نامه‌ها و طومارهای گریه‌آلود در بیان عجز و ناتوانی و بی‌ارزشی وجود توده‌ها و در

ستایش "عظمت"، "آگاهی شگرف" و "معجزه آسا"ی رهبر، سراسر نشریات، روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیو-تلویزیونی رژیم‌های توتالیتر را پر می‌کنند. این امر، از خودبیگانگی و رواج بی‌حسی اخلاقی در میان توده‌ها را تشدید می‌کند. هنگامی که رهبر، دست به تجاوزات آشکار به حقوق مردم می‌زند و حتی چهارچوبهای پذیرفته شده اسمی را نیز زیر پا می‌گذارد، چیزی باید وجود داشته باشد که جلو بروز خشم مردم را بگیرد و آن را بسوی دیگری متوجه نماید. در اینجاست که ایدئولوژی از طریق جنون جمعی و همراه با بی‌حسی اخلاقی نسبت به قربانیان، بکمک رژیم‌های توتالیتر می‌شتابد. هیتلر، استالین و خمینی و مسعود رجوی موفق شدند این "بی‌حسی اخلاقی" را بوجود آورند. وظیفه ایدئولوژی اینست که "مسائل"ی بوجود آورد که بتوان خشم مردم از کم و کاستی‌ها و بی‌نوائی‌های موجود را متوجه آنها کرد. این مسئولین و مقصرین، گاهی مشخص‌ترند: برای هیتلر، یهودیان و برای آیت‌الله خمینی، شیطان بزرگ (آمریکا) و جنگ عراق و... گاهی مبهم‌تر (مانند خرابکاران، خائنین، ضدانقلاب و...).

باید یاد آور شد که تفاوت اصلی میان نقش ایدئولوژی در رژیم‌های توتالیتر و رژیم‌های مبنی بر دموکراسی، انحصاری بودن ایدئولوژی در رژیم‌های توتالیتر است.^{۲۹۴}

۳- اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه هم در آراء متفکران "اسلام راستین" و هم در عقاید نظریه پردازان فاشیسم و استالینیسیم، توده‌های مردم به "صغار" و یا به "گله‌های

۲۹۴ - توتالیتریسیم (سلطه گرانی)، صص ۶۹-۷۰.

گوسفند" تشبیه شده اند که امام یا پیشوا، "رسالت" دارد تا آنها را سرپرستی و هدایت نماید. هیتلر در کتاب "نبرد من" از توده های مردم بعنوان "گله رأی دهنده" و "منحط و مقلد" یاد می کند. گوپلز و موسولینی توده ها را "موم ها و گل های خام" می تصور می کردند که می توان - به دلخواه پیشوا - آنها را به هر شکلی درآورد. به عقیده روبرت لیه (نظریه پرداز جبهه کارگری حزب نازی) اکثریت مردم جامعه "کودکان بزرگی هستند که هیچگاه فکر نمی کنند. بنابراین باید دائماً آنها را آموزش داد و مواظب شان بود...". چنانکه دیدیم در آراء نظریه پردازان اسلام راستین (خصوصاً دکتر شریعتی، طباطبائی و آیت الله خمینی) نیز از توده های مردم بعنوان "گله های رأی دهنده"، "گوسفند"، "منحط و مقلد"، "ناقص و نادان" و "کودک" یاد شده است.^{۲۹۵}

۴- کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی

و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد

برای رژیم که مدعی ساختن جهانی تازه براساس ایدئولوژی و الگویی از پیش معین است و برای رژیمی که بقول هیتلر و استالین می خواهد "انسان هائی طراز نوین" بسازد که جز به مسلک و ایدئولوژی رسمی به چیزی نیاندیشند، طبیعی است که هیچگونه اصول اخلاق شخصی یا ارزش هائی که از حوزه کنترل رهبری جامعه خارج باشد، قابل تحمل نیست. بنابراین، هم رژیم توتالیتر و هم رژیم اسلامی می کوشد تا اصول و اخلاق خاص خود را جانشین اصولی سازد که در دستگاههای اخلاقی و

۲۹۵- نگاه کنید به صص ۱۲۲-۱۲۴ کتاب حاضر و مقایسه کنید با: توتالیترسیم (سلطه

گرانی)، صص ۵۴ و ۸۴ و ۸۵؛ نبرد من، هیتلر، صص ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۸۴ و ۸۷.

ارزشى پيشين وجود داشته است. گروهى ديگر مى‌گويند كه «مذهب» هميشه «مستبدان»^{۲۹۶} دستگاه اخلاقى رژيم‌هاى توتاليتير و رژيم اسلامى را مى‌توان در يك جمله خلاصه كرد: «آنچه كه به هدفِ اصلى رژيم خدمت مى‌كند، اخلاقى و آنچه در راه آن مانع ايجاد مى‌كند، غير اخلاقى است». بنا بر اين از نظر اين دو نظام هيچ چيز خصوصى - از جمله اخلاق خصوصى - وجود ندارد.

«نجات جامعه گمراه و فاسد كنونى» در دستور روز رهبران توتاليتير و اسلامى قرار دارد. آنان چنين وانمود مى‌كنند كه رسالت دارند تا جامعه را بهر قيمت و به هر شيوه ممكن از وضع موجود نجات دهند. از اين رو، هم حكومت اسلامى و حكومت‌هاى توتاليتير بخود حق مى‌دهند كه در كليۀ شئون زندگى مردم، دخالت كرده و حتى قلمرو زندگى خصوصى افراد را مورد تعدى، تجاوز و تفتيش قرار دهند. آيت الله خمينى به پيروانش تأكيد مى‌كند: «امروز بايد همه ملت، سازمان اطلاعات (جاسوسى) باشد»^{۲۹۷}.

حكومت‌هاى توتاليتير از آنجا كه آرمان خویش را «رهائی بشر» (بطور عام) قرار داده‌اند لذا در هدف‌هاى تبليغاتی خود از هدف‌هاى محلی و منطقه‌ای (ناسیونال) گذشته و به نوعی «انترناسیونالیسم» معتقدند، چرا كه بقول آيت الله سيد محمد باقر صدر: «امت اسلامى در خارج از خود نیز نسبت به همه جهان مسئوليت دارد»^{۲۹۷}.

۲۹۶ - سخنرانى آيت الله خمينى: روزنامه اطلاعات، ۱۳ تيرماه ۱۳۶۰؛ روزنامه اطلاعات، اول مهرماه ۱۳۶۴؛ روابط اجتماعى در اسلام، علامه طباطبائى، ص ۲۶؛ مقايسه كنيد با: توتاليتاريسم، ص ۴۷. همچنين با:

Le systeme totalitaire, pp. 203-213.

۲۹۷ - سرچشمه قدرت در حكومت اسلامى، ص ۲۷. مقايسه كنيد با نظر جلال الدين فارسى: انقلاب و ضدانقلاب، ص ۸. ۵۲ پيشه (پيشه ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴

صدر انقلاب اسلامی بوسیله آیت الله خمینی و کشورگشانی های
 هیتلر مصداق های عینی این مدعا است.

۵- ایجاد همصدائی و "وحدت کلمه"

هم نظام اسلامی و هم نظام توتالیتر کوشش می کند تا میان
 توده های مردم، همصدائی و "وحدت کلمه" ایجاد نماید. کسانی که همراه
 و همصدا نیستند یا باید مطیع و خاموش شوند و یا باید از بین بروند، از
 این رو: سازمان های دموکراتیک، کانون های روشنفکری و اقلیت های
 مذهبی که با سیاست حکومت های توتالیتر یا اسلامی موافق نیستند
 مورد هجوم اوپاش، هواداران و پاسداران رژیم قرار می گیرند.

۶- بسیج و بسیج توده ای

بسیج و بسیج توده ای یکی از جنبه های اساسی رژیم های توتالیتر
 است. منظور از "بسیج" فراگردی است که رژیم های توتالیتر بوسیله آن
 می خواهند مردم را به پشتیبانی از هدف های رسمی، فعال سازند، زیرا -
 برخلاف حکومت های استبدادی دیگر - رژیم های توتالیتر تنها به حمایت
 غیرفعال یا خاموش مردم، قانع نیستند بلکه می خواهند مردم با شور و
 اشتیاق در اجرای هدف های شان شرکت کنند. در اینجا کانونی گشتن اراده
 عمومی برای تحقق آرمان های رهبر یا امام به یک هدف اصلی و اساسی
 تبدیل می شود. اعتقاد به بسیج توده ای در نظام های فاشیستی از این
 دیدگاه ناشی می شود که توده ها - ذاتاً - کنش پذیر، غیرمتفکر، نابالغ و
 دستاموز هستند. باید توجه داشت که بسیج توده ای را نباید به معنای
 اراده آزاد تلقی کرد، زیرا پشتیبانی توده ای با کمک اجبارهای پنهان و

آشکار، از بالا تدارک می شود و بنابراین باید آن را در متن اجبار داوطلبانه در نظر داشت. وقتی مثلاً گفته می شود که: "عضویت در نیروی مسلح اس.اس یا سپاه پاسداران یا بسیج، داوطلبانه است" و در عین حال اعلام می شود که: "هرکس پیشوا یا امام را دوست دارد نباید از انجام این خدمت سر باز زند" دیگر، آزادی اراده از میان رفته است. شخص، مجبور است که برای عضویت در آن سازمان "داوطلب" شود. بر این نوع اجبار، باید ارعاب روحی و اجبار مادی را نیز افزود، کسی که از دستور پیشوا اطاعت نکند، از بسیاری حقوق و مزایای شغلی و اقتصادی - اجتماعی محروم خواهد ماند.^{۲۹۸}

رژیم های توتالیتر با بسیج توده ای کوشش می کنند تا خود را "تجلی آرمان توده ها" و "نماینده و سخنگوی منافع خلق" (امت) معرفی نمایند.

۷- ایجاد "جامعه بی طبقه"

هم رژیم های توتالیتر و هم نظریه پردازان "اسلام راستین"، ایجاد و استقرار "جامعه بی طبقه" را در گفتارها و نوشته های خویش تکرار می کنند. این جامعه بی طبقه - اساساً و ابتدائاً - قبول فلسفه سیاسی تشیع یا توتالیترسم و گردن گذاشتن بر رهبری امام یا پیشوا، یکی شدن اعتقادات، بینش ها، روش ها، راه ها، وحدت و یگانگی خلق (امت) است.

هم حکومت های توتالیتر و هم حکومت های اسلامی با تبدیل کردن طبقات به توده ها (امت) و با تأکید بر ارزشهای ایدئولوژیک و دامن زدن

به همبستگی‌های عاطفی و احساسی، باعث یگانگی (توحید) و آشتی طبقات و موجب پیدایش جامعه "توده وار" (Masse societe) می‌شوند که طی آن، هرگونه تشکل مستقل سیاسی یا صنفی نفی شده و "فردیت" افراد، قربانی دخالت‌های دولت می‌گردد.^{۲۹۹}

۸- ضدیت با آزادی و دموکراسی

هم رژیم‌های توتالیتر و هم رژیم‌های اسلامی با آزادی و دموکراسی (براساس منشور انقلاب کبیر فرانسه) دشمنی شدید دارند. موسولینی در سال ۱۹۲۴ گفت: "همه کسانی که قربانی اندیشه‌های جزمی نشده‌اند، این را حقیقتی روشن می‌دانند که انسان از آزادی خسته شده است... انسان آزادی را به گند کشیده است، آزادی دیگر آن باکره پرهیزگار نیست"^{۳۰۰}

دکتر علی شریعتی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" نیز تأکید می‌کنند که "آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی، چونان حجاب عصمت بر چهره فاحشه است"^{۳۰۱}.

ضدیت با آزادی را می‌توان جوهر نظام‌های توتالیتر و اسلامی دانست زیرا استقرار فاشیسم، نازیسم، استالینیسیم و نظام اسلامی، ممکن نمی‌گردد مگر وقتی که از نقیض آنها (یعنی آزادی) اثری نمانده باشد. این ضدیت، علیه چیزهای دیگری نیز که با آزادی پیوند نزدیک دارند - مثلاً عقیده به پیشرفت، انسانیت، اصالت فرد، دموکراسی و خصوصاً آزادی زنان - متوجه است. در حقیقت رژیم‌های فاشیستی و نظریه پردازان

۲۹۹- نگاه کنید به: Le systeme totalitaire, pp. 27-50, 214

۳۰۰- توتالیتریسیم، ص ۷۲.

۳۰۱- حسین، وارث آدم، ص ۹۹؛ امت و امامت، ص ۶۲۲؛ مقایسه کنید با: دیدگاه‌های مجاهدین...، ص ۱۱۴، پیرامون انقلاب اسلامی، مطهری، صص ۱۰۳-۱۰۴.

”اسلام راستین“ در انکار اصول انقلاب کبیر فرانسه (خصوصاً آزادی و دموکراسی) وحدت نظر دارند.^{۳۰۲}

۹- ضدیت با روشنفکران

روشنفکران و دانشگاہیان - چه در رژیم های توتالیتر و چه در حکومت های اسلامی - مورد مسخره، استهزا، دشنام و ناسزا قرار می گیرند. روشنفکران بعنوان ”غرب زده“، ”منحرف“، ”کافر“ و ”عوامل تهاجم فرهنگی بیگانه“ معرفی می شوند و هر دو نظام (توتالیتر و اسلامی خواهان طرد، تعقیب و سرکوب آنان هستند.

۱۰- اقتباس و استفاده از واژه ها و مفاهیم سایر مکاتب

فلسفی و جامعه شناسی مدرن شعوبت پرستانه، ایدئولوژی توتالیترسم و اسلام فاقد محتوای اقتصادی- اجتماعی روشن است و لذا از عناصر ایدئولوژیک ناسیونالیستی، سوسیالیستی، داروینیسم اجتماعی و غیره... اقتباس می کند. نوشته ها و سخنرانی های هیتلر، موسولینی، دکتر شریعتی، مجاهدین و دیگر نظریه پردازان ”اسلام

۳۰۲ - دکتر شریعتی، ضمن مخالفت با آزادی، دموکراسی و دستاوردهای علمی و عقلی غرب و ستایش از طباطبائی، بهبهانی، مدرس و خصوصاً آیت الله خمینی، ضعف اساسی نهضت مشروطه را ”کمبود جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه“ دانسته و متأسف است که: ”روح و بینش مشروطه بیش از آنچه که تحت جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است.“ دکتر شریعتی در این باره - خصوصاً - نظرات شیخ فضل الله نوری و آیت الله خمینی را تکرار می کند. نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی- اسلامی، شریعتی، صص ۲۴۵-۲۴۶، م. آ ۲۷ و مقایسه کنید با: لوایح، شیخ فضل الله نوری، صص ۲۷ و ۳۱-۳۲ و ۴۳ و ۴۷ و ۵۱ و ۶۱-۶۳؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۹، ۱۷-۲۱.

راستين "سرشار از واژه‌ها و مفاهيمى چون: خلق، ديالكتيك، ترموديناميك، تاريخ، تكامل، جامعه بى طبقه، سوسياليسم و... مى باشد. آنان كوشش مى كنند تا عقايد ارتجاعى و ضدموكراتيك خود را به زبان "علمى" و "ماركسيستى" بيان نمايند.

در واقع فاشيسم، نازيسم، استالينيسم و ايدئولوژى اسلامى بخاطر محتواى كلى، مبهم و ناروشن خویش در حوزه برنامه ريزى هاى اقتصادى-اجتماعى، بيشتر جنبه منفى و انكارى دارند و علت اينكه جنبش هاى فاشيستى و اسلامى شكل هاى متفاوت يافته اند در درجه اول، زائنده همين بى شكلى ها، كلى بافى ها و ايده آليسم نظريه پردازان آنها است.

نتیجه و پایان سخن

- انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۶) بخاطر محدودیت های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی، نتوانست به حضور دین در حاکمیت دولت پایان دهد.

- سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال دموکراسی در ایران و ادغام باورهای اسلامی (خصوصاً شیعی) در اندیشه های مارکسیستی، باعث بازتولید و تداوم فرهنگ و اخلاقیات اسلامی در اندیشه های سیاسی چپ ایران گردید.

- پیدایش بنیادگرایی یا "اسلام راستین" (fundamentalism یا integrisme) از سالهای ۱۳۳۰ و خصوصاً با رفرم ارضی - اجتماعی شاه در سال های ۴۰-۵۰ و رشد خرده بورژوازی مدرن شهری همراه بوده است. همه انواع "اسلام راستین" خواستار بازگشت به حکومت صدر اسلام (حکومت زمان حضرت محمد و علی) می باشند و کوشش می کنند تا دگم ها و باورهای خویش را با توسل به علم، فلسفه و جامعه شناسی مدرن (ترمودینامیک، مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) ابراز نمایند.

- فلسفه سیاسی "اسلام راستین" (در همه اشکال آن) اعتقاد به "ولایت" (سرپرستی) و گردن گذاشتن به سلطه مطلقه امام یا پیشوا است.

- جامعه آرمانی نظریه پردازان "اسلام راستین" امت نام دارد. "امت" در حقیقت یک جامعه اعتقادی است. سلطه یک ایدئولوژی عام و فراگیر که تنها بوسیله امام یا پیشوا قابل تعبیر، تفسیر و تغییر است، تمام حیات اجتماعی- سیاسی و همه عرصه های هنری- فرهنگی جامعه را می پوشاند.

- آزادی، برابری و عدالت اجتماعی (قسط) تنها و تنها با اعتقاد

به اسلام و در دایره بسته "امت" (جامعه اسلامی) و به شرط عضویت در آن، قابل تصور است.

- اختلاف اسلام دکتر شریعتی، عبدالکریم سروش، مطهری و مجاهدین خلق با اسلام خمینی یک اختلاف ریشه ای نیست بلکه اختلاف در شکل بیان - یا بقول دکتر شریعتی: "اختلاف در ظرف های بیانی، شکل و شیوه و نوع کوشش در احیاء و نشر حقایق ثابت و لایتغیر اسلامی و شیعی" می باشد. اختلاف اسلام شریعتی و مجاهدین با اسلام آیت الله خمینی در شکل استفاده از اهرم مذهب، در شکل استفاده از جهالت توده ها، در شکل ادغام دین و دولت در حاکمیت سیاسی می باشد. اختلاف یا تقابل جمهوری اسلامی خمینی با "دولت دموکراتیک دینی" دکتر عبدالکریم سروش و یا با "جمهوری دموکراتیک اسلامی" مجاهدین ناشی از سرشت ضددموکراتیک اسلام اولی و خصلت دموکراتیک اسلام آن دو دیگر نیست، بلکه اختلاف آنان در چگونگی توجیه، تبلیغ و اعمال سرشت ضددموکراتیک عقاید خود در جامعه می باشد.

- بنیادگرایی یا "اسلام راستین" در جامعه شناسی سیاسی امروز خود را در نوعی توتالیترسم (فاشیسم، نازیسم و استالینیسم) به نمایش می گذارد. آنچه که ما اینک در ایران، الجزایر و افغانستان شاهد آن هستیم، تجلی عینی این مدعا است.

پایان

آغاز رساله: دسامبر ۱۹۸۵

پایان رساله: ژانویه ۱۹۸۸

بازنویسی و تجدیدنظر: سپتامبر ۱۹۹۷